زبان و ادب فارسی
در قلمرو عثمانی
دکتر محمد امین ریاحی

# زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی

دکتر محمد امین ریاحی

پاژنگ

شرکت انتشاراتی پاژنگ ــ کریمخان زند نبش ماهشهر پلاك ۲۲
تلفن ۸۲۱۶۲۶ ــ صندوق پستی ۳۸۸ ــ ۹۴۷۴۵

زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی
دکتر محمدامین ریاحی
چاپ اول
تیراژ ۲۲۰۰
تاریخ نشر، پائیز ۱۳۶۹
تهران ــ چاپ مروی
لیتوگرافی طراوت
حروفچینی ــ مؤسسهٔ حروفچینی کوهی

# فهرست مطالب

به نام خداوندجان‌وخرد
کزین بر تراندیشه برنگذرد

# پیشگفتار

زبان و ادب فارسی، در طول قرنهای دراز اندیشه وفرهنگ کهن سیر ایرانی را ازچهارسوی، درسرزمینهای همسایهٔ ماگسترانیده، وپیام انسانی مهرودوستی ملت ما را به‌گوش همگان رسانیده ورشتهٔ پیوند میان ما ودیگران را استواریها بخشیده است.

جاذبه وافسون شعرفارسی چنان نیرویی داشت که حتی درروزهایی هم که به هردلیل غبار آزوکین آیینهٔ دلها را تیره ساخته بود، وناگزیرسربازان ما برای دفاع ازایران عزیز، ایران سرافرازجاودانه‌مان می‌جنگیدند، بازهم شاهکارهای فردوسی وسعدی وحافظ و دیگرسرایندگان‌مان پیام دلاویز همزیستی ودوستی‌ما را به‌گوش هماوردان ما می‌رسانیدند وبذرمهروآشتی را دردلهای آنها می‌افشاندند. در چنان ایامی هم ساکنان سرزمینهای دشمن فارغ از کشاکشهای سیاسی ونظامی کام خود را با قند پارسی شیرین می‌کردند.

سخن فارسی، نیرومندترین مایهٔ پیوند معنوی ما با همسایگان ماست. اینکه درخارج ازمرزهای کنونی ایران، درکران تا به‌کران سرزمینهای همسایه، فارسی - سرایان بزرگی چون: رودکی درسمرقند، نظامی درگنجه، مولوی درقونیه، سنایی درغزنه، امیرخسرو وبیدل دردهلی، جامی درهرات آرمیده‌اند، وتربت پاك هریك

زیارتگاه صاحبدلان وصاحبنظران و توده‌های انبوه مردم است، پشتوانهٔ پیوند جاودانهٔ ما با ساکنان امروزی این سرزمینهاست.*

یادآوری آن روزگاران همدلی وهمزبانی وپیوستگی، درسهای آموزنده‌ای برای نسلهای امروزوفرداست. درعصرما که هرملت و کشوری ناچیزترین پیشینه‌های فرهنگی خود را بزرگ می کنند، وبرای کسب نام وآبرو واعتبارملی از آنها بهره می‌جویند، شناختن وشناساندن زبان فارسی وثروت بیکران آن وعزت واعتبار دیرین آن وظیفهٔ مسلمی است وغفلت ازاینهمه گناهی نابخشودنی است.

دریغا که اگر گاهی کاربه‌دست نافرهیختگانی افتاده بوده که ازاندیشه و فرهنگ ایرانی بی‌بهره بوده‌اند، به‌زبان وفرهنگ ملی بیمهری نشان داده‌اند. یك سببش هم این بوده که این مسائل با حرص وولع ثمره‌چینی شتاب زده سازگار نیست. کارهیاهو وتبلیغ ودمیدن درنای و کوبیدن دهل نیست. کارعشق وایمان است. بذری که افشانده می‌شود دیربه‌بارمی‌نشیند، برنامهٔ سنجیدهٔ دیریازپایدارمی‌خواهد که با عشق وحوصله وایمان اجرا شود.

سرگذشت پرفراز ونشیب زبان و فرهنگ ایرانی، در هر دیارجدا جدا باید بدقت مورد بررسی وشناخت قرارگیرد. حاصل کارازیك طرف رشته‌های دوستی و پیوند معنوی میان‌ما وهمسایگان ما را استواری بیشترخواهد بخشید. ازطرف دیگر چهرهٔ فرهنگ جهانگیردیرسال ایران، این پیرسرفراز قرون واعصاررا تابناك‌تر خواهدکرد. گوهرهای گمشده‌ای به‌بازارخواهدآمدکه تحقیق درآنها وبهره‌جویی ازآنها زبان وفرهنگ ما را غنی‌ترخواهدکرد وبرجلوه وجمال‌آن خواهد افزود.

مثلاً کتاب حاضرمتون ارزندهٔ هفتصد ساله‌ای چون: قسطاط العداله، تاریخ ابن بی‌بی گرگانی نیشابوری، منشآت امیربدرالدین یحیی گرگانی، منشآت سعد-الدین مسعود، آثارحبیش تفلیسی وحسن بن عبدالمؤمن خویی ومتون چاپ نشده‌ای

---

* حادثهٔ خجسته‌ایست که می‌شنویم دراین روزها فرزندان ستم‌کشیدهٔ رودکی و بلعمی و ناصرخسرو ومولوی وسامانیان، با بهره‌جویی از تحولات جهانی به‌خویشتن خویش بازگشته‌اند، وبه‌تعبیرخود به «احیاء عجم» برخاسته‌اند، و گسستن بندهایی راکه به‌پای فکروزبان‌شان تنیده‌شده‌بودآغازکرده‌اند، ودرسرزمین خود زبان وخط پدران خودرا رسمیت بخشیده‌اند، ونوروزرا روزملی خود اعلام کرده‌اند. به‌آن آزاد مردان درود فراوان باد. دعای خیرما بدرقهٔ راه‌آنهاست.

ازمولویه ونوشته‌ها وسروده‌های فراموش شدهٔ دیگری را به خاطرها می‌آورد که به صورت نسخ نادرخطی در گوشهٔ کتابخانه‌ها انتظارمی‌کشند تا به‌همت پژوهندگان زندگی ازسرگیرند وجای شایستهٔ خود را درمجموعهٔ ادب فارسی بازیابند. حق این است که محققان علاقه‌مند به‌نشرمتون به‌جای تصحیح و چاپ کتابهای کم‌ارزش‌تر متأخرازدوره‌های انحطاط،به‌فکرنشراینها باشند که هریك ازنظرزبان فارسی واشتمال برنکات اجتماعی وتاریخی اهمیت خاصی دارد.

این کتاب یادگارسالهای ۱۳۴۲ تا۱۳۴۷ است که مسئولیت امورفرهنگی ایران را درترکیه داشتم. بعدازبازگشت به‌ایران به‌دعوت وزارت آموزش وپرورش یادداشتهای خود را طی چند سخنرانی دراجتماع تابستانی دبیران زبان وادبیات فارسی درارومیه بیان کردم واندکی بعد خلاصهٔ آن مطالب دربرنامهٔ مرزهای دانش رادیو ایران گفته شدو همان خلاصه چند بار به‌نام «نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی» به‌چاپ رسید.[1] و اینك مجموعهٔ یادداشتها به صورت کتاب حاضر در دسترس خوانندگان قرارمی گیرد.

چون هدف نویسنده آشنا کردن همهٔ خوانندگان با سیرزبان وفرهنگ ایرانی دریك سرزمین همسایه بوده واین ازنخستین قدمهایی است که دراین راه برداشته می‌شود، بنای کاربررعایت جانب ایجازوپرهیزازاطناب بوده است. امّا تردیدی نباید داشت که درزمینهٔ هریك ازمباحث کتاب: دربارهٔ هرقرن وهرشاعر یا نویسنده ودربارهٔ هر کتاب تحقیقات دقیق مشروح باید انجام پذیرد. این کاری است که پژوهندگان دو کشوربا تحقیق درمجموعه‌های نسخ خطی کتابخانه‌ها بتدریج به انجام خواهند رسانید.

در اینجا از دوست عزیز، شاعر دانشمند آقای سعید نیاز کرمانی که‌موجبات نشر کتاب را فراهم کردند، و نیز از دوست گرامی آقای مهرانفر مدیر مؤسسهٔ حروفچینی کوهی که با دقت خاص کار حروفچینی و صفحه‌آرایی کتاب را به‌انجام رسانیدند، امتنانها دارم و آرزومندم که سالیان دراز منشاء خدمات ارزندهٔ فرهنگی باشند.

---

۱ــ سخنرانی دربرنامهٔ مرزهای دانش دررادیو ۲۰ فروردین ۱۳۴۹، مجلهٔ یغما سال ۲۳ ص ۷۸ ــ ۸۹، هنرومردم ش ۹۲ خرداد ۱۳۴۹، مجلهٔ دانشکده ادبیات تهران دوره ۱۸، فروردین ۱۳۵۰ ص۷۹ــ۱۰۳، جداگانه ازانتشارات امیرکبیرمرداد ۱۳۵۰.

امیدوارم نشر این کتاب قدم کوچکی درراه حق‌شناسی نسبت به سرایندگان و نویسندگانی باشد که با پدیدآوردن آثاری به‌فارسی، دور ازایران به‌زبان والا و فرهنگ گرانمایهٔ ایران خدمت کرده‌اند ونام ویادآنها برای هرایرانی همیشه گرامی خواهد بود.

۲۰ تیرماه ۱۳۶۹
محمد امین ریاحی

## از کهن‌ترین روزگاران

فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر ریشه‌های کهنی از دو سه هزار سال پیش دارد. این سرزمین زیبا و زرخیز بیش از دو قرن جزء استانهای دولت هخامنشی بود که در تاریخ آن سرزمین به‌نام مشخص «دورهٔ پارسها» شناخته می‌شود. از دورهٔ پارسها سنگ نگاشته هایی در نواحی مختلف از جمله در محلی به‌نام گورمه Göreme شناخته شده، و نیز گورستانی در کنار شهر طرسوس درسواحل جنوبی ترکیه موجود است. همچنین در کاوشهای باستان‌شناسان در سارد ( والی نشین هخامنشیان ) در نزدیکیهای ازمیر آثاری به‌دست آمده است.

با فتوحات هخامنشیان، آیین مهر در آسیای صغیر و یونان راه یافت و از آنجا به‌روم رسید. بعدها مهرپرستی به‌صورت دین رسمی درآمد و سیصد سال، تا روزی که مسیحیت رسمیت یافت آیین رسمی رومیان بود. هنگام رواج مسیحیت هم بسیاری از آداب و رسوم مهرپرستی وارد مسیحیت شد. وقتی هم که دین مسیح آیین مهر را از میدان بدر کرد آیین مانی از راه رسید و درمناطق جنوب اروپا نفوذ کرد و آثاری از آن قرنها درمعتقدات فرق مختلف مسیحی از قبیل کاتارها و بوگومیل‌ها به‌حیات خود ادامه داد.

اگر هم آثار فرهنگی دورهٔ سیصد سالهٔ تسلط هخامنشیها، به‌طول زمان در زبان و زندگی مردم راه زوال پیموده باشد، اما به‌علت همسایگی و وجود روابط بازرگانی و احتمالاً مهاجرتها و جهانگردیها مسلماً بعدها زبان و فرهنگ ایرانی لااقل در شهرهای همجوار نفوذ کرده بود . مثلا سی سال پیش از نفوذ سلجوقیان

به‌آسیای صغیر که ناصرخسرو به‌شهر اخلاط می‌رسد، در سفرنامهٔ خود می‌نویسد: «در شهر اخلاط به‌سه زبان سخن می‌گویند: تازی و پارسی و ارمنی»[1] (مراد از فارسی شاید زبان فهلوی آن روز آذربایجان باشد).

محققان برخی اندیشه‌ها و سنن کهن ایرانی و آیینهای کهن مهرپرستی و زردشتی و خرّم دینی را در آداب و رسوم علویان (= قزلباشها)ی قلمرو عثمانی یافته‌اند که رو کشی از تشیع دارد.

پروفسور عبدالباقی گلپنارلی مولوی شناس ترک بسیاری از آداب مولویه را چون: تقدس اجاق و مطبخ خانقاه و خاموشی در اثنای صرف طعام ادامهٔ سنن زردشتیان می‌داند، گلبانگ سفره را که میان مولویه معمول بود همان زمزمهٔ مزدا - پرستان، و خرقهٔ صوفیان را سدره و کُستی زردشتیان می‌شمارد.

همو تأثیرات دین زردشتی را در میان اهل فتوت و بکتاشیان آسیای صغیر نشان داده، از آن جمله «شدّ» بستن جوانمردان را عیناً یادگار «کُستی» بستن زردشتیان دانسته است[2]. همچنین شعار سه گانهٔ علویان را که باید هر کس دست خود وزبان خود و کمرخود را از کارناروا نگه دارد[3] یادگاری از شعار زردشتیان «اندیشهٔ نیک، گفتار نیک، کردار نیک» زردشتیان می‌شمارد.

بررسی بود و نبود این آداب و رسوم در میان سایر گروههای جوانمردان، پیشینهٔ این سنتها را روشن‌تر خواهد کرد. مثلاً اگر رسم شدّ بستن نزد گروههای قدیم‌تر جوانمردان در ایران یافته شود معلوم خواهد شد که این تشریفات با اصول جوانمردی از ایران بدان دیار رفته است، و اگر اینهمه منحصر به‌جوانمردان آسیای صغیر باشد می‌توان حدس زد که یادگار گروههایی مثل خرّم دینان است که پس از قلع و قمع در ایران به‌دیار روم پناه برده‌اند و آداب و رسوم آنها در آن سرزمین باقی مانده و به‌طریقت جوانمردان آن سامان راه یافته است.

بقایای آیینهای کهن را مؤلفان قرن هفتم نیز در میان برخی جماعات نشان

۱ـ سفرنامهٔ ناصرخسرو، چاپ دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۵، ص ۷.

2- A. Gölpınarli, İ. Ü. Iktisat Fakültesi Mecmuasi. 11. C. No. 1-4,1949-1950 s. 1- 354

3- elini, dilini, belini.

داده‌اند. در کتاب قسطاط العداله ( تألیف شده در ۶۸۳ ) آمده: « در روزگار ما جماعتی پیدا گشته‌اند و اسم جوالقی بر خود نهاده‌اند. همه آیین خرمیه و بواطنه است و روش ایشان، بر اباحت می‌روند و کلمات کفر می گویند، و الفاظ زندقه آشکار کرده »[1].

ناگفته پیداست که از سر زمین پرحادثهٔ بلاخیز ما، در طول تاریخ بارها گروههایی از مردم، ازهجوم بیگانه یا بیدادگریهای خودی به‌سرزمینهای دیگر پناه برده‌اند. در حملهٔ اعراب عدّه‌ای از ایرانیان به هند رفتند، قطعاً پیش از آن هم در دورهٔ ساسانیان گروههایی ازسختگیریهای مؤبدان زردشتی دربارهٔ مانویان‌ومزدکیان، و بعد از آن درحملهٔ تازیان، و بعدها در کشتار خرم دینان و فرقه‌های دیگر به‌دست عباسیان، به‌آسیای صغیر پناه برده‌اند، ونفوذ اندیشه های مانوی در غرب هم از این راه دانسته شده است.

مخصوصاً که اینجا راه نزدیکتر بوده، واین را هم می‌دانیم که در آن روزگار شرق آسیای صغیر، نواحی مجاور ایران، با همهٔ سرسبزی و زرخیزی سکنهٔ زیاد نداشته و برای استقرار مهاجران ایرانی بسیار مناسب بوده است. از اینها گذشته علی‌رغم رشته کوههای سر برفلك افراشته، مرزبندی مشخصی که مانع رفت و آمد آزاد باشد در میان نبود، و این نواحی از همان روزگار ساسانیان و جنگهای ایران و روم خارج از دیار روم شمرده می‌شد و ساکنان آن ارمنیها و کردها و احتمالاً گروههایی از سایر ایرانیان بودند. اینکه گفتیم ناصرخسرو سی سال پیش از حملهٔ سلجوقیان، در اخلاط درغرب دریاچهٔ وان مردمی را می‌بیند که به‌زبان ایرانی‌سخن می‌گفته‌اند نشانه‌ای از آن مهاجرتها می‌تواند باشد.

قرائن دیگری در دست است که در یکی دو قرن بعد هم اخلاط یکی از پایگاههای فرهنگ ایرانی بود: از شاعری به‌نام تاج اخلاطی شعر فارسی مانده که بعداً ذکر خواهیم کرد. همچنین کاتبانی از این شهر نسخه های کتب فارسی کتابت کرده‌اند. از آن‌جمله فضل‌الله بن ابراهیم بن محمود خلاطی در ۶۳۲ مفتاح‌المعاملات

---

۱ـ قسطاط‌العداله، نقل شده در Fuad Köprülü Armağani چاپ استانبول ۱۹۵۳، ص ۵۵۳.

محمد بن ایوب طبری را نوشته است. حتی در نواحی غربی‌تر از اخلاط، ارزنجان را می‌بینیم که بعدها در قرن ششم تحت فرمانروایی فخرالدین بهرامشاه از کانونهای فرهنگی ایران بود و بیشتر وزیران و دیوانیان سلجوقیان روم از آن شهر برخاسته‌اند.

دربارهٔ مهاجرت ایرانیان به‌این نواحی پیش از حملهٔ اعراب، از منابع موجود آگاهیهای قطعی به‌دست نمی‌آید. اما اگر قرائنی که گفتیم برای تأیید موضوع کافی باشد، اینهمه را نخستین موج مهاجرت ایرانیان به‌آسیای صغیر باید دانست.

## دروازه‌های روم گشوده می‌شود

آغاز نفوذ واقعی فرهنگ ایرانی در دیار روم از سال ۴۶۳ شمرده شده است که الب‌ارسلان در جنگ منازگرد (یا ملازگرد)، رومانوس دیوجانس قیصر روم شرقی را شکست داد. اما واقعیت این است که آن حادثه بی‌مقدّمه نبود. پیش از آن نیز، همانطور که تازیان از راه جنوب به‌آسیای صغیر می‌تاختند، از جانب ایران هم تاخت و تاز هایی به‌آن دیار صورت می گرفت. از آن جمله، منابع محلی از دلیر مردی به‌نام «سالارخراسان» خبر می‌دهند که ده سال پیش از جنگ منازگرد در نواحی شرقی آسیای صغیر به‌تاخت و تاز مشغول بوده، و سرانجام در ۴۵۸ به‌نیرنگ امیر نظام‌الدین ازمروانیان حاکم بردیاربکر دستگیر و کشته شده و پیکرهای او و همراهانش را در چاهی انداخته‌اند که آن چاه یك قرن بعد هم در آن شهر به‌نام «چاه سالارخراسان» معروف بوده است[1].

در بارهٔ لشکرکشی الب‌ارسلان توجه به‌این نکته از نظر تاریخ ایران اهمیت دارد که سپاه او سپاه ایران بوده است. زیرا سلجوقیان پیش از حمله به‌روم تحت تأثیر فرهنگ درخشان ایران، ایرانی‌شده بودند. و پیروزی آنها پیروزی عنصر ایرانی به‌شمار می‌رفت. نباید فراموش کرد که در آن روزگاران ارتشهای منظم امروزی وجود نداشت و بیشتر سپاهیان به‌انگیزهٔ به‌دست آوردن غنیمت به‌جنگ می‌رفتند. درجنگ با کافران هم (که رومیان غیرمسلمان این‌حکم را داشتند) جز پنج یك غنایم

1- O. Turan. Selçuklular tarihi ve Türk - Islam medeniyeti
(به‌نقل از تاریخ میافارقین تألیف ابن الازرق، چاپ قاهره، ص ۱۸۳).

که به خزانهٔ پادشاه می‌رسید بقیه مال افراد بود. دراین‌میان کسانی‌هم بودند که برای کسب ثواب اخروی در «غزا» شرکت می‌کردند. به‌این دلایل باید پذیرفت که عدهٔ کثیری از ایرانیان در فتح روم شرکت داشتند.

یک قرینهٔ دیگر براینکه اکثریت سپاهیان الب‌ارسلان و اطرافیان او از ایرانیان بودند این است که لامعی جرجانی پیش از حمله به‌روم قصیده‌ای در مدح الب‌ارسلان سروده است با این مطلع:

ملك را شاهنشه و سلطان چنین باید چنین
گه نهیب او به‌مصر و گه سپاه او به‌چین[1]

این قصیده به‌اعلامیه‌هایی می‌ماند که درجنگهای امروز پیشاپیش جنگ میان سپاهیان پخش می‌شود[2]. شاعر پس از ذکرپیروزیهای پیشین‌سلطان به اینجا می‌رسد که می‌گوید:

قیصر کافر که گوید روم را هستم ملک
در مکان‌و مرتبت هستم گه و بیگه مکین
گرخبریابدکه سلطان ازمرند آمد به‌خوی
زهر گردد در دهانش، ازبیم‌سلطان انگبین

یك دلیل مهم براینکه پیروزی الب‌ارسلان و شکست رومیان را در جنگ ملازگرد پیروزی ایران می‌شماریم این است که بعد از این حادثه راه نفوذ زبان و فرهنگ ایرانی درآسیای صغیر گشوده شد و به‌تدریج با استقرار سلجوقیان به‌همان

---

۱ـ دیوان لامعی، چاپ ۱۳۱۹ نفیسی، ص ۱۳۱-۱۳۸.

۲ـ لامعی در قصیدهٔ خود در پیش بینی پیروزی سپاه الب‌ارسلان می گوید:

لعبتانی لشکر تو آورند از روم اسیر
زلفشان همچون بنفشه رویشان چون یاسمین
جامهٔ رومی فروشد ده به‌دانگی هر ینال
بردهٔ کرجی فروشد صد به‌دانگی هر تکین
تا که آید عید و آید گاه نوروز و بود
غرهٔ شوال این، آن اورمزد فروردین

مرحوم نفیسی در حاشیهٔ صفحهٔ ۱۳۷ گوید: «این قصیده را لامعی در ۴۳۹ گفته که غرهٔ شوال با نخستین روز فروردین برابر بوده است». نکته اینجاست که الب‌ارسلان در ۴۵۵ برتخت نشسته ودراین‌قصیده نیزهمهٔ فتوحات دورهٔ او ذکرشده است. بنابراین‌محاسبهٔ آن‌مرحوم درست نیست واحتمالاً خطا ازاینجا ناشی شده‌که اصلاح تقویم دردورهٔ ملکشاه را در نظر نگرفته، یا اینکه این بیت در این قصیده الحاقی است.

نسبت که زمان می گذشت، و به‌میزانی که سلجوقیان در درون آن دیار و رو به‌غرب پیش می‌رفتند این نفوذ گسترده‌تر و ژرف‌تر و استوارتر می‌شد.

با فروریختن دیوار روم مسیحی، سیل مهاجران ایرانی نیزهمراه سپاه‌سلجوقی به‌آسیای صغیر سرازیر شد. گروه گروه ایرانیان از سپاهی و دیوانی و بازرگان راه دیار روم را در پیش گرفتند. این دومین مهاجرت وسیع ایرانیان از سر زمین خود بود. رفتند و فرهنگ ایرانی را بـا خود به‌ارمغان بردند. در همان زمان قبایلی از ترکمنهاهم به‌روم کوچ کردند، با این‌تفاوت که ترکمنها به‌سائقهٔ سرشت کوچ‌نشینی خود با رمه‌های‌خود در دشتها وجلگه‌ها گسترده شدند در حالی که ایرانیان درشهرها سکونت گزیدند و چنین بودکه فرهنگ ایرانی در شهرها جای گرفت.

فرمانروآیان جدید روم به‌مدت بیش‌از دو قرن تابع و باجگزار ایران بودند. تا روزی که سلجوقیان بزرگ در ایران فرمانروایی داشتند بستگی دولت سلجوقی روم با آنها برجای بود. بعد از برافتادن آنها سلجوقیان روم احساس استقلال کردند وروی‌خوشی به‌خوارزمشاهان نشان ندادند حتی‌علاءالدین کیقباد اول با جلال‌الدین خوارزمشاه جنگید و اورا شکست داد. اندکی بعد با حملهٔ مغولها به‌دیار روم ناچار تابع و خراجگزار ایلخانان ایران شدند.

دراین باره پروفسور عثمان‌توران محقق فقید ترک در مقدمهٔ مسامرةالاخبار، آنجاکه دید ونگرش مؤلف آن‌کتاب را باز می گوید استنباطی داردکه ترجمهٔ عین گفتهٔ او را دراینجا می آوریم:

« او چون همیشه حوادث را از نظر مرکـزیت سلجوقیان و ایلخانان ایران می‌بیند، اساس شورشها و اتفاقاتی را که در آسیای صغیر اتفاق افتاده، مطابق دید نویسندگان ایرانی نقل و توجیه می کند. از اینجاست که میان منابع ایرانی و مسامرةالاخبار با منابع دولت رقیب ممالیک مصر اختلاف‌نظر مشاهده می‌شود. او که وابسته به‌مرکزیت ایران است و تحت تأثیر مشروعیتی که برای مرکزیت ایران قائل است، ناچار دربارهٔ حوادث از آن نظر و به‌نسبتی که با ایران ارتباط داشته باشد اظهار علاقه می کند.

به‌این سبب او در کنار سقوط دولت سلجوقی، دربارهٔ جنبشهای ترکان آسیای صغیر و تأسیس‌حکومتهای ترك محلی و فتوحات آنان فقط به میزانی که با ایران ارتباط داشته باشد چیزی می‌نویسد.

و به‌همین مناسبت، جای تعجب نیست که در کتاب خود نه تنها از حکومت خاندان عثمانی که تازه ظهور کرده بود خبری نمی‌دهد، حتی ازحکومتهای محلی اطراف که قدرتمندتر بودند و دربارهٔهجومهای سپاهیان ترك آنها به‌قلمرو بیزانس هیچ اثری و خبری در کتاب او نیست»[1].

1- C. Turan, Müsâmeret - ul - Ahbâr, Mukaddime s. 47.

# ۱

## وضع فرهنگی و اجتماعی روم

برای شناخت دقیق وضع فرهنگی و اجتماعی روم، از اوایل قرن ششم تا اواسط قرن هشتم، یعنی از استقرار سلجوقیان تا به‌قدرت رسیدن عثمانیها، بررسی کلیهٔ متون نظم و نثرپدید آمده در آن دیار و آثار باز ماندهٔ تاریخی و اسناد و وقفنامه های آن دوره ضرورت دارد.

اهمّ این منابع که به‌زبان فارسی بوده و در ایران نیز در دسترس محققان قراردارد هفت‌کتاب زیراست: تاریخ ابن بی‌بی، مسامرةالاخبار آقسرایی، مناقب ـ العارفین افلاکی، مناشیر دیوانی، روضة الکتاب، مجموعهٔ منشآت کتابخانهٔ حسین نخجوانی، وتا حدودی بزم و رزم اردشیر استرآبادی.

آنچه ازتحقیق در مجموع این منابع برمی‌آید آسیای صغیر درآن روزگار یك محیط چند فرهنگی بود. وقتی سلجوقیان پای در دیار روم نهادند، در نواحی شرقی این سرزمین‌کردان وارمنیان و درمرکز و غرب آن رومیان می‌زیستند. سیل مهاجرت‌ایرانیان به شهرها وترکمنان به‌دشتها وجلگه‌ها گونه‌گونی ملیتها وفرهنگها را افزون‌ترکرد، امازبان وفرهنگ طبقهٔ ممتاز زبان وفرهنگ ایرانی شد. ابن‌بی‌بی درحوادث سالهای آخر قرن ششم گوید: «درپنج زبان که در بلاد روم بیشتر خلق بدان مکالمت نمایند [غیاث الدین کیخسرو] استحضاری تمام حاصل کرده... چنانکه اگر وقتی به زبانی از زبانها در تکلم آمدی گمان اجانب چنان بودی که به اصل

و نژاد از اصحاب آن زبان و ارباب آن لسان واقوام آن کلام است . . . »[۱] دیگر پادشاهان سلجوقی معمولاً به فارسی سخن می‌گفتند[۲].

با اینهمه ، چندگونگی فرهنگی حتی در آثار ایرانیانی که به‌روم رفته و در آنجا ساکن شده بودند دیده می‌شود. دراشعار مولوی به کلمات و عبارات رومی وترکی برمی‌خوریم. وقتی نجم رازی در ۶۲۱ در ارزنجان مرموزات اسدی را به نام داوودملك ارزنجان می‌نویسد، بااینکه خودملك مسلمان بوده، اماچون‌اکثریت ساکنان ارزنجان ( یا احتمالاً پیرامونیان داوود ) از ارمنیان مسیحی بودند ، در آن کتاب توجه به انجیل و زبور وتورات مشهود است[۳].

وقتی به‌اسمهای جاها می‌نگریم، درکنار نامهای باستانی بازمانده اززبانهای اقوام قدیمی چون هیتی‌ها وفریگیائیها ویونانیها چون: استانبول، اناطولی، پرگام؛ نامهای فارسی چون نیك‌ده ، آب بند، آب گرم، بند ماهی، چشمه دیده می‌شد که بسیاری ازآنها درقرن اخیر به نامهای ترکی تغییر داده شده است. بگذریم ازاینکه شهرهایی در نواحی شرقی از قدیم اسم فارسی ایرانی داشته‌اند و دارند . چون : ارزنگان ، ملازگرد . همچنین نامهای محلهای تازهٔ بنیاد ، ترکیباتی با پسوند های فارسی بود نظیر: آباد ( قبادآباد ) کوی (قاضی‌کوی)، سرای (آق‌سرای)، ستان، گرد . . .

بیشتر وزیران ورجال دیوانی ایرانی‌بودند. وقتی تاریخ ابن‌بی‌بی یا مسامرة‌الاخبار یا مناقب‌العارفین رامی‌خوانیم می‌بینیم بزرگان جامعه ومردانی که در کنار پادشاهان رشتهٔ امور را به‌دست دارند از:پروانه، وزیر، حاجب ، منشی ، مستوفی ، عارض، قاضی، مفتی، واعظ، مدرس هریکی منسوب به‌یکی ازشهرهای ایران‌است: اصفهانی، تبریزی، خراسانی، طوسی، جوینی، رازی، قزوینی ، دیلمی ، زنجانی ، شیرازی ، همدانی ، ساوه‌ای ، ساروی ، مراغه‌ای ، سجاسی ، اردبیلی ، گنجه‌ای ، نخجوانی، خویی، مرندی...

---

۱ ــ ابن‌بی‌بی، الاوامرالعلائیة، چاپ عکسی ۱۹۵۶ آنکارا، ص ۷۷.
۲ ــ همانجا: ص ۷۹.
۳ ــ برگزیدهٔ مرصادالعباد. چاپ توس ۱۳۶۱، ص۲۶ مقدمه.

عده‌ای هم نسبت به‌چند شهر معدود ازشرق ومرکز آسیای صغیر ( واقع در مسیر راه ایران و منزلگاههای مهاجران ایرانی ) دارند. چون: ارزنجان، آق‌ـ سرای، قونیه، قیصریه، ملطیه، اماسیه، اخلاط .

تحقیق در این باره مشکل است که بفهمیم کدام یك از رجال منسوب به‌این شهرها، کسانی مثل احمدارزنجانی شاعرپارسی گوی ومهذب قیصریه‌ای (که شعرش را خواهیم آورد )، از خانواده‌های ایرانی مهاجر هستند، و کدام یك از بومیانی هستند که زبان فارسی آموخته وفرهنگ ایرانی گرفته‌اند. فقط دربارهٔ کسان معدودی اشاراتی هست. مثلاً ابن بی‌بی می‌نویسد که:

«...امیرشمس‌الدین‌خاص‌اغز، اگرچه غلام‌رومی‌نژاد بود ولکن به‌فضل وافر وعبارت محبوب و خط خوب وبلاغت‌کامل و صنعت دبیری نظیر خود نداشت... لطف طبع برذات کریمش مستولی وجزالت الفاظ وعذوبت بیان خاطر وقاد او را منقاد. رساله‌ای درمناظرهٔ چنگ وشراب انشاءکرده‌است»[۱].

نام معماران هنرمندایرانی هم برپیشانی بسیاری ازآثار کهن به یادگاراست. ازآن جمله نخستین معمارتربت مولوی بدرالدین تبریزی بود[۲]. قلعهٔ‌کهنهٔ دیوریقی (بین ارزنجان وسیواس وملطیه) را بامسجد آن یك معمار ایرانی، حسن بن پیروز مراغه‌ای در سال ۵۷۶ در دورهٔ سیف‌الدین ابوالمظفر شاهنشاه ساخته است. مسجد بزرگ آن شهر را هم درسال ۶۲۶ خرمشاه بن مجید اخلاطی و احمد بن ابراهیم ساخته‌اند .

خلاقیت هنرمندان ایرانی درآن دیارتااوایل عصرعثمانی که بورسا پایتخت بود ادامه داشت. درزیباترین و آراسته‌ترین مسجد آن شهربه نام مسجد سبز(یشیل‌ـ جامع) برروی‌کاشیهامی‌خوانیم: «عمل استادان تبریزی». دربالای محراب مسجدی

---

۱ــ ابن بی‌بی، ص ۵۵۳.
۲ــ افلاکی، مناقب‌العارفین ، چاپ تحسین‌یازیجی ۱۹۵۹ آنکارا ص۱۲۱-۱۲۲، ۱۹۳- ۱۹۴، ۳۸۷، ۳۸۹.

دیگر (شاید جامع مراد) خواندم: «عمل استاد محمد اصفهانی». زنده یاد عبدالباقی گلپنارلی نظر مرا به یك بیت سعدی جلب کرد که درهمانجا برروی کاشی به خط نا پخته‌ای نوشته شده بود:

پنداشت ستمگر که ستم با ما کرد    برگردن او بماند و از ما بگذشت!

او به من گفت این معمار مغضوب پادشاه عثمانی بود و می‌دانست که بعد از پایان کار کشته خواهد شد، یاد مظلومیت خود را با این بیت برجای نهاده‌است.

تنوع ملیتها و فرهنگها در دیار روم سبب شده بود که تعصبها و خشك مغزیها کاستی گیرد و یك همزیستی انسانی، وتسامح وتفاهم میان پیروان کیشهای گونه‌گون پدید آید. درآنجا یك فضای آزاد اندیشی آرمانی می‌بینیم که در آن گروههایی از نژادهای مختلف: ایرانی و رومی و ترك، ومسلمانان و مسیحیان در کنار هم می‌زیستند و هر کس خدای خود را می‌پرستید. در میان مسلمانان هم انواع فرقه‌ها از صوفیان، ملامتیان، باطنیان، جولقیان، قلندران، جوانمردان و گروه‌های دیگری که درایران امکان زیست نداشتند، به‌آزادی و آسایش زندگی می کردند.

از گروههای مهم معروفی که افکار و آداب و رسوم آنها ازایران به‌آنجا رفته بوده، و متشکل از تودهٔ مردم و افراد طبقات پایین اجتماع بودند، از جوانمردان وقلندران بایدنام ببریم. افرادهریك ازاین‌دو گروه به کثرت در دیار روم می‌زیستند، وشناخت آنها دربررسی تاریخ اجتماعی آن دیار اهمیت بسیار دارد.

رسم و راه جوانمردان که فتیان یا اهل فتوت یا عیاران، و در آسیای صغیر «اخی‌ها» نامیده شده‌اند، گویا ریشه‌های ایرانی کهن دارد[1]. کلمهٔ عیار راهم ازریشهٔ زبان پهلوی شمرده‌اند. جوانمردان، جوانان دلاور بیباکی بودند که دلیری وفضائل اخلاقی رابه هم آمیخته بودند. یعقوب لیث صفار و بعدها سربداران از آن گروه بودند. در داستانهای کهن هم (مثلاً در داستان سمك عیار) دلاوریها و هنرنماییها و خلق و خوی عیاران رامی‌بینیم. درقرون اخیر بازماندهٔ روحیات آنها درپهلوانان و ورزشکاران زورخانه‌ها دیده می‌شد.

---

۱ــ گلپنارلی در رسالهٔ پیش گفته ص ۷۴، اصول جوانمردی را یادگار دورهٔ ساسانیان می‌داند.

بعدها اصول جوانمردی با تصوف هم درآمیخت و در کتابهای صوفیان فصولی دربارهٔ اصول فتوت وحکایات مربوط بدان هست. خلاصهٔ صفات فتوت. برترشمردن دیگران ازخویش ورستن از اندیشهٔ سود خویش و بردباری در برابر زبان خویش، ونادیده‌گرفتن گناه دیگران است.

سرانجام تعلیمات اخلاقی فتوت در میان پیشه وران هم راه یافت. در فتوت نامه‌ها وظایف‌اخلاقی هرصنف از بازاریان بیان شده،حتی‌فتوت نامه‌هایی‌مخصوص هرصنف نوشته شده است.

فتوت از قرن هفتم در آسیای صغیر رواج یافت. شاید کار کیکاوس اول [۶۰۷-۶۱۶] ازپادشاهان بزرگ سلجوقی روم‌که به تقلید ناصرخلیفهٔ عباسی لباس فتوت پوشید، در رواج روش آن‌گروه درآن سامان اثرداشته است.

در دیار روم، جوانمردان را «فتیان» می‌نامیدند که دورپیری به‌نام «اخی» در «زاویه»ای با هم می‌زیستند وهرشب مجالس آیین و سماع برپا می‌داشتند و از هیچ مهمان نوازی با مسافران وغریبان دریغ نمی‌ورزیدند.

ابن بطوطه که دراواسط قرن هشتم درشهرهای روم سفرکرده و گزارش خود را نوشته می گوید: «اخیة الفتیان یا برادران جوانمرد در هرشهر و آبادی و قریه از بلاد روم وجود دارد»[۱]. او به‌هر شهری که وارد شده، جوانمردان آن شهر او را به‌خانقاه‌خودبرده‌اند[۲]. حتی درلاذق وسیواس‌میان‌گروههای‌جوانمردان‌برسرپذیرائی از اونزاع درگرفته وسرانجام به‌حکم قرعه بنوبت درخانقاههای خود ازاوپذیرایی کرده‌اند.

در دیار روم فتوت نامه‌های متعددی، ابتدا به‌فارسی و بعدها به‌ترکی، به‌نظم ونثر تألیف شده که‌گلپنارلی فهرستی از آنها را دررسالهٔ خود آورده ونسخ تعدادی از آنها را به‌صورت عکسی چاپ کرده است. رسالهٔ گلپنارلی که به‌عنوان مقدمه برمتن و ترجمهٔ فتوت نامه‌ها نگارش یافته اهمیت آن را دارد که به‌فارسی ترجمه شود.

---

۱ـ سفرنامهٔ ابن بطوطه، ترجمهٔ دکترمحمدعلی موحد، چاپ تهران ۱۳۳۷، بنگاه ترجمه ونشرکتاب، ص۲۸۱.

۲ـ همانجا: ۲۸۱-۳۱۹.

گروه مهم دیگری که پیش ازجوانمردان در روم نفوذ کرده بودهاند قلندران هستند که در روم جولقی (= جوال پوش، پلاس پوش) نامیده می‌شدند. اگرچه منشأ طریقت این گروه هنوز به‌طور قطعی معلوم نشده است، این قدر هست که محققان آن را طریقتی ایرانی شمرده‌اند، حتی لباس مخصوص آنان را «جامهٔ ایرانیان ومغان» می‌نامیده‌اند[1]. برخی قرائن نشان می‌دهد که جولقیها ازخراسان‌یا از آن‌سوی جیحون روی به‌روم آورده‌اند.

قلندریه، ملامتیان سرگردان هستند که مثل‌هیپی‌های قرن ما به آداب ورسوم اجتماعی بی‌اعتنا بودند. سر و ریش و سبیل و ابرو را می‌تراشیدند، لباس خشنی می‌پوشیدند و گاهی درکوی وبرزن می‌گشتند ودریوزگی هم می‌کردند.

استاد فروزانفر رسم و راه آنان را در این عبارات خلاصه کرده است: «تخریب ظاهر، تحصیل بدنامی، عمل کردن برضد آداب ورسوم»[2].

این ترانهٔ منسوب به بابا طاهر عریان تصویر خوبی از روز و حال قلندران است:

مو آن رندم که نامم بی قلندر — نه خانه دیرم نه مان دیرم نه لنگر
چو روز آیه بگردم گرد کویت — چو شو آیه بخشتان وانهم سر[3]

درغزلی ازعبید زاکانی هم وصف روشن‌تری ازطریقت قلندران هست:

جوق قلندرانیم در ما ریا نباشد
تزویر و زرق و سالوس آیین ما نباشد
در لنگری که ماییم اندوه کس نبیند
در تکیه‌ای که ماییم غیر از صفا نباشد

---

۱ـ مقدمهٔ حمید زرین‌کوب برقلندرنامهٔ خطیب شیرازی، ص ۱۵.

۲ـ فروزانفر، شرح احوال ونقد و تحلیل آثار... عطار، چاپ ۱۳۴۰–۱۳۳۹، انجمن آثار ملی ص ۸۲.

۳ـ این دوبیتی مثل بسیاری از دوبیتیهای منسوب به باباطاهر ازفهلویاتی است که برسر زبانها بوده، واحتمالا ازباباطاهر نیست. همچنانکه رسالهٔ قلندرنامهٔ منسوب به خواجه عبدالله انصاری نیزکه در رسائل خواجه‌عبدالله (چاپ ارمغان ص ۸۷–۹۵) آمده مسلماً از او نیست.

همچون عبید ما را در یوزه عار ناید

در مذهب قلندر عارف گدا نباشد[۱]

خواجهٔ آزادهٔ شیراز هم با نظر موافقت به‌رندیهای قلندران می‌نگریسته است :

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند

قبای اطلس آن کس که ازهنرعاری است

هزار نکتهٔ باریك تر زمو اینجاست

نه هر که سر بتراشد قلندری داند

درمضامین اشعار بعضی دیگر ازشاعران هم: چون معزّی، خاقانی، سعدی، اشاراتی به‌قلندری وقلندران هست. دوشاعربیش ازهمه مضامین قلندرانه آورده‌اند: یکی عطار که به نوشتهٔ فروزانفر ۷۱ غزل قلندرانه دارد[۲] ودیگر عراقی که خود از قلندران بوده واین تمایل را درسالهای اقامت در دیار روم یافته است.

نوشته‌اند که قطب‌الدین حیدر زاوه‌ای [۵۰۸-۶۱۸] که تربت حیدریه ازنام اوست مؤسس طریقت قلندریه درخراسان بوده، ونیزیکی‌ازجهانگردان، اولئاریوس در۱۰۶۷ در اردبیل خانقاه قلندران را دیده است . با اینهمه باید دانست که طریقت قلندران اگر هم از ایران بر خاسته باشد درخود ایران ظاهراً انتشار وسیعی نداشته است. اینکه درویشان متأخر ایران موی سروسبیل‌را رها می کردند ونمی‌تراشیدند، تصور می کنم برای رفع اتهام قلندری ازخود بوده است.

اما در دیار روم درقرن هفتم وضع به‌دیگرسان بود. درآن رنگارنگی فکری واجتماعی وگرم بازار طریقتهای گونه‌گون قلندریه محیط مناسبی یافته بودند . در آنجا قلندران را جولقی می‌نامیدند. در قصهٔ بقال و طوطی در دفتر اول مثنوی می‌خوانیم :

ناگهانی جولقی‌ای می‌گذشت با سر بیمو به سان طاس‌وطشت

جولقی منسوب است به جولق و جوالق ( معرب جوال و گوال ) و این

۱- دیوان عبید زاکانی، به تصحیح اقبال، چاپ ارمغان ۱۳۲۱ ، غزل ۹ بیتی ص ۱۰۶.

۲- فروزانفر، همانجا.

نامگذاری از آنجاست که قلندران جامه‌های موینه از نوع گلیم و پلاس می‌پوشیدند و «پلاس پوشان» نامیده شده‌اند وشاید این‌نام رامخالفان شان بر آنها نهاده‌بوده‌اند.

دربارهٔ قلندران یاجولقیان دوکتاب ازموافقان ومخالفان آنها دردست‌داریم:

یکی مثنوی قلندر نامه در سیرت جمال الدین ساوجی قلندر[1] از قرن هشتم سرودهٔ خطیب فارسی، قلندری از شیراز که به‌روم رفته بوده است. این قلندر نامه اگرچه ازنظر زبان وادب وزنی ندارد اما به‌عنوان اثریکی از قلندران برای تحقیق دربارهٔ آن طریقت مغتنم است.

کهن‌تر ازآن فصلی درفسطاط العداله (تألیف شده در ۶۸۳) ازیك ایرانی به‌نام محمدبن محمدبن محمود خطیب است که با لحنی آمیخته به‌بغض و انکار، وبه‌قصد تحذیر حکام ازخطرجولقیان روم نوشته و درآن یا ازروی تحقیق یا از راه کینه و عناد آنان را بقایای مزدکیان و خرم دینان می‌شمارد واین قرینه ایست بر- اینکه راه و رسم آن جماعت ریشهٔ کهنی در ایران داشته است. دربارهٔ این کتاب ومؤلف آن به جای خود بحث خواهیم کرد.

قلندران که گویا تمایلات شیعی هم داشته‌اند، در دیار روم نفوذ وسیعی یافتند. حتّی تأثیرات آنها در شیوهٔ زندگی مولوی و برخی ازجانشینان او چون عارف چلبی ومحمد چلبی دیوانه هم پدیداراست. این جماعت سر انجام بعد از قیامهایی که کردند به‌وسیلهٔ عثمانیان سرکوب شدند. اما رگه هایی از میراث طریقت آنها میان بکتاشیان برجای‌ماند وشمسیان (منسوب به‌شمس تبریزی) وابدالان روم‌را هم دنباله‌رو آنها شمرده‌اند.

آنچه در بررسی وضع اجتماعی در آن قرنها با بحث ما ارتباط دارد این نکته است که فرهنگ حاکم بر جامعهٔ دیار روم درآن روز، فرهنگ ایرانی بود

---

۱ــ منظومه‌ای است دربارهٔ زندگانی جمال‌الدین ساوی (درگذشتهٔ ۶۳۰) و راه و روش قلندران از خطیب فارسی (= شیرازی) این کتاب دو بار از روی دستنویس شمارهٔ ۱۷۸ لالا اسماعیل درکتابخانهٔ سلیمانیه که استنساخ آن درقرن دهم حدس زده‌می‌شود چاپ شده است: مناقب جمال الدین ساوی، چاپ ۱۹۷۲ تحسین یازیجی انقره. سیرت جمال‌الدین ساوجی چاپ دکتر حمید زرین کوب ۱۳۶۲ تهران. آقای دکتر- سبحانی نسخهٔ دیگری مورخ ۹۴۳ در کتابخانهٔ شهر مغنسیا یافته و در فهرست‌نسخ خطی آن کتابخانه (ص۱۳۴) شناسانیده است.

باچاشنیی از فرهنگ بیزانس، شراب ایرانی بود در جام یونانی. شرح زندگی روزانهٔ پادشاهان و وزیران در تاریخ ابن بی‌بی و حکایاتی که در مناقب العارفین آمده تصویری از فرهنگ جامعهٔ آن روز است. اوج تجلی این فرهنگ در آثار مولوی دیده می‌شود که سرا پا عشق است وذوق است و شعر است و سماع است و وجد و حال موسیقی. آنچه هم درآثار خود مولوی درپردهٔ ابهام بیان شده وقابل تأویل است در رفتار او و حکایتهای مربوط به او در مناقب العارفین روشن‌تر دیده می‌شود.

درآنجا می‌بینیم که مولوی با پیروان همهٔ آیینها و با افرادی از همهٔ طبقات جامعه دوستی داشت. حتی دربارهٔ زنان تیره روز گمراه رفتاری حکیمانه و نظری خطاپوش داشت. دل همه راخوش می کرد وازاین راه روح ایمان وانسانیت درآنها می‌دمید. همه اورا دوست داشتند و جنازهٔ اوراکه با نی و نای و گلبانگهای دلنواز بدرقه می‌شد بزرگان همهٔ طبقات وجماعات ساکن قونیه از ایرانی ویونانی و ترك، و روحانیان ادیان مختلف از فقیهان مسلمان و راهبان مسیحی و خاخامهای یهودی بردوش می کشیدند.

درآن فضای رنگارنگی فکری و فرهنگی، طبعاً گرانجانان و متعصبانی هم بودندکه آزادگی و آزاداندیشی و سبکروحی مولوی و طریقت او را درآمیختن مراسم دینی با رقص و شعر و موسیقی نمی‌پسندیدند. اما کاری هم نمی‌توانستند بکنند. افلاکی عجز مدعیان و معاندان را برکرامات مولوی و تأثیر نفس او حمل می کند، ولی واقعیت این است که آن محیط آزاد اجازهٔ بیش ازطعن وملامت را بهمدّعیان نمی‌داد. هرکس راه خود رامی‌رفت و حرف خود را می‌زد و کارخودرا می کرد.

در اینجا حکایتهایی از مناقب العارفین را می‌آوریم که ضمن بیان اندیشه وسلوك مولوی، وضع اجتماعی آن روز دیار روم را هم نشان می‌دهد:

«جماعتی ازحضرت‌مولانا سؤال کردندکه پیش جنازهٔ مردگان، مقریان ومؤذنان تا بوده‌است از قدیم العهد بوده است. در این زمان که دورشماست بودن این گویندگان چه معنی دارد؟ همانا که علمای امت و

فقهای شریعت تشنیع می‌زنند و آن را بدعت می گویند. فرمود که در پیش جنازه، مؤذنان ومقریان وحفّاظ گواهی می‌دهند که این میّت مؤمن بوده و درملّت مسلمانی وفات یافت. قوّالان ما گواهی می‌دهند که این متوفی هم مؤمن بود و هم مسلمان و هم عاشق» (ص ۲۳۳).

«اخی احمد که از معتبران زمان بود، روزی به علاء الدّین (از مریدان مولوی که قبلاً رومی مسیحی بود و ثریانوس نام داشت ) گفته باشد که من یك خروار کتاب خوانده‌ام و درآنجا هیچ اباحت سماع را ندیده‌ام و وجه رخصت را نشنیده ، شما این بدعت را به چه دلیل پیش می‌برید؟ علاء الدین جواب داد که خدمت اخی خر وار خواند برای آن ندانست . بحمدالله که ماعیسی وار خوانده‌ایم و به سرّ آن رسیده » (ص۲۷۶).

راهبی ازقسطنطینیه برای دیدن مولوی به‌قونیه آمد:

«... اتّفاقاً درراه مقابل رسیده سه کرّت به‌خداوندگار(مولوی) سجده کرده، چون سر برمی‌داشت مولانا را در سجود می‌دید . گویند: حضرت مولانا سی و سه بار بدو سرنهاد . . . فی‌الحال راهب بیچاره با اصحاب خود ایمان آورده، مرید شد». (۳۶۱)

« روزی قصابی ارمنی تنیل نام مصادف مولانا شده ، هفت بار سرنهاد، واونیز به‌وی سرنهاد» (ص ۱۵۳).

«روزی علم الدّین قیصر سماع عظیم کرده بود. حضرت مولانا شوری عظیم کرده، هر چه پوشیده بود به‌قوّالان بخشید وهمچنان عریان رقص می کرد. درحال علم الدین قیصر چوقای سرخ سقرلاط بی‌نظیر با

پوستینی وَشَق و گوی گرههای زرین و دستار پشمینهٔ مصری آورده به‌ـ حضرت مولانا پوشانید. هماناکه‌چون ازسماع بیرون آمدیم وازسرمحله که عبورمی کردند از درشرابخانه‌ای آواز رباب به‌سمع مبارکش رسید. قدری توقف فرموده به‌چرخ در آمد، و ذوقها می کرد. تا نزدیك صباح درنعره وصیاح بود. همهٔرنود بیرون‌دویده به‌پای مولانا افتادند وهر آنچه پوشیده بود همه رابدان رندان‌ایثار کرد، وگویند مجموع ایشان ارمنیان بودند. چون به مدرسهٔ مبارك تشریف داد، روز دوم آن رنود جمع گشته بیامدند و به صدق تمام مسلمان گشتند و مرید شدند و سماعها دادند». (ص ۴۸۹)

«روزی درسماع گرم شده بود و مستغرق دیدار یار گشته حالتها می کرد. ازناگاه مستی به‌سماع درآمدوشورها می کرد و خود را بیخود‌ـ وار به‌حضرت‌مولانا می‌زد.یاران عزیزاورا رنجانیدند. فرمودکه: شراب اوخورده است بدمستی شمامی کنید! گفتند ترساست. گفت: اوترساست، شما چرا ترسا نیستید؟ سرنهاده مستغفرشدند». (ص ۳۵۶)

« در خان (= کاروانسرای) صاحب اصفهانی ، فاحشه زنی بود بغایت جمیله، واو راکنیزکان بسیار درکاربودند. هماناکه روزی حضرت مولانا از آنجا می‌گذشت . آن عورت پیش دویده سرنهاد . و در پای خداوندگار افتاده تضرع و شکستگی می‌نمود. فرمودکه : رابعه، رابعه، رابعه! [۱]

کنیزکان او را خبر شد . بیکبارگی بیرون آمده سر در قدم او نهادند. فرمودکه: زهی پهلوانان، زهی پهلوانان، زهی پهلوانان! که اگر بارکشی شما نبودی ، چندین نفوس لوّامهٔ امّاره را که مغلوب کردی و عفت عفیفه زنان کجا پیدا شدی؟

۱ــ رابعهٔ عدویه، زاهده‌ای از بصره در گذشتهٔ ۱۳۵.

همانا که از بزرگان زمان یکی گفته باشد که این چنین بزرگی با قِحاب خرابات چندین پرداختن و ایشان را به انواع نواختن وجهی ندارد. فرمود که حالیا او در یکرنگی می‌رود و خود را چنانکه هست بی‌زرق می‌نماید. اگر مردی تو نیز چنان شو و از دو رنگی بیرون آی تا ظاهر تو همرنگ باطن شود. و اگر ظاهر و باطن تو یکسان نشود باطل شود و عاطل گردد. عاقبةالامر آن خاتونِ جمیله، رابعه وار توبه کرده کنیزکان خود را آزاد کرد، و خانه‌اش را یغما فرمود، و از نیکبختان آخرت گشته، ارادت آورد و بسیار بندگیها نمود». (ص ۵۵۵)

«در خان ضیاء الدین وزیر، طاوس نام خاتونی بود چنگی . . . اتفاقاً روزی حضرت مولانا در آن خان در آمده، برابر حجرهٔ او بنشست. همانا که طاوس چنگی جلوه کنان پیش آمده سر نهاد و چنگ در دامن مولانا زده به حجرهٔ خود دعوت کرد. حضرت مولانا اجابت فرموده از اول روز تا نماز شام به نماز و نیاز قیام نموده از دستار مبارک خود مقدار گزی بریده به وی داد و کنیزکان اورا دینارهای سرخ بخشیده روانه شد...

همان روز شرف الدین خزانه‌دار سلطان را بر وی عبور افتاد و عاشق و مفتون او شد. مردم امین ارسال کرده او را به حمام فرستاد و در حبالهٔ خود آورد. در شب زفاف از او سؤال کرد که تا غایت تورا این خوبی وملاحت نبود. در این ایامْ چه معنی که تورا رابعهٔ عهد وزلیخای زمان می‌بینم و آن نیستی که پیش از این بودی؟ همچنان تشریف دادن مولانا را تعریف و پارهٔ دستار اورا که بر او سربند کرده بود باز نمود...

عاقبت کار [و] حال طاوس چنگی به‌جایی رسید که حوریان قونیه و نوریان قدس مریدهٔ او شدند و میان ایشان صریح کرامات می‌گفت. ومجموع کنیزکان خود را آزاد کرده به شوهران داد و آخرالامر آن خان مبارک حمام مسلمانان شد». (ص ۳۷۵).

اینها نمونه‌هایی از راه وروشی است که آن حکیم وعارف روشن بین برای

هدایت وارشاد گمراهان و گناهکاران درپیش گرفته بود. واینهمه، انعکاس فرهنگ ایرانی درفضای آزاد روم است. خود مولوی تأثیر آن محیط را دراندیشه و سخن خود چنین بیان می کند:

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان
تا در آمیزم بدیشان، تاکنم خوش مذهبی (مناقب ص ۲۰۷)

این معنی را درفیه مافیه مشروح تر وروشن‌تر باز می گوید:

«مرا خوبی است که نخواهم که هیچ دلی ازمن آزرده شود... این یاران که به نزد من می آیند ازبیم آنکه ملول نشوند شعری‌می گویم تا به‌آن مشغول شوند. و اگر نه من از کجا شعر از کجا ؟ والله که من ازشعر بیزارم، وپیش من ازاین بتر چیزی نیست ... در ولایت وقوم ما از شاعری ننگ‌ترکاری نبود . . . ما اگر در آن ولایت می‌ماندیم موافق طبع ایشان می‌زیستیم و آن می‌ورزیدیم که ایشان خواستندی، مثل : درس گفتن و تصنیف کتب کردن و تذکیر و وعظ گفتن و زهد و عمل ظاهر ورزیدن»[1].

همانطور که خود می گوید، آنهمه آزادی و آزاد اندیشی‌ومیل به شعروسماع انحصار به‌مولوی و پیروان او نداشت ، اقتضای محیط روم بود . اوج این آزاد- اندیشی و خوشباشی ، و عصیان بر ضدّ قید و بند های اجتماعی را در قلندران یا به اصطلاح اهل روم جولقیان می‌بینیم که پیش ازاین دربارهٔ آنها سخن گفتیم.

آن محیط آزاد انسانی ، وقتی درست شناخته می‌شود که آن را با ایران سلجوقی بسنجیم که تحت فشار قشریـّون مجری سیاست خلفای بغداد، همه مجبور بودند که یکسان بیندیشند، یا عقاید خود راپنهان کنند تا از مرگ و شکنجه و آزار مصون مانند.

---

۱ــ فیه مافیه، تصحیح فروزانفر، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۰ ص ۷۴.

# ۲

## فارسی، زبان رسمی آسیای صغیر

بعداز استقرار سلجوقیان وامرای دست نشاندهٔ آنها در آسیای صغیر، بتدریج زبان فارسی زبان رسمی آن دیار گردید. محاوره درشهرهای مهم، و نامه نویسی در دستگاه امیران، و تدریس وتألیف و تصنیف وشاعری بهاین زبان بود.

پیش از این از گفتهٔ ابن بی بی نقل کردیم که در دیار روم بهپنج زبان تکلم می کردند. تفصیل آنچه او بهاجمال بیان کرده ظاهراً چنین است: زبان اکثریت ساکنان آن دیار رومی، و زبان اقلیت قابل ملاحظهای ارمنی بود، قبایل نو رسیدهٔ ترکمن زبان ترکی داشتند، و ازطرف دیگر زبان دینی وزبان رسمی خلافت عربی بغداد عربی بود. اما فارسی بهعنوان زبان رسمی برهمهٔ آنها برتری داشت.

علتّش این است که همانطورکه پیش ازاین اشاره کردیم، خاندان سلجوقی پیشاز رسیدن بهروم در ایران با زبان و فرهنگ ایرانی خو گرفته بودند، و ایرانی شده بودند. دیوانیان وکارگزاران آنها هم از همان آغازکار ایرانی بودند و بهزبان خود مینوشتند وسخن می گفتند وبااینکه زبانعربی، زباندینی وزبان رسمیخلافت بود برای رجال و عمال حکومت بیگانه بود. این گروه اگرهم در مدرسهها عربی خوانده بودند، طبعاً فارسی نوشتن و فارسی گفتن برای آنها آسانتر ازکاربرد عربی بود ومخاطبان و خوانندگان آنها هم عربی راکمتر میفهمیدند.

زبان ترکیآن روز قبایل، پختگی و ورزیدگی و پیشرفتگی لازم را برای

رفع نیازهای جامعه و دولت نداشت. زبان رومی هم که زبان قوم مغلوب و زبان کفار شمرده می‌شد. به‌این دلایل بود که زبان فارسی به‌صورت تنها زبان مناسب، زبان رسمی دورهٔ سلجوقیان درآسیای صغیر گردید و در آن دیار جا خوش کرد.

این را ناگفته نگذاریم که پاره‌ای از تعبیرات اجتماعی و دیوانی متداول در دیار روم با آنچه در ایران معمول بود اندك اختلافی داشت. مثلاً در تحریر دوم مرصادالعباد که نجم دایه آن را در ۶۲۰ درسیواس پاکنویس کرده، تعبیراتی ازنوع: سباشی، برطیل، قفاع گشودن دیده می‌شود که درتحریر اول کتاب که آن را قبلاً در ایران نوشته بوده و در ۶۱۸ تنظیم کرده وجود ندارد.

همچنین است پاره‌ای از لغات و تعبیراتی که درتاریخ ابن بی بی ومسامرة۔ الاخبار آمده، و در ایران بدان صورت به‌کار نمی‌رفته، و هنوز در محاورات مردم ترکیه شنیده می‌شود. مثل «خسار» به‌جای خسارت که نظایر آن را در فرهنگهای عثمانی و ترکی می‌توان یافت.

زنده‌یاد احمد آتش درمقالهٔ تحقیقی خود زیرعنوان «آثارفارسی درقرن ششم تا هشتم دراناطولی»[1] ۳۷ کتاب ورساله راکه در آن قرون در آن سرزمین تألیف شده به‌ترتیب تاریخی معرفی کرده است که تعدادی از آثار دیگر را هم برآنها می‌توان افزود. آتش عباراتی از مقدمهٔ آن کتابها را نقل می کند که دربرخی ازآنها تصریح گردیده که زبان فارسی مفهوم ترین زبانها بوده، مخصوصاً برلغت تازی ترجیح داشته است. دراینجا عباراتی از مقدمهٔ برخي ازآن کتابها راکه دلیل رواج فارسی در آن روزگاران است می آوریم.

۱ـ درمقدمهٔ رساله‌ای به‌نام «مدح فقر و ذم دنیا» (مضبوط درکتابخانهٔ فاتح) که به‌نام جلال‌الدّین قراطای از امیران سلجوقی ترجمه شده چنین می‌خوانیم:

«... اشارت فرمود تا این مخدره را از حجلهٔ کُحلی لغت تازی برون آرم، و در لباس کافوری پارسی بردیدهٔ افهام خاص وعام جلوه

1– A. Ateş, Hicri VI.–VIII. (XII.–XIV.) asırlarda Anadolu' da farsca eserler. Türkiyat Mecmuası cilt VII — VIII, cüz II 1945, istanbul s. 94 — 135.

دهم».

۲ـ ابراهیم‌بن حسین قارصی مترجم رسالهٔ «هدایةالغبّی فی‌اخلاق النبّی» گوید:

«... عبدلله‌بن محمد... اخلاق وی را به‌تازی جمع کرده بود که فائدهٔ آن مقصور بود به‌جماعتی، و محصور آن طایفه. . . دوستی . . . درخواست که آن‌معبّر باشد به‌عبارات پارسی،تا فائدهٔ آن عام‌باشد جمهور امت را و جملهٔ ملّت را . پس بنابر این ابراهیم بن الحسین القرصی واجب دید که اشارت آن بزرگ را اجابت کند».

۳ـ جمال‌الدین‌محمد آقسرایی که در فاصلهٔ سالهای ۷۷۰ ـ ۷۷۸ در گذشته و به‌چهار پشت از احفاد فخررازی بوده، درمقـدمهٔ رساله‌ای به‌نام «اسئله و اجوبه» گوید:

« اسئله و اجوبه‌ای چند از علم تفسیر به‌زبان پارسی که اهل این دیار را از لغت تازی و عبارت حجازی انفع، و استفهام دقایق را برافهام خلایق اَوقع است تحریر کنم».

۴ـ قطب‌الدین شیرازی حکیم معروف ایرانی که خلاصه‌ای از «نهایةالادراك» عربی خود را به‌نام «اختیارات مظفّری» به‌فارسی بازنوشته، و آن را به‌یولق ارسلان حکمران قسطمونی هدیه کرده، درمقدمهٔ آن گوید:

«از حضرت... یولق ارسلان ... اشارتی رفت که فصلی چند در شرح اوضاع و افلاك و اجرام پردازد . . . و تعبیر آن به‌الفاظ فارسی طرازد تا عواید فواید او خاص و عام را شامل بود».

۵ـ یوسف‌بن‌محمد نوری کتاب «کشف الاسرارعلی لسان الطیوروالازهار» را به‌نام عیسی بیگ که در سالهای [۷۹۴ ـ ۷۴۹] در آیدین در مغرب آسیای صغیر حکومت می کرده ترجمه نموده و ازقول ممدوح گوید:

«می‌فرمود اگر چه کتابی است به‌این شریفی، فـّاما فوائد معانی او مخصوص است به‌طایفهٔ اَعراب کـه عاری نباشند از علم اِعراب، و طوایف دیگر محروم‌اند از جواید فواید این کتاب ، پس به‌بندهٔ حقیر اشارت فرمود تا لباس آن کتاب شریف را به‌خلعت فارسی مبـّدل سازد».

علاوه براینکه زبان تألیف فارسی بود، وقتی هم که استادی یك متن عربی را درمدرسه‌ای تدریس می کرد، توضیحات لازم را درشرح متن به‌فارسی می‌داد. مؤید این نکته مقدمهٔ کتاب «شرح قصیدهٔ ابن فارض» است[1]. از آن مقدمه معلوم می‌شود که درسال ۷۲۳ درمدرسه‌ای درانطالیه، شهر کوچکی درجنوب غربی آسیای صغیر درکنار مدیترانه، عالمی به‌نام کمال‌الدین بوروغلوی شرحی برقصیدهٔ ابن فارض (به‌حدس آتش شرح فرغانی) را تدریس می کرده وتوضیحاتی به‌فارسی می‌داده، و یکی از شاگردان تقریرات فارسی استاد را یادداشت کرده است که به‌صورت این رساله به‌دست ما رسیده است. از اینجا معلوم می‌شود که در دورافتاده‌ترین نقطه هم زبان تدریس وزبان محاورهٔ اهل مدرسه فارسی بوده است[2]. خلاصهٔ عبارات مورد استناد درمقدمهٔ آن رساله چنین است:

«اما بعد این حروف مشتمل است بر ذکر فوایدی که‌مولانا... سلطان‌المدرسین کمال‌الحق‌والدین البرغلوی... املا فرموده‌ست دراوقات شرح قصیدهٔ سیدالمحققین... ابن فارض ...که جماعت اصحاب وفا و اخوان‌صفا بر خدمتش می‌خواندند، در شهر انطالیه از غرهٔ ربیع الاول لسنة ثلث و عشرین وسبعمائه...»

احمد آتش بعد از معرفی کتابهای تألیف شده در دورهٔ سلجوقیان در آسیای صغیر وشناساندن دستنویسهای موجود وچاپها وترجمه‌های آنها، درپایان مقالهٔ خود ضمن استنتاجات دقیق و عالمانه، زبان فارسی درآن عصر را به‌دو دوره تقسیم می‌کندکه حد فاصل آن دو دوره از نظرما جای تأمل است. اینك ابتدا عین ترجمهٔ نتیجه‌گیری او را می آوریم وبعد نظرخود را می گوییم.

« درنظر اول این آثاررا به‌دو دوره می‌توان تقسیم کرد:
اول ـ دورهٔ تا جلوس علاءالدین کیقباد اول [۶۱۶-۶۳۴].
ویژگی این دوره به‌طور کلّی بومی بودن آثار، و نبود تأثیر

---

۱ـ مجموعهٔ خطی شماره ۱۸۱۹ کتابخانهٔ ولی‌الدین افندی دراستانبول برگهای ۱۱۵ ب ـ ۱۲۸ ب. این رساله توضیحاتی دربارهٔ مقدمهٔ کتاب شرح قصیده است.
۲ـ احمدآتش، مقالهٔ پیش‌گفته، ص ۱۲۵.

تصوف در نظم و نثر است. تأثیر تصوف ایرانی، که در قرن پنجم آغاز گردیده و در قرن ششم شخصیتهای بزرگی به‌وجود آورده است، هنوز در آثار موجود پدید آمده در آسیای صغیر دیده نمی‌شود.

نخستین آثاری که به‌دست ما رسیده، از تألیفات حسین بن ابراهیم تفلیسی نظیر (کامل التعبیر، اصول الملاحم، بیان النجوم) است که به‌علوم غیبی مربوط است. تردیدی نیست که اینها برای تودهٔ وسیعی از خوانندگان نوشته شده است. از این گذشته حتی کتابهای طبی و لغوی او از نوع صحت الابدان، کفایة الطب، و حتی قانون ادب او با استفاده از منابع متعدد و با کوشش بسیار تألیف شده است. اینکه قانون ادب او به‌زبان فارسی است می‌رساند که دانشجویان به‌طور طبیعی زبان فارسی را می‌دانسته‌اند.

درمیان آثار ادبی‌محض روضة‌العقول‌غازی ملطیوی درمیان نظایر خود یك شاهکار واقعی است. اگر آن را با کلیله و دمنهٔ نصرالله منشی و سندبادنامهٔ ظهیرالدین کاتب بسنجیم از آنها واپس نمی‌ماند. از این بابت هم که نخستین اصلاح و انشای مرزبان نامه است ارزش دیگری دارد. بریدالسعادهٔ او هم دومین شاهد زیبایی بیان و روایتگری اوست.

وقتی به‌شعر می‌رسیم، آنچه تاکنون معلوم شده چند قصیدهٔ بسیار محدود، و شاعربودن شمس‌الدین اصفهانی وزیر است. علاءالدین کیقباد اول را هم که یك رباعی از او در تاریخ ابن بی بی آمده، می‌توان به‌این فهرست افزود.

امّا به‌واسطهٔ چند رباعی که از مجمع‌الرّباعیات انتخاب شده، ناگهان نام ۳ شاعر ازمردم آنکارا معلوم می‌شود. درحالی که محی‌الدین مسعود حاکم ولایتی بوده و مرکز حکومتش مرکز درجهٔ دومی بوده، وجود اینهمه شاعر در اطراف او می‌رساند که این عده شاعران مشهورتر عصرخود بوده‌اند، ودرآن دوره شعرسرایی (به‌زبان فارسی) تا چه‌اندازه گسترش داشته، و در واقع گویندگان بزرگ فراوانی بوده‌اند. منتهی

از آن میان نام و نمونهٔ شعر این عده باقی مانده است. به‌طوری که از فهرست مجمع الرباعیات معلوم می‌شود، اگر بخش قصاید آن از میان نرفته بود نام عده‌ای از مداحان قصیده سرای او هم به‌دست ما می‌رسید. اصولا شاعران دیگری که نام آنها در مجمع الرباعیات آمده بیشتر قصیده گویان هستند و به‌شاعران صوفی کمتر برمی‌خوریم.

دوم ـ بعداز ۶۱۶ که مقارن با استیلای مغول است.

مهم‌ترین ویژگی این‌دوره وجود تأثیرات بیشتر تصوّف درنظم و نثر است. صوفیانی که از برابر مغول می گریختند چون آسیای صغیر را امن‌ترین ناحیه می‌دیدند رهسپار به‌آنجا می‌شدند: نجم دایه، عراقی، مولوی، فرغانی ازاین جمله‌اند. قانعی‌طوسی هم که فقط شعرهای مدحیه سروده از اینهاست. چون آثار این شاعران برای طبقات بالای اجتماع سروده شده، و می‌دانیم که در این عصر روشنفکران به‌زبان فارسی تکلم می کردند، برمعلومات ما دراین باره چیزی افزوده نمی‌شود.

درکنار اینها رساله‌های فارسی کوچکی نیزهست که برای عوام مردم نوشته شده وازنظر دانستن‌وضع زبان عمومی درآن دوره بسیارمهم است. نخستین‌چیزی که ازاین رساله‌ها برمی آید این است که مردم آسیای صغیر زبان فارسی را از زبان عربی آسان‌تر می‌فهمیدند و در حالی که کتابهای عربی برای عدهٔ کمی از مردم مفهوم بود، فائدهٔ آثار فارسی عمومی‌تربود. مثلاً دررسالهٔ مدح فقرچنین می‌خوانیم که: اگرچه جلال‌الدین قراطای [ وزیر سلجوقی ] عربی را خوب می‌داند اما برای فهم عوام و خواص مرا به‌ترجمهٔ رساله امر فرمودند. به‌موجب مقدمهٔ اسئله واجوبه نیزبرای مردم‌آسیای صغیرفهمیدن فارسی‌آسان‌تر ازفهمیدن عربی بوده است. در کشف‌الاسرار هم که به‌نام عیسی بیگ [ ۷۴۹ ـ ۷۹۳ ه. ] از امرای آل‌آیدین تقدیم شده همین را می‌بینیم.

در رسالهٔ عقاید اهل سنت، رسالهٔ معجزات رسول بسیار ساده است. و اگر توجه کنیم کسانی که اندك تحصیلی کرده باشند محتاج آن

نخواهند بود، باید پذیرفت که این رساله فقط برای کسانی نوشته شده که سواد اندکی در حدود خواندن ونوشتن داشته‌اند. بنابراین دست کم در شهرها گروههایی بودند که به‌فارسی سخن می‌گفتند. به‌موجب مقدمهٔ شرح قصیدهٔ ابن فارض درسال ۷۲۳ در مدرسه‌ای در انطالیه (بندری در گوشهٔ جنوب غربی آسیای صغیر) در تدریس متنهای عربی مطالب آنها را به‌فارسی شرح می‌دادند. دلیلی ندارد که تصور کنیم این مسئلهٔ زبانی تنهامخصوص یك مدرسه‌بوده است. پس‌می‌توان پذیرفت که در مدارس آموزش به‌فارسی بوده است.

مطالب بالا را چنین می‌توان خلاصه کرد:

اول ـ اگرهم درجهٔ گسترش زبان فارسی را در نخستین دوره ندانیم، می‌توان آثار محمدبن‌غازی ملطیوی‌را ازشاهکارهای زبان فارسی شمرد. همانطور که ازمجمع‌الرباعیات برمی‌آید در آسیای صغیر شاعران فارسی گوی بسیاری بوده‌اند.

دوم ـ در دورهٔ دوم:

۱ـ در پیرامون صوفیان بزرگی که ازخطرمغول گریخته، خودرا به‌آسیای صغیر رسانده بودند، به‌همان سان که در کنار مولوی می‌بینیم، گروهی فارسی گوی فارسی‌دان بودند.

۲ـ در شهرها، گروههای فارسی دان بلکه فارسی گوی اقامت داشتند.

۳ـ زبان فارسی درحوالی سال ۷۲۳ درپاره‌ای از مدارس زبان تدریس بود».

اینکه آتش آثار پدیدآمده درعصرسلجوقیان‌را به‌دو دوره تقسیم کرده و تمایز آثار هریك ازآن دو را بود و نبود اندیشه‌های عرفانی درآنها دانسته است، منطقی است. امّا اینکه شروع دورهٔ دوم را ازعصر کیقباد اول دانسته صحیح نیست وناشی از این استنباط است که نجم دایهٔ رازی مرصاد العباد خود را در ۶۱۸ درقیصریه یا در ۶۲۰ درسیواس به‌پایان رسانیده است.

این درست است که تقدیم مرصادالعباد به کیقباد اول و مرموزات اسدی به شاه داود ازقرائن رواج زبان فارسی درآسیای صغیر است و مؤید آن اینکه مؤلف مطالب همین کتابها را بعد که مقیم بغداد شده بوده و نیز سایر آثارش را به‌عربی نوشته است. اما خطا اینجاست که سفر نجم رازی به‌آسیای صغیر نه تنها دلیل شیوع تصوف در آن دیار نیست بلکه کوتاهی مدّت اقامتش در روم و رفتنش به‌ارزنجان و سرانجام مهاجرتش به‌بغداد نمایانگر این نکته است که در آن سالها هنوز متاع تصوف دردیار روم خریداری نداشته است و او این واقعیت را بصراحت در مقدمهٔ مرموزات اسدی نوشته است.

امروز به‌صورت قطعی روشن شده است که نجم رازی در فرار از وحشت هجوم مغول، دراواخر صفر ۶۱۸ ازهمدان خارج شده[1] وازراه اربیل به‌ملطیه رسیده و درآنجا با شهاب‌الدین سهروردی ملاقات کرده و اندکی بعد در رمضان ۶۱۸ در قیصریه نخستین تحریرمرصاد راکه مسودهٔ آن را قبلاً درایران تهیّه کرده بود برای استفادهٔ درویشان و مریدان خود تنظیم کرده است. کمتر ازدوسال بعد دراول رجب ۶۲۰ درسیواس تحریر دومی از آن را به‌خط خود برائی کیقباد اول نوشته است. در این تحریر دوم است که ذکر ملاقات خودرا با شهاب‌الدین سهروردی واشارت اورا که به‌دربار کیقباد برود و در آنجا بپاید، و نیز خاتمه‌ای مبنی برتقدیم کتاب به‌آن پادشاه افزوده است.

بنا براین آنچه آتش نوشته است «در رمضان ۶۱۸ در قیصریه با علاءالدین کیقباد ملاقات کرد و تألیف کتاب را آغاز، و دو سال بعد در سیواس آن را تکمیل کرده است»[2] صحیح نیست.

دراین باره علاوه برآنچه خود مؤلف درمقدمه‌وخاتمهٔ مرصاد نوشته، شرحی هم درتاریخ ابن‌بی‌بی هست که نجم رازی کتاب خود را درملطیه به‌نظر شهاب‌الدین رسانید. شیخ نامه‌ای درتعریف نجم رازی و کتابش خطاب به‌سلطان نوشت و:

« چون به‌خدمت سلطان پیوست، از انواع اصطناع و اصناف

۱ــ مقدمهٔ نگارنده برمرصادالعباد، ص ۱۹.
۲ــ آتش، همانجا، ص ۱۱۰.

قبول درقلوب قسطی مستوفی و تعظیم استیفا کرد. و به‌عدد هرحرف طرف آمال خودرا به‌مال، مالامال گردانید».[۱]

نوشته‌های ابن بی‌بی وخود نجم رازی صراحت دارد که مرصادالعباد پیش از آن تألیف شده بوده و سهروردی آن را دیده و نامه‌ای دربارهٔ آن به‌سلطان کیقباد نوشته، پس مسلم می‌شود که این کتاب در روم تألیف نشده است. دیگر اینکه اگر چه به گفتهٔ ابن‌بی‌بی سلطان مال بسیاری به‌نجم‌الدین داده، امّا درمقدّمهٔ کتاب دیگر مؤلف به‌نام مرموزات اسدی می‌بینیم که او بعد از تقدیم نسخه‌ای از مرصادالعباد به‌سلطان کیقباد چندماه بیشتردر روم نپاییده ونه تنها از توجه سلطان دلگرم نگردیده بلکه اصولاً بازار ارباب شریعت وطریقت را در روم کاسد دیده وناچار به‌امید ملک‌داود روی به‌ارزنجان نهاده است:

«با جمعی از اصحاب خلوات... درشهورسنه ثمان عشرو ستمائة از راه دیاربکر به‌دیار روم رسیدم، و مدت سه سال در فراز و نشیب آن دیار می‌گردیدم، و درهرشهر مدتی می‌باشیدم، و ازنقد وقت برسرهرقوم می‌پاشیدم. و دررستهٔ آن بازارها هرمتاع را رواج دیدم الا متاع دین را، و هرمزور و ملبس را خریدار یافتم الا اهل یقین را. ارباب شریعت و طریقت را بازار کاسد وبیع فاسد بود، اما اصحاب طبیعت و وقیعت را قدر وقیمت می‌افزود، همه مهرهٔ خزفی می‌خریدند و به‌گوهر صدفی نمی‌نگریدند... بکلی دل بر گرفتم از آن دیار... باز افتان و خیزان با جمع عزیزان رو به‌راه نهادم... دست تقدیرعنان تدبیر را برصوب ارزنجان بجنبانید، و زمام ناقهٔ عزیمت سوی آن خطه کشانید... ولیکن چون بدان بقعه رسیدم، آن قوم را هم شطرنج آن رقعه دیدم... اگرچه جهل و ناشناخت اهل آن بقعه بغایت بود... ولیکن چون نیك بنگریدم در آن بقعه پادشاهی دیدم نه‌هر چنددر اطراف واکناف جهان گردیدم‌مثل او نه‌دیدم و نه‌شنیدم...».[۲]

نجم رازی در ارزنجان کتاب مرموزات اسدی را به‌نام ملك داود منگوجکی

---

۱ــ ابن بی‌بی. الاوامر العلائیه، ص ۲۴۴.

۲ــ نجم رازی، مرموزات اسدی. چاپ ۲ ۱۳۵۲ دکترشفیعی کدکنی، ص ۵ ــ ۸.

پسرفخرالدین بهرامشاه تقدیم کرد. داود هم که مؤلف او را «شهریار جهان، مرزبان ایران» نامیده بااینکه خود ازدوستداران فرهنگ ایرانی بود و به‌طوری‌که خواهیم گفت شعرفارسی می‌سرود، اما توجهی به‌صوفی دربدر و کتاب او نکرد.

از این مقدمات این نتیجه را باید گرفت که درآن سالها هنوز تصوف در آسیای صغیر رونقی نداشت و ذکر شهرهای روم درآثار نجم رازی به‌عنوان محل تألیف یا پاکنویس کتاب، نه تنها دلیل آغاز تألیفات عرفانی در آن دیار نیست بلکه از نوشته‌هایی که نقل کردیم صریحاً برمی‌آید که هنوز تصوف درآن سرزمین بازاری نداشته است و آغاز سلطنت کیقباد را نمی‌توان دوره‌ای شمرد که آثار صوفیانه درروم تألیف شده باشد. بلکه این تحول دقیقاً یك نسل بعد، وپس‌از ورود و استقرار گروههای بیشتری ازصوفیان آغاز شده است.

بنابراین به‌نظرمن تقسیم‌بندی نخستین آثار پدید آمده در دیار روم به‌دو دوره بدین گونه باید باشد:

۱ــ دورهٔ قدرت سلجوقیان روم

۲ــ دورهٔ ضعف سلجوقیان و آغاز چیرگی ایلخانان

### نخستین تألیفات‌فارسی دردیار روم

پیش‌از این گفتیم که درعصر سلجوقیان فضای دیار روم رنگ وبوی فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را داشت. اما نباید تصور کرد که چنین فضایی ناگهانی و بلافاصله بعداز پیروزی الب‌ارسلان درنبرد ملازگرد فراهم آمد. طبعاً مقدماتی لازم داشت.

این روشن است که آفرینشهای فرهنگی محیطی آرام ودور از جنگ و اضطراب، وجامعه‌ای جاافتاده و مرفه وحکومتی بااعتبار وحامی علم و ادب می‌خواهد. و نیز یکی ازعلل گسترش فرهنگ ایرانی ورسمیت یافتن زبان فارسی را در آسیای صغیر، مهاجرت وسکونت انبوه ایرانیان درآن دیار ذکر کردیم. حصول این شرایط نزدیك به‌یکصد سال طول کشید و دراین مدت زبان و فرهنگ ایرانی بتدریج و آرام آرام

راه خود را می گشود.

بعداز نبرد ملازگرد در هرناحیه امیری به‌قدرت رسید و فرزندانش حکومت موروثی یافتند. این خاندانها مدام گرفتار جنگ و کشاکش میان خود، یا با دولت بیزانس ومسیحیان بودند. درچنین محیط پرآشوبی نه اهل قلم واندیشه امکان ایجاد آثارعلمی وادبی داشتند و نه امیران فرصتی برای حمایت از علم و ادب می‌یافتند.

اگرچه بعداز مرگ الب‌ارسلان، جانشینش ملکشاه درسال ۴۷۰ سلیمان جد سلجوقیان روم را به‌فرمانروایی آن دیار برگماشت، اما او وجانشینانش تا هشتاد سال بعد نتوانستند یك دولت مقتدر در آسیای صغیر ایجاد نمایند. نخستین بار در دورهٔ عزالدین قلج‌ارسلان دوم [۵۵۱ - ۵۸۴] پنجمین پادشاه این خاندان بود که سلطان سلجوقی قدرت‌کافی یافت و درباری باشکوه پدید آورد و او وفرزندانش باحمایت از شاعران و نویسندگان موجب ایجادآثار فارسی ارزنده‌ای شدند.

پیش‌ازآن، خاندانهایی ازامیران درنواحی شرقی نزدیك به‌ایران به‌حکومت رسیده وحمایت ازادب وفرهنگ ایرانی را آغازکرده بودند: منگوجکیان ازحدود ۴۶۴ در ارزنجان، و شعبه‌ای از آن خاندان در دیوریقی (دورکی) میان ارزنجان و سیواس وملطیه، دانشمندیان از۴۵۵ درسیواس وتوقات وآماسیه، سلدوقیان ازحدود ۴۹۶ در ارزروم، اُرتقیان از ۴۹۱ در دیاربکر وشعبه‌ای ازآنان از ۴۹۷ درماردین و میافارقین.

مهم‌ترین این کانونهای فرهنگی در ارزنجان زیرحمایت بهرامشاه به‌وجود آمده بود. بهرامشاه نوهٔ منگوجك و داماد سلجوقیان از حامیان ادب فارسی بود که بعداز بیست سال فرمانروایی به گفتهٔ ابن اثیر در ۶۲۲ درگذشت. نظامی گنجه‌ای نخستین مثنوی خود مخزن الاسرار راکه در ۵۷۰ سروده به‌ارزنگان برای بهرامشاه فرستاد و درمدح او می گوید:

| | |
|---|---|
| شاه فلك تاج سلیمان نگین | مفخر آفاق ملك فخر دین |
| یکدلهٔ شش جهت وهفت گاه | نقطهٔ نه دایره بهرامشاه |
| مفخر شاهان به تواناتری | نامور دهر به داناتری |

ای شرف گوهر آدم به تو        روشنی دیدهٔ عالم به تو[1]

ابن بی‌بی شرحی از ادب پروری بهرامشاه دارد و ضمن آن جوائزی را که آن امیر در مقابل تقدیم مخزن الاسرار به‌نظامی داده است برشمرده و می‌گوید درباریان آنهمه را اسراف شمردند و بهرامشاه در جواب آنها داستان قدرنشناسی محمود غزنوی را دربارهٔ فردوسی یادآوری و نکوهش کرد.

اینك عین نوشتهٔ ابن بی‌بی را که قدیم‌ترین یادکرد نظامی، و از کهن‌ترین روایات دربارهٔ فردوسی، ونیز نمونه‌ای از محبوبیت او و شاهنامه‌اش در دیار روم، و قدرشناسی بهرامشاه از حماسه‌سرای بزرگ ایران است در اینجا می‌آوریم:

«مُبدِع الکلام خواجه امام نظامی گنجه‌ای ـ رحمه‌الله ـ دُررِ کتاب مخزن الاسرار را به‌نام بارگاه همایون او درسلك نظم چون در مکنون کشید، وبه‌خدمت حضرتش هدیه وتحفه فرستاد. پنج‌هزار دینار وپنج سر استر رهوار و پنج سر اسب با طوق [ و ] سرافسار ومایَلیقُ بها ویُناسبها تشریف فاخر وملبوس گرانمایه... وترصیع جواهرزواهر دربارهٔ اوانعام فرمود.

بعضی ازنُوّاب وحُجّاب جناب کریمش که مرتبهٔ مکالمت وانبساط داشتند درآن اتّحاف استسراف نمودند. فرمود که: اگر میسرشدی دفاین و خزاین درقضیه عطیه فرمودمی. زیرا که نام من بدین کتاب منظوم چون لآلی مسدّد درجهان مخلّد ماند، و باقی فانی خواهد بود ومُردری ماند.

مدح و هجو فضلا و شعرا را در ابقاء ذکر و احیاء اسم در این عالم ناپایدار وزمانهٔ غداراصل واعتبارعظیم است. اگرخدایگان سلاطین کلام و مالك رقاب عملهٔ اقلام، غواص بحارحِکَم پیشوای حکمای عرب و عجم فردوسی طوسی ـ رضی‌الله عنه ـ نظم شاهنامه که در درج زمانه ازآن نفیس‌تر دُرّی مکنون ومخزون نماند، اگرچه او ازرنج جود گنجی نیافت و محمدت سلطان محمود بدان واسطه که دربارهٔ او تقصیر پسندید در افواه عالمیان بمذمت بدل گشت و ابیات:

---

۱ـ نظامی، مخزن الاسرار، چاپ وحید، ص ۳۱ ـ ۳۵.

نبد شاه را بر سخن دستگاه / وگرنه مرا بر نشاندی به‌گاه
چو اندرتبارش بزرگی نبود / نیارست نام بزرگان شنود

در بحر و برسمر ماند، نفرمودی از کیان روزگار وخسروان تاجدار و پهلوانان نامدار که یادآوردی، و نامشان برزبان که بردی؟... جملهٔ برصدق گفتار وحسن کردار او اقرار کردند»[1].

ازخزانهٔ کتب همین بهرامشاه، نسخه‌ای‌ازترجمهٔ تاریخ‌طبری اینك‌در کتابخانهٔ آستان قدس در مشهد موجود است. و آن کهن‌ترین دستنویس آن کتاب است که به‌دست اسحاق بن محمدبن عمربن محمد شروانی درمحرم ۵۸۶ در ارزنجان نوشته شده است[2].

پس از بهرامشاه پسرش علاءالدین داوود شاه برجای او نشست. او نیزمردی دانشمندوحامی‌شعروادب بودوخود شعرفارسی می‌سرود. نجم دایهٔ رازی مرموزات اسدی در مزمورات داوودی را به‌نام او نوشته است.

داوود سرانجام غم‌انگیزی داشت. در ۶۲۵ کیقباد اول سلجوقی به‌ارزنجان لشکر کشید و او را بر کنار و دستگیر کرد. آنگاه او را بخشید و آق‌شهر و آب گرم را به‌او اقطاع داد. داوود این رباعی را ازآب گرم برای سلطان فرستاد:

شاها دل دشمنان تو با درد است / رخسارهٔ دشمن از نهیبت زرد است
انصاف که با وجود صد غصه مرا / درملك‌تو«آب گرم»ونانی‌سرداست!

امیران ارتقی ماردین و میا فارقین هم حامی دانش و ادب بودند. ترجمه‌ای از کتاب حشایش والحیوان موجود است که پیش‌از ۵۶۰ به‌امرالبی‌بن تیمورتاش‌بن ایلغازی‌بن ارتق[۵۴۷ – ۵۷۲] به‌دست‌علی‌بن‌شریف‌بن الحسینی ازعربی به‌فارسی ترجمه شده است[3].

---

۱– ابن بی‌بی، ص ۷۱ – ۷۲.

۲– ترجمهٔ تاریخ طبری، چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.

۳– نسخهٔ شماره A.2147 توپقاپوسرای. جلد اول‌کتاب از روی نسخهٔ کهنی بازنویسی شده‌که به‌دست علی‌اختیارخراسانی در ۵۶۰ کتابت شده بوده است. جلد دوم ترجمهٔ علی‌بن شریف الحسینی است که به‌دست خود مترجم در ۱۸ شعبان ۸۶۶ برای کتابخانهٔ ←

نسخه‌ای از « اختیارات شاهنامه » از علی بن احمد در دست است[۱] . به نام ابوالفتح ملکشاه بن‌محمد از سلدوقیان ارزروم[۲] که ابیاتی از شاهنامه را در ۱۳ باب تنظیم کرده و ابیات بسیار سست ضعیفی هم در آغاز و انجام کتاب از خود افزوده است و در آن می گوید:

که شد چارصد سال وهفتاد وچار     ز هجرت که پردختم این اختیار

(ظاهراً به‌جای ۴۷۴ باید ۵۷۴ باشد) این کتاب اگرچه از نظرعلمی هیچ گونه ارزشی ندارد، این قدر هست که توجه به‌حماسهٔ ملی ایران را در آن قرون در گوشه و کنار آسیای ضغیرنشان می‌دهد.

توضیح :

نام تفلیسی ، همانطور که در صفحهٔ ۳۹ آورده‌ایم حبیش بن ابراهیم است . در صفحه ۲۷ به ملاحظهٔ امانت عین نوشتهٔ احمد آتش را نقل کردیم که او این نام را اشتباهاً حسین بن ابراهیم نوشته و این اشتباه در نوشته‌های محققان ایرانی هم فراوان تکرار شده است.

---

امیررستم بن سالار بن محمد بن‌سالار بن سالوك بن سالار بن کیکاوس بن شهنشاه‌بن حاتم بن هزار اسب بن ابی‌منصور از امرای گیلان کتابت شده است.

F. E. Karatay. Topkapı Sarayi... Farsca Yazmalar Kataloğu. S. 102.

این امیررستم بسیار کتابدوست بوده و از جملهٔ کتابهایی که برای کتابخانهٔ اوکتابت شده و شناخته‌ایم شاهنامه‌ایست که تاریخ ۸۶۱ یا ۸۶۹ را دارد.

۱ــ نسخهٔ شماره ۴۸ کتابخانهٔ گوتا در آلمان، ومیکروفیلم آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران. این دستنویس به‌نام محمدخان‌بن سلطان مرادخان [۸۴۸ ــ ۸۸۶] ( محمددوم معروف به‌فاتح) کتابت شده، و این خود نشانهٔ علاقهٔ خاندان عثمانی به شاهنامه است.

۲ــ ترجمهٔ عربی زامباور ص ۲۱۹.

۳

## اوج گسترش زبان فارسی در دورهٔ سلجوقیان

از میان خاندانهایی که در نواحی مختلف آسیای صغیر حکومت می کردند، سرانجام سلجوقیان بعد از حدود یك قرن کشش و کوشش، در دورهٔ پنجمین امیر این خاندان، عزّالدّین قلج ارسلان [۵۵۱-۵۸۴] یك دولت مقتدر بالنسبه فراگیر تشکیل دادند، و پایتخت آنها نظیر غزنین پایتخت غزنویان به صورت امید گاه اهل فضل و هنر و کانون اصلی زبان و فرهنگ ایرانی در آمد.

خاندان سلجوقی روم به دنبال خاندانهای سامانی و غزنوی، ادامه دهندهٔ سازمان حکومتی ایران در عصر ساسانیان بودند. همانطور که در ایران ساسانی فرمانروای هر منطقهٔ ایران شاه نامیده می‌شد که گاهی حکومت موروثی داشت امّا به هر حال از شاهنشاه ساسانی اطاعت می کرد، در سازمان سلجوقیان روم هم پادشاه سلجوقی عنوان سلطان داشت و شاهزادگانی که حاکم یا والی شهر یا منطقه‌ای بودند ملك یا شاه نامیده می‌شدند. همهٔ اینها هم فرمانبردار سلطان بودند که پایتختش قونیه بود. بر درسرای سلطان پنج نوبت می‌زدند، و بر درسرای شاه یا ملك سه نوبت.

عزّالدّین قلج ارسلان دوم نخستین سلطان بزرگ سلجوقی روم در اواخر عمر متصرّفات خود را میان یازده پسر خود تقسیم کرد و هریك را شاه شهری و ناحیه‌ای ساخت.

در کنار هریك از این شاهان، یك کانون فرهنگی ایرانی و یك مرکز زبان و

شعر فارسی به‌وجود آمد. و هریك از آنان در جذب دولتمردان و دبیران و شاعران و معماران و هنرمندان ایرانی با دیگران رقابت می کردند. ابن بی‌بی تاریخ‌نویس آن عصر دراین باره می‌نویسد:

«فضلای آفاق و علمای عالم روی بدیشان نهادندی، و به اکرام و انعام و تیسیر بیشتر مطالب و مرام مراجعت نمودندی. عَلَم عِلم در ایّام ایشان عالی و سَعرِ شعر غالی بود، باز آنکه هر یك ورای مَلِکی و شهریاری در فضل و بلاغت و حسن خط و فرط براعت و اطّلاع بر دقایق حقایق کتابت نسخ وحید و فرید عهد خویش بود[۱]»

محیط دستگاه سلجوقیان روم یك محیط کاملاً ایرانی بود. به‌طوری که از یازده تن پادشاهان آن خاندان ازغیاث‌الدّین کیخسرو اول به‌بعد که در ۵۸۸ به‌تخت نشست (در مدتی درحدود صد سال) هفت تن نام ایرانی کیانی داشتند: ۳ کیخسرو، ۲ کیقباد و ۲ کیکاوس. درمیان شاهزادگان آن دودمان هم به‌نامهای شاهنشاه، کیخسرو-شاد، جهانشاه، کی‌فریدون و فرامرز برمی‌خوریم.

نامگذاری فرزندان درهرخانواده، نمایانگر فرهنگ آن خانواده است. اینکه خاندان سلجوقی دور ازایران درروم به‌جای نامهای ترکی، یا نامهای عربی نامهای ایرانی کیانی داشتند، نشانهٔ دلبستگی به‌فرهنگ ایرانی، و حاصل انس مداوم آنها با حماسهٔ ملّی ایران بود. معلوم می‌شود که در دربار آنها شاهنامه‌خوانی (به‌طوری که بعد ها در دربار عثمانی می‌بینیم ) رواج داشته است. تشویق شاعران به‌سرودن شاهنامه‌هایی در شرح حوادث دورهٔ آنان هم قرینه‌ای براین حدس است.

کیقباد اول در سال ۶۳۵ درکنار دریاچهٔ بی‌شهر درصد کیلومتری قونیه یك کاخ تابستانی برای ایّام شکار و خوشگذرانی خود ساخت[۲]. خرابه‌های این کاخ به وسیلهٔ محمد اوندر باستان شناس ترك و یك هیئت آلمانی از زیر خاك به‌درآمد[۳]. معلوم شد دیوارهای تالارها را با تصاویری از داستانهای شاهنامه آراسته‌اند و اینها

---

۱- ابن بی‌بی، - الاوامر العلائیة

۲- همانجا، ص ۳۵۲-۳۵۴.

3- Türk Arkeoloji Dergisi No. XIV. 1-2 1965.

قدیم‌ترین تصاویری است که در آنها داستانهای شاهنامه موضوع نقّاشی قرارگرفته است وعلاوه براهمیّتی که ازجنبهٔ هنری و تاریخ هنردارد، از نظربیان نفوذحماسهٔ ملّی ایران در آن سرزمین حائز ارزش بسیاری است و ریشهٔ رواج آنهمه نامهای کیانی را روشن می کند.

بعد ازاین مقدّمه که با وضع کلی زبان وفرهنگ ایرانی در دورهٔ سلجوقیان روم آشنا شدیم به‌معرّفی نویسندگان و شاعران آن دیار به‌ترتیب تاریخی می‌پردازیم.

## پیشاهنگ فارسی‌نویسان روم

نخستینِ فارسی‌نویسان در دیار روم، و پر کارترین و بلند آوازه‌ترین آنان، کمال‌الدّین حُبَیش‌بن ابراهیم تفلیسی (درگذشتهٔ ۵۵۹ یا ۵۷۹) است[۱]. او درتفلیس به‌دنیا آمد. تفلیس از دورهٔ ساسانیان ازمراکز فرهنگ ایرانی بود و مرزبان ایرانی داشت. و حتّی مآخذگرجی بنای آن را به‌یك تن ایرانی نسبت می‌دهند. با چنین سابقه‌ای طبیعی است که بعد از تسخیرآن به‌دست مسلمانان، فرهنگ ایرانی در آن سامان ادامه یافته، و تفلیسی با فرهنگ ایرانی بارآمده است.

بعدازقیام گرجیان وافتادن تفلیس به‌دست آنها درسال ۵۱۵، وپایان فرمانروایی چند صدسالهٔ ایرانیان و مسلمانان برآن دیار، گروههایی آنجا را ترك کردند. تفلیسی همراه این مهاجران راهی بغداد شد و در ۵۱۶ به‌آن شهر رسید و به‌دستگاه شرف‌الدّین‌علی‌بن طَرّاد زینبی وزیرعبّاسیان پیوست وکتابهای عربی وفرهنگ‌دارویی خود را به‌پنج‌زبان فارسی، عربی، سریانی، رومی (زبان لاتین مردم بیزانس) و یونانی درآنجا نوشت. بعدها دلبستگی اوبه‌زبان فارسی وفرهنگ ایرانی سبب‌شد که در جستجوی بازاری که کالای قند پارسی در آن رواج داشته باشد راهی روم شود.

تفلیسی در رومآثاری به‌زبان فارسی نوشت که امروز ده‌کتاب ورساله ازآنها

۱ ــ مقالهٔ نگارنده، مجلهٔ آینده، سال هفتم ۱۳۶۰ ص ۶۲۰ ــ ۶۲۵ و نزهة المجالس ص ۶۲۶.

دردست است. در ۵۴۱ بیان التصریف و در ۵۴۵ قانون ادب را در روم نوشت. بعدها وجوه قرآن را تألیف و نسخه‌ای از آن را در ۵۵۸ در قونیه (در دورهٔ عزّالدّین قلج ارسلان دوم) کتابت کرده بوده است[1]. کفایة الطّب را در ۵۵۰ به‌نام قطب‌الدین ملکشاه حاکم سیواس و آنکارا، و کامل‌التعبیررا به‌نام همان قلج ارسلان [۵۵۱–۵۸۸] نوشته، و ترجمان القوافی را به‌اشارت او آغاز کرده و به‌نام پسرش قطب الدّین [۵۸۴–۵۸۸] به‌پایان رسانده است.

تفلیسی از مقرّبان قلج ارسلان دوم بوده و ظاهراً در جلسات بحثهای دینی وعلمی که درحضور آن پادشاه در ملطیّه تشکیل می‌شده شرکت می‌کرده[2] و ظاهراً در ۵۷۹ درگذشته است.

تفلیسی شعر هم می‌گفت و از دو نمونه‌که از او مانده برمی‌آید که شعرش متوسط بوده است. این رباعی در نزهة المجالس به‌نام او آمده است:

در روی تو، روی خودعیان بتوان دید — مغزش ز درون استخوان بتوان دید
در تاریکی تو را چنان بتوان دید — کز لطف تو درتن توجان بتوان دید

تفلیسی نه ادیب و شاعر بزرگی است که شاهکار های بزرگ ادبی آفریده باشد، نه عالمی که به‌کشفیّاتی در یکی از رشته‌های علمی رسیده باشد. امّا وجود او و گنجینهٔ عظیم آثارش از جنبه‌های گونه‌گون اهمیّت دارد: نخست اینکه ازشمال غربی‌ترین قلمروفرهنگی ایران دراوایل قرن ششم برخاسته است، دیگر اینکه بغداد بزرگترین مرکزعلمی آن روز را رهاکرده به روم رفته ودرآنجا اقامت گزیده است و این از قرائن بارز رواج فارسی درآن دیار است.

این هم که نوشته هایش محتوای علمی در سطح بالا ندارد و بیشتر حاوی فرهنگ عامهٔ ایرانیان درآن روزگار یا برگرفته ازمتون دیگراست نه‌تنها از ارزش

---

۱– آن نسخه دردست نیست، اما نسخهٔ منقول ازآن درکتابخانهٔ عاطف افندی دراستانبول، به‌شمارهٔ ۳۲۴۶ ومیکروفیلمی ازآن به شمارهٔ ۶۰ درکتابخانهٔ دانشگاه تهران موجود است.
۲– این مطلب را مرحوم عثمان توران در مقالهٔ قلج ارسلان در دایرةالمعارف اسلام چاپ استانبول، ازوقایعنامهٔ میخائیل‌سریانی Michel le Syrien, Qronique ترجمهٔ Ghabot جلد سوم چاپ ۱۹۰۵ پاریس نقل کرده است.

آثار او نمی‌کاهد بلکه خود نمایانگر این نکتهٔ دقیق است که در دیار روم نه تنها طبقهٔ بالای جامعه، بلکه گروههای کثیری از عامهٔ مردم به‌زبان فارسی آشنا بودند و به خواندن کتابهای فارسی رغبت داشتند. این هم که تعبیرات و لغات به‌کار رفته در کتابهای او بیشتر اززبان مردم غرب وشمال غرب ایران است می‌رساند که ایرانیان ساکن آسیای صغیر بیشتر ازمردم غرب ایران بوده‌اند.

### شاهزاده ناصرالدین برکیارق

او پسر قلج ارسلان دوم بود. پدرش هنگام تقسیم قلمرو خود در ۵۸۴ او را حاکم قیلوحصار ونکیسار کرد. شهاب الدین سهروردی (مقتول در ۵۸۷) مدّتی از مقرّبان و معلّم او بود و رسالهٔ پرتونامهٔ خود را به‌نام او نوشته است.
این شاهزاده مثنوی حور و پری‌زاد را سروده بوده که سر آغاز آن در تاریخ ابن بی‌بی باقی مانده، و این چندبیت درحسب حال گوینده از آنجاست:

| | |
|---|---|
| هنرهایی که تزیین دل آمد | ز اشراق الهی حاصل آمد |
| چو بر اوج هنر پرواز کردم | سخن در نظم و نثر آغاز کردم |
| مرا اول چو خاطر داد یاری | نشسته بر بساط شهریاری |
| گشادم چشم و دیدم کار عالم | چو زلف خوبرویان رفته درهم |
| گریبان امل هریك به دو دست | گرفته‌سخت چون‌می‌مردم مست |
| چو دیدم کار عالم بی سر وپای | فرو ماندم زتری خشك برجای |
| نسیم لطف ایزد بانگ بر زد | که هرنی را کجا باشد طبرزد |
| زشاهی برتر آی ار بارخواهی | دراین بستان گل بیخارخواهی[1] |

### ملك محیی‌الدین مسعود شاه

او هم یکی از پسران عزّالدین قلج ارسلان دوم بود. پدرش هنگام تقسیم

۱ــ ابن بی‌بی: ص ۲۲.

متصرفات خود در ۵۸۴ انگوریه[1] را به‌او بخشید. او تا ۶۰۰ در آن ناحیه به‌استقلال حکومت می‌کرد و در آن سال در جنگ با برادرش سلطان رکن‌الدین سلیمان دوم شکست خورد و کشته شد.

مسعود شاه از مروّجان شعر فارسی بود. در سایهٔ حمایت او در شهر کوچك انگوریهٔ آن روز شاعران پارسی گویی می‌زیستند که نام و رباعیهای سه تن از آنان در اوراق باز مانده از مجموعه‌ای که به‌نام همین شاهزاده جمع آوری شده بوده به دست ما رسیده است. تألیف چنین مجموعه‌ای نشانهٔ رواج زبان و شعر فارسی در آنکارا و شعر دوستی آن شاهزاده است.

در اینجا ضمن معرّفی آن مجموعه اشعار شاعران انگوریه‌ای را از آن می‌آوریم.[2]

### مجمع‌الرباعیات و شاعران آن

مجموعه‌ای به‌نام «مجمع الرباعیات» به‌وسیلهٔ ابوحنیفه‌عبدالکریم بن ابوبکر پیش از سال ۵۸۸ به‌نام محی‌الدین مسعود تألیف شده بوده است. دریغا که این مجموعهٔ گرانبها از میان رفته، فقط چند ورق متضمن فهرست آن و گزیده‌ای از رباعیات آن در مجموعهٔ دیگری (به‌شمارهٔ ۲۳۸ حالت افندی در کتابخانهٔ سلیمانیه) باقی مانده که متأسفانه اوراقی از آن هم افتاده است.

فهرست موضوعات مجموعه از این قرار است: مدح صحابه، پادشاهان،

---

۱ــ انگوریه، صورت فارسی شدهٔ نام پایتخت ترکیهٔ کنونی است که در متون عثمانی به صورت «انقره» نوشته می‌شد و اکنون آنکارا تلفظ می‌شود. این نام ظاهراً از زبان‌هیتی‌ـ هاست که از دوهزار سال پیش از میلاد درنواحی مرکزی آسیای صغیر می‌زیستند یا ازز بان فریگیایی‌ها که بعد از هیتی ها و پیش از یونانیها براین ناحیه حکومت داشته‌اند. تبدیل صورت یونانی کلمه به صورت فارسی «انگوریه» یك نوع اشتقاق عامیانه و خود نشانهٔ عمق نفوذ زبان فارسی در آنجاست. اما نباید تصور کرد که بیش از این شباهت ظاهری ارتباطی با انگور فارسی داشته باشد.

۲ــ احمد آتش، مقالهٔ پیش گفته، ص ۱۰۷ــ۱۰۹.

معشوقان: قصاب، کباب‌پز، درزی، کلاهدوز، نانوا، تیرگر، کمانگر؛ گوی وچوگان بازی، آهنگر، برزگر، گازر، کفشدوز، صرّاف، گلابتونی، میفروش، نعلبند، ساربان، رگزن، خربنده، رایض، حلّاج؛ دارندگان نامهای: محمد، عمر، حبش، یعقوب، مسعود، محمود، اسحاق، عثمان، حسن، ستاره، مروارید؛ علویّ، رومی؛ چنگی، نایی، مطرب، دف‌زن، مغنی، رقاص؛ چهار شهر، چهار مذهب، چهارطبع، چهار عنصر؛ جامهٔ کبود، جامهٔ سپید، قبای‌زرد، کمر زرین، زر، سیم، گوشوارهٔ مروارید، رگ زدن، در آینه نگریستن، لب، زلف، خط، بیماری معشوق؛ صبح، مؤذن، خروس، تجنیسات، التماسات، شکایت اززمانه، از سفر آمدن معشوق، ازسفر آمدن عاشق، مردمی، غربت، عشق، خبر فرستادن با صبا، نامه نویسی به معشوق، احوال گونه‌گون، پیری، ناتوانی، لزوم ترك دنیا، به‌اضافهٔ قصاید و قطعات.

رباعیهایی در این زمینه ها را در نزهةالمجالس شروانی و مونس الاحرار محمد بن بدر جاجرمی هم می‌یابیم و شاید بتوان حدس زدکه مؤلف آن دو کتاب درکار خود به‌مجمع الرباعیات گمشده نظر داشته‌اند.

مهم‌تر اینکه در آن دوره سرودن رباعیهایی به‌نام معشوقانی از افراد طبقات مختلف جامعه به‌قصد ذکر تعبیرات مربوط به‌پیشه‌های گونه‌گون درمیان شعرا معمول بوده، و این شیوه را بیش از همه در شعر مهستی گنجه‌ای دیده‌ایم.

از رباعیهای باقی مانده ازمجمع الرباعیات، قسمتی از شاعران معروف‌ایران است. از سه شاعر اهل انگوریه (انقره) هم رباعیهایی موجود است که آنها را با تصحیح اغلاط از مقالهٔ مرحوم‌آتش نقل می‌کنیم:

**بدیع پسر منتجب انگوریه‌ای‌گوید در آهنگر**

| | |
|---|---|
| من فتنهٔ آن لبان خندان توام | عاشق شده برچاه زنخدان توام |
| دردست توای‌صنم به‌جان‌و سرتو | بیچاره تر از کدین و سندان توام |

**بدیع انگوریه‌ای گوید در رگ زن**

| | |
|---|---|
| از آهن پولادبت عشوه پرست | آمد بر من، نیشتری اندر دست |

بگرفته رگم تمام کز غمزهٔ او
صدچشمهٔ خون از رگ جانم برجست

## بدیع انگوریه‌ای گوید در حبش نام

گفتی چه کس است آن پسر دلبرو کش
کو زد به دل و جان تو اندر آتش

سرتاسر شام اگر بگردی و عراق
در جملهٔ روم در نیابی چو حبش

## بدیع انگوریه‌ای گوید در حق ترسابچه

رومی پسری به چهره چون عاج همی
بر خود بنهم ز بهر وی تاج همی

بر گردنم آویخته بت بسته زنار
ناقوس زنم، بوسه دهم خاج همی

## محیوی انگوریه‌ای گوید در حق ملك محی الدین

دی صبح چو عزم توسوی ددگان شد
نارفته ز هیبت تو ددبی‌جان شد

خورشید گهِ نماز شام آمدنت
ترسید که صید توشود پنهان شد

## محیوی انگوریه‌ای گوید بر گازر پسر

گازر پسری که روی او محراب است
سیم است برش دلش چو سنگ ناب است

در آب چو آفتاب گیتی تاب است
سرمایهٔ گازر آفتاب و آب است

هم برین معنی گوید:

چون زلف بر آن عارض خوش رنگ زنی
آن عنبر و مشك تنگ بر تنگ زنی

بی‌صبر شوم، جامه‌دران، دیده پر آب
هر گه که در آب جامه بر سنگ زنی

## محیوی انگوریه‌ای گوید در سراج

یاری که به لب درد مرا درمان است
کارم زغمش بی‌سرو بی سامان است

قصّه چه کنم که دردلم چون جان است
آن بت که به رخ سراج سرّاجان است

### محیوی انگوریه‌ای گوید در محمد نام

ای آنکه وصال توست اکسیر طرب — هجران تو گشته مایهٔ رنج وتعب
هر شب گویم به بنده ارزانی کن — یك بوسه ز لبهای محمّد، یارب

### وله در حقّ عمر نام

بند دل من موی عمر خواهد بود — و آرام دلم روی عمر خواهد بود
گر جملهٔ شیعیان مرا خصم شوند — میل دل من سوی عمر خواهد بود

### حکیم محمود انگوریه‌ای گوید در نعلبند

گر سینهٔ تو همیشه بر سینهٔ ماست — رخسار چوخورشید تو آیینهٔ ماست
در صنعت تو زخم بود بر سندان — سندان دل توست وزخم برسینهٔ ماست

### سلطان غیاث‌الدین کیخسرو اول

او کوچك‌ترین فرزند قلج ارسلان و ولیعهد او بود. زندگی و سلطنتش با حوادث و ماجراها گذشت. دوبار از۵۸۸ تا ۵۹۷ و از ۶۰۱ تا ۶۰۷ سلطنت روم را داشت.

سلطان کیخسروحامی دانشمندان وشاعران بود، کتاب راحة الصدور راوندی به‌نام او تألیف شده است. خود نیز شعر فارسی می‌سرود.

نخستین بار که در ۵۸۸ بعد از دربدریها و ناکامیها برتخت نشست و رجال و بزرگان را ازگوشه و کنار به‌دربار خود فرامی‌خواند، ضمن یك مثنوی خطاب به مجدالدّین اسحاق[1] سرگذشت خود را بیان کرده و ابن بی‌بی آن را ازخطّ سلطان در تاریخ خود نقل کرده است که عین آن را می آوریم:

---

۱ــ مجدالدین اسحاق بن محمد بن یوسف بن علی قونیوی از علمای بزرگ و از معتقدان ابن عربی بود. او پدر صدرالدین قونیوی است و بعد از وفاتش مادر صدرالدین به‌عقد نکاح ابن‌عربی درآمد.

صحّت ذات طاهر سموی      تاج اصحاب، مجلس اخوی
عزّ اقران یگانهٔ آفاق      صدر اسلام مجد دین اسحاق
آن رفیق عزیز و شایسته      وان چو جان فرشته بایسته
باد تا روز حشر پاینده      حرمت و رتبتش فزاینده
دست آفت زعرض او مصروف      چشم فتنه ز ذات او مکفوف
ای ولی سیرت ای نبی سنّت      گر بگویم که اندرین مدّت
چه کشیدم ز جور چرخ حرون      مُدّه بر نوك كلك گردد خون
دیدی ای مجمع صدور کرام      که زمانه چه گونه کرد خرام
پادشاهی ز ما به ظلم ببرد      به یکی تند بی حفاظ سپرد
من چوجم دل به غصّه آگنده      شده اندر جهان پراگنده
گاه در شام و گاه در ارمن      گاهم اطلال جای و گاه دمن
گاه همچون نهنگ در دریا      گاه همچون پلنگ برصحرا
گه ستنبول جای و گه عسکر      گاه مغرب مقام و گه بربر
مدّتی کار من ز دهر دو رنگ      تیغ وپشت‌سمند وحرب فرنگ
رزمها دیده، حربها کرده      طعنها داده ضربه ها خورده
گاه‌گاهم غذا ندامت و غم      از پی دوستان طبع دژم
دوستانم چو باز پرکنده      همچو من در جهان پراگنده
باز چون لطف حق جمال نمود      گردش چرخ هم وفا فرمود
خوابهای صواب می دیدم      اثر آن به خواب می دیدم
عزم کردم به جانب آلمان      کاندر آمد مبشّری به امان
خبر مرگ خصم و فترت ملك      گفت هین‌شاد شد به‌رویت ملك
نامه های اکابر اطراف      با پیام خلاصهٔ اشراف
گفت ما جمله داعیان توییم      مهدیا هین که ساعیان توییم
همه آیات منفجر خوانده      دیده بر راه منتظر مانده
هر دمم هاتف از ره الهام      گفت «عجّل و حرّك الاقدام»
باز گشتم به ساحل دریا      وانگهی چه مخوف بحر وشتا

قصّه کوتاه بحر ببریدم / تو مبیناش آنچه من دیدم
آمدم سوی بُرغلو بمراد / ملك را یافتم چو نرد زیاد
مفسدی چند عزم کین کرده / اسب ظلم و جفا به زین کرده
چون‌خدا بود یارو حافظ وپشت / خرد گشتند گاه زخم درشت
عاقبت بخت ما مظفّر شد / مملکت سر بسر میسّر شد
مملکت رام ما و رام شماست / در جهان نام ما و کام شماست
نیکخواهان ز فضل داور ما / مجمع دوستان ما بر ما
هین که وقت است‌جای اینجاجوی / گرسرت‌در گل‌است اینجاشوی[1]

## راوندی‌مؤلف‌راحة الصدور

محمّدبن علی‌بن سلیمان راوندی از مردم راوند کاشان بود. در سال ۵۹۰ بعد از کشته شدن طغرل بن ارسلان‌آخرین پادشاه سلجوقی عراق، به‌آسیای صغیر رفت و به‌سلجوقیان روم پیوست. در ۵۹۹ تألیف راحة الصدور را آغاز کرد و در ۶۰۳ آن را به‌پایان رسانید و به‌نام‌کیخسرو اول در دومین نوبت سلطنت او [۶۰۱-۶۰۷] تقدیم کرد.

راوندی شعرهم می‌گفت امّا شعرش به‌پایهٔ نثرش نمی‌رسد. قصیده‌ای در مدح کیخسرو اول سروده و در مقدّمه‌کتاب خود آورده‌که چند بیت از آن را می‌آوریم:

زهی عشق تو ملك جان گرفته / جهان را در خط فرمان گرفته
زهی شمع رخت ازشاهدچرخ / هزاران خرده بر دندان گرفته
ز دریای لبت ذرّی کمینه / دوساله سر گزیت ازکان گرفته
رخت ازنوربخشی‌ماه وخوررا / رهین منّت و احسان گرفته
تو را شادی نهاده پای بر سر / مرا دست غمت دامان گرفته
دلم از بیم والی فراقت / پناه ازحضرت سلطان گرفته...[2]

۱- ابن بی‌بی: ص ۹۱، مختصر سلجوقنامهٔ ابن‌بی‌بی، چاپ ۱۹۰۲ هوتسما ص ۲۹.
۲- راحة الصدور راوندی، ص ۲۷.

## سلطان رکن‌الدین سلیمان دوم

یکی از چند سلطان بزرگ سلجوقی بود. او به‌نخستین دورهٔ پادشاهی کیخسرو اول پایان داد. در سال ۵۸۸ او را از قونیه بیرون کرد و خود برتخت نشست. سایر برادران اطاعت کردند جزمحی‌الدین مسعود شاه که تا سال ۶۰۰ آخرین سال‌سلطنت رکن‌الدین پایداری ورزید ودرآن سال شکست خورد و کشته شد. ابن بی‌بی دربارهٔ ادب پروری رکن‌الدین چنین می‌نویسد:

«علما و فضلا وشعرا وهنرمندان جهان روی به‌بارگاه اونهادند.

و هر یك بضاعت صناعت خویش را بر رای اعلیش به‌محل عرض می‌رسانیدند. و درحق هریك احسان بیکران می‌فرمود و جامگی و جایزه و عطیهٔ نامحصور می‌داد. ونقدنظم ونثر هریك را برمحل علم عزیز وفضل بی نهایت خود اختیار و امتحان و اعتبار می کرد، وکامل را از ناقص و صحیح را از معتل، و متین را از رکیك... تمییز می‌فرمود. و در بحث عروض و قوافی و معانی اشعار اشباع تملم می‌نمود...»

آنگاه قصیدهٔ ظهیر فاریابی را در مدح سلطان نقل می کند به‌این مطلع:

زلف سرمستش چو درمجلس پریشانی کند

جان اگر جان در نیندازد گرانجانی کند

و می گوید جایزهٔ این قصیده «دوهزار دینار سلطانی، و ده سر اسب، و پنج سر استر، و ده شتر بیسُراك، و پنج نفر غلام و پنج نفر کنیزك خوبروی رومی، و پنجاه قد جامه از زربفت و اطلس و قُطنی و عَتّابی و سُقِرلاط» بدو فرستاد وضمن فرمانی در تحسین قصیده، شاعر را به‌دربار خود فراخواند[1].

سلطان رکن‌الدین شعرهم می گفت. این رباعی را خطاب به‌برادرش قطب‌الدین ملکشاه، ملك قیصریه سروده و فرستاده است:

ای قطب‌فلك وار زتوسرنکشم تا چون نقطت به‌دایره در نکشم

بر کوس کشیده باد کیمُخت تنم گر پرچمت از کاسهٔ سر برنکشم[2]

۱ـ ابن بی بی ص: ۶۰-۶۲.

۲ـ همانجا: ص ۵۹.

## سلطان کیکاوس اول

عزالدین کیکاوس اول [۶۰۷-۶۱۶] نیز از پادشاهان بزرگ و حامی شاعران بود. صلهٔ گزافی که به‌دختر سالار داد نمونهٔ شعر دوستی و شاعر پروری اوست که درذیل خواهد آمد. خود نیز شعرمی گفت. وقتی که درقیصریه در محاصرهٔ برادرش کیقباد بود، این رباعی لطیف را برای ظهیرالدین ایلی پروانه فرستاد که ابتدا از هواداران او بود و اینك به کیقباد پیوسته بود:

شمعم که کنون‌درسر‌دل‌رفت‌تنم   بی گریه‌شبی‌نگشت خندان‌دهنم
پروانه که گفت یار غار تو منم   او نیز رضا داد به‌گردن زدنم[1]

این دوبیت او را هم بر در تربتش در دارالشفاء سیواس برسنگ نگاشته بودند:

ما جهان را گذاشتیم وشدیم   رنج بر دل نگاشتیم و شدیم
پس ازاین نوبت شماست که ما   نوبت خویش داشتیم وشدیم[2]

## دختر سالار

دختر سالار که به‌حکم رسم و سنت شرقی نام خودش نا گفته مانده، و به‌نام پدرش یاد شده است در اوایل قرن هفتم می‌زیسته، و به‌گواهی شعرهایش که در اینجا خواهیم آورد، بی‌تردید یکی از بزرگان شاعران نغزگوی عصر خود و یکی از سه چهارتن سخن‌سرایان بزرگ زن در همهٔ ادوار شعر فارسی است[3].

پدرش حسام‌الدین علی‌بن فضل‌الله سالار خود از دانشمندان عصر بود ویك رسالهٔ عربی از او در دست است که در آن لقب «حجة الحق استادالدنیا» دربارهٔ او به‌کار رفته است[4].

ابن بی‌بی در تاریخ خود، در گفتگو از شعردوستی و شاعرنوازی کیکاوس

۱- همانجا: ص ۱۱۴.
۲- همانجا: ص ۱۲۶.
۳- رك: نزهة المجالس ص ۶۸-۶۹.
۴- دانش‌پژوه، فهرست میکروفیلمهای دانشگاه ج ۱ ص ۲۲۸.

اول می‌نویسد:

«دختر حسام‌الدین سالار ازموصل این قصیده را که از نسیم بهار در لطافت، و از زلال کوثر در سلاست تجاوز نموده است، « تاطرۀ آن طرۀ طرار برآمد... به‌خدمت حضرتش فرستاد. فرمود که به‌هربیتی صد دینارسرخ دربارۀ اوانعام کنند. هفتادو دو بیت است، هفت‌هزار ودویست دینار (= سکۀ طلا) به‌موصِل (= رساننده) که از موصل آمده بودتسلیم کردند، و قاصد راکه قصیده راآورده بود، خلعت و مرکوب و دوهزار عدد [دینار]، بیرون آنچه بدان فاضلۀ عهد و نادرۀ زمان فرستاد، ارزانی داشت»[1].

صلۀ شایسته‌ای که پادشاه سلجوقی در مقابل شعر این شاعر داده، درعین حال که ارزش شعر دخترسالار را در آن عصر نشان می‌دهد، اصولاً نمونه‌ای از توجه پادشاهان سلجوقی روم به‌شعر فارسی وحمایت ازشاعران وپرداخت جوایز وصلات فراوان به‌آنان است که پیش از این هم بخشش رکن‌الدین سلیمان را دربارۀ ظهیر فاریابی دیدیم.

ترکیب بند دخترسالار را، چون نسخ کافی از چاپ عکسی تاریخ ابن بی‌بی در ایران در دسترس نیست و به‌این زودیها هم احتمال چاپ آن نمی‌رود، در اینجا می‌آوریم:

تاطرۀ آن طرۀ طرار بر آمد

بس آه کزین سینۀ غمخوار برآمد

درعشق هرآن‌کس که بدین کوی فرو شد

جانش به‌غم و حسرت و تیمار برآمد

خوبان جهان را همه بازار شکستند

آن روز که او مست به‌بازار برآمد

شمشاد خجل شد چو ز بستان زمانه

آن قامت چون سرو سمن زار برآمد

---

۱ــ ابن بی‌بی: ص ۱۲۲ــ۱۲۶.

شد عارض زیباش گل باغ لطافت
کان سوسن نورسته ز گلزار برآمد
ای چرخ مکن قصد به‌خون ریختن خلق
زیرا که به‌یك غمزهٔ او کار برآمد
ای ماه کنون دمدمهٔ حسن تو بنشست
چون کوکبهٔ شاه جهاندار برآمد

شاهی به‌لطافت چو دم عیسی جان بخش
جمشید دوم شاه جوانبخت جهان بخش

باری دگر از دست شدی باز کجایی؟
دم چند دهی ای بت دمساز کجایی؟
با درد و نیازم که ز تو دور فتادم
تا دارمت ای دیده به صد ناز کجایی؟
من پردهٔ غم ساخته‌ام کز تو جدا ام
کار که گرفته ست ز تو ساز کجایی؟
گفتی ز ره طنز که: «جان تو بماناد!»
جانم به‌لب است ای بت طناز کجایی؟
یکباره برانداختی‌ام کشتی‌ام از غم
ای دوست کُش خانه برانداز کجایی؟
اندر سر او نیست که دلدار تو باشد
باز آ ز سرش ای دل جانباز کجایی؟
شادی و طرب کن که جهان باز جوان شد
از عدل شهنشاه سرافراز کجایی؟

شاهنشه غازی شرف دودهٔ آدم
آن کش بسزا ملك جهان گشت مسلم

پیکان غم عشق تو تا بر جگر افتاد
سر گشته دل غمگنم از پای در افتاد
بر روی توام یك نظر افتاد نهانی
صد واقعهٔ سختم از آن یك نظر افتاد
راهی نه به‌پای تن رنجور بر آمد
کاری نه به‌بازوی دل مختصر افتاد
بهر جگر تافته چشمم ز لب تو
یاقوت همی کرد طلب، پر گهر افتاد
گفتم که فتاده‌ست به‌دام این دل مسکین
فرمود که هم نیك فتادش اگر افتاد
جز در در تو نیك‌فتادی دگرش نیست
آری مگرش بهره ز تو این قدر افتاد
بیداد تو بر ما نرود چون سخن ما
در حضرت میمون شه دادگر افتاد
شاهی که بدو گشت قوی ملت تازی
کارش همه جود و کرم و بنده‌نوازی

احسنت زهی چهرهٔ زیبا قمر این است
شا باش خهی گوهر گویا شکر این است
دادند خبر دوش که عزم سفری کرد
زودا که نماند اثرم گر خبر این است
بر کار پریشان من افکند نظر گفت
کاری بهم اندر شده زیر و زبر این است
در پیش کشیدم دل و جان گفت...[1]
انصاف بده پیشکش مختصر این است

۱ــ یك کلمه خوانده نشد.

آری دل و جان را خطری نیست و لیکن
نزدیك من ای جان و جهان ما حضر این است
بر داشتم امید ز بهبود و به آمد
کان کار که هر ساعت و هردم بتر این است
با مدح خداوند جهان باز گرفتم
زیرا که ز بیداد جهانم سپر این است

شاهنشه عالم که خداوند جهان است
حکمش چو قضا بر همه آفاق روان است

بیداد فلك را به‌جهان پای و سری نیست
وز شادی و راحت به‌جهان درخبری نیست
هر جا که سر زلف بتی مشك فشان است
شك نیست که مشك است ولی بی‌جگری نیست
کوتاه کن اندیشه که این قصه دراز است
و اندیشه بدین طایفه جز دردسری نیست
فریادرس اندر غم گردون جفا کار
جز لطف خداوند جهانت دگری نیست
خورشید جهان سایهٔ حق قیصر ثانی
کش قیصر و فغفور به‌جز خاك دری نیست
شاهنشه عادل که گه بخشش دریا
با دست جوادش به‌جز ازمختصری نیست
نامش نبرد تلخی احداث ز کامم
کاندر دهن ملك چو نامش شکری نیست

سلطان سلاطین که سلاطینش غلام‌اند
سلطان جز ازو کیست کجایند و کدام‌اند

شاهی که ازاوجان وجهان شاد همین است
فرمانبر او بنده و آزاد همین است
سلطان جوانبخت و خداوند جهان‌بخش
کش طبع لطیف است و کف رادهمین است
رسمش همه بخشودن و بخشیدن احسان
کارش همه جودو کرم و داد همین است
لطفش سترد زنگ غم از آینهٔ دل
قهرش ببرد عافیت از یاد همین است
دود از دل کان و جگر بحر برآورد
در نوبت او صورت بیداد همین است
فرخنده درش مرجع خلق آمد از یراك
سدی که قوی دارد بنیاد همین است
اندر کنف رحمتش آرام کنم زانك
در روی زمین عرصهٔ آباد همین است
عالم همه آباد به عدل و کرم اوست
سوگند شهان جمله به‌خاك قدم اوست

ای ملك زمانه به‌تو آرام گرفته
از فر تو خورشید فلك وام گرفته
اقبال تو بر خلق جهان سایه فکنده
بهر تو دل خاص و دل عام گرفته
وز همت عالی که همش خاك و همش زر
زر ریخته و انداخته و نام گرفته
یك گوشهٔ‌ملکت که جهانش‌سر کوی است
از خطهٔ چین تا به حد شام گرفته

بس زود بود خسرو عالم که جهان را
بر کام دل و دولت پدرام گرفته
بر فرق گهی تاج دل‌افروز نهاده
بر دست گهی جام غم انجام گرفته
از تیغ خود آتش زده در خرمن کفار
و آنگاه همه عرصهٔ اسلام گرفته

تو غالب و، مغلوب شهان زیرر کابت
صد قیصر و فغفور دوان زیر رکابت

ای صیت تو بگرفته همه، روی زمین را
عز و شرف افزوده ز القاب تو دین را
آورده قضای ازلی طوعاً و کرهاً
در ربقهٔ فرمان تو هرغث و سمین را
قدر تو کمین پایه نهد جرم ز حل را
گر به‌شمرد صدمت تو شیر عرین را
خورشید سرافرازد بر چرخ فلك زانك
هر روز نهد بر در میمونت جبین را
تلقین کند ای مهر تو آمیخته با روح
در صلب و رحم نامهٔ مهر تو جنین را
آسان بکند جود تو دشوار جهان را
مرهم بنهد حزم تو دلهای ضمین را
بد دهر جفا پیشه و ایام ستمکار
عدل تو ادب کرد همان را وهمین را

بر درگه شه باد جهان بندهٔ فرمان
فرمانده خلق او دگران بندهٔ فرمان

در زیر نگین تو همه ملك جهان باد
ز احداث فلك ذات تو در ظل امان باد
در پردهٔ سر ازلی هر چه نهان است
در آینهٔ رای منیر تو عیان باد
وین خلوه نشینان که همه سالك راهند
پیوسته دعاهای توشان ورد زبان باد
وان کس که زبان جز به‌ثنای تو گشاید
در سینهٔ او هر نفسی نوك سنان باد
وان کس که نه بردیده نهد نام تو او را
بر دهر ز ایام نه نام و نه نشان باد
هر جا که عنان پیچی بر طالع میمون
حکم تو روا گشته و فرمانت روان باد
چونان که دل خلق همی خواست چنانی
چونان که دلت خواهد کار تو چنان باد

ترکیب بند دخترسالار، از نظر معنی و مضمون همپایهٔ بهترین شعرهایی است که شاعران ایران در قرن ششم سروده‌اند، و ترکیبات ساده و نغز و شیرینی چون «به‌بود و به‌آمد»، «نیك فتاد»، «جام غم انجام» درآن نشانه‌های تسلط وتصرف او در زبان فارسی است و جای حیرت است که آن را شاعری در خارج از ایران سروده باشد و گوینده هم از طبقهٔ زنان باشد که در شرق در محیط محدود خانه می زیستند و امکان تحصیل و حضور در مجامع ادبی برای آنان فراهم نبود. از اینجاست که می‌توان نتیجه گرفت که زبان و فرهنگ خانوادگی دختر سالار زبان وفرهنگ ایرانی بوده، و اگر خانوادهٔ او از ایران به موصل نرفته باشند معلوم می‌شود که مردم موصل درقرن ششم فارسی زبان بوده‌اند وبه‌این زبان سخن می گفتند و شعر می‌سرودند.

درنزهة المجالس شروانی هم چهار رباعی از دخترسالار آمده، از آن جمله

این رباعیها:

از دیدهٔ من چو اشك گلگون بچکد
هر لحظه هزار قطره افزون بچکد
بر آتش عشق تو کباب است دلم
چون گرم شود کباب ازاوخون بچکد

با درد تو نیست روی درمان دیدن
دشوار بود وصل تو آسان دیدن
من دوش بەخواب دیدەام روی تورا
گویی چه بود خواب پریشان دیدن

چندانکه به کار خویش وا می‌بینم
خود را به غم تو مبتلا می بینم
وین طرفه که در آینهٔ دل شب و روز
من می نگرم ولی تو را می‌بینم

## سلطان کیقباد اول

علاءالدین کیقباد اول [۶۱۶-۶۳۴] بزرگترین ونام‌آورترین پادشاه‌سلجوقی روم، وهمان است که نجم دایهٔ رازی با اهداء مرصاد العباد بدو نامش را درادبیات فارسی جاویدان ساخته است. بهاء ولد پدر مولوی نیز در دورهٔ همین پادشاه به‌روم رسید وظاهراً مورد اکرام او قرار گرفت.

کیقباد اول، از نظر دانش و شجاعت و تدبیر و حمایت از شعر وادب وهنر در میان افراد خاندان خود نظیر نداشت. او که آنهمه از شاعران حمایت می کرد خود نیز شاعر بود. این رباعی که بغلط به‌نام خیام معروف شده، از اوست:

تا هشیارم بر خردم تاوان است
چون مست شدم عقل زمن پنهان است
می خور که میان مستی و هشیاری
وقتی است که اصل زندگانی آن است[۱]

او علاوه براینکه شاهزادگان و امیران محلی را فرمانبردار خودکرد، در

۱- ابن بی‌بی: ص ۲۲۸، مختصر سلجوقنامه ص ۹۳.

جنگهایی با ایوبیان و امرای مملوك مصر و جلال الدین خوارزمشاه نیز بر آنان پیروزی یافت. آوازهٔ جلال و حشمت او، و نیرومندی سپاهش مانع از آن شد که مغولها به‌دیار روم تجاوز نمایند. در ۶۳۰ هم سفیری نزد او کتای قاآن فرستاد و اظهار اطاعت کرد و از این راه به‌همانسان که اتابکان فارس آن دیار را از ویرانگری و کشتار مغولها نجات داده بودند، او هم آسیای صغیر را تا زنده بود از خطر هجوم مغول رهانید.

دلاوریهای کیقباد اول و امنیت و رفاه و آسایشی که برای مردم فراهم کرده بود، و حمایتی که از علم و ادب و هنر می‌کرد، او را محبوب همگان ساخته بود. شرحی که ابن بی‌بی در وفات او می‌نگارد سوگنامهٔ منثور سوزناکی است[۱].

دورهٔ سلطنت کیقباد مصادف بانخستین موج حملهٔ مغول و حوادث جانگدازی بود که در ایران جریان داشت. رعب و هراس عظیمی که از خونریزیها و ویرانگریهای آن قوم وحشی در دلها افتاده بود، موجب فرار ایرانیان به‌شرق و غرب گردید و این سومین مهاجرت دسته جمعی در تاریخ ملت و کشورما بود. از این مهاجران، ما فقط عده‌ای از بزرگان ادب را می‌شناسیم که مثلاً عوفی مؤلف لباب الالباب به‌هند رفت و شمس قیس رازی مؤلف المعجم خودرا به‌فارس رسانید. اما مسلم است که این گریزندگان تنها نبودند سیل گریزا گریز به‌راه افتاده بود. کاروان کاروان از توده های مردم نیز هر کس پای فرار داشت به‌سویی می گریختند. و زبان حال مردم این بیت صائب تبریزی بود:

ماتمکدهٔ خاك سزاوار وطن نیست
چون‌سیل از این دشت به‌شیون بگریزیم

در این ماجرا، امن‌ترین و مناسب‌ترین و نزدیك‌ترین پناهگاه دیار روم بود. خلقی بیشمار از ایرانیان به‌آسیای صغیر رفتند و موج تازه‌ای از گسترش زبان و فرهنگ ایرانی در آن دیار برانگیختند.

نجم رازی دلایل این انتخاب را در مقدمهٔ مرصاد چنین بیان کرده است:

---

۱- همانجا: ص ۴۵۷-۴۶۳.

«چون امید از وطن و مسکن مألوف منقطع شد، صلاح دین و دنیا در آن دید که مسکن در دیاری سازد که در او اهل سنت و جماعت باشند... و به‌امن و عدل آراسته باشد، ورُخص اسعار و خِصب معیشت بود. ودر آن دیار پادشاهی دیندار دین‌پرورعالم عادل‌منصف متمیّز باشد...

هرچند تفحص کرد ازارباب نظر واصحاب تجارت که براحوال بلاد و اقالیم جهان وقوف داشتند، باتفاق گفتند: دیاری بدین صفات و بلادی بدین خاصیات در این وقت بلاد روم است که هم به‌مذهب اهل سنت و جماعت آراسته است، و هم به‌عدل و انصاف و امن و رُخص پیراسته، و بحمدالله پادشاهی در آن دیار از بقیت آل سلجوق و یادگار آن خاندان مبارك است که هر آسایش و راحت وامن و فراغت که اهل‌اسلام یافتند از سایهٔ چتر همایون آن خاندان یافتند...»[1]

نجم رازی با کاروانی از درویشان و مریدان خود در ۶۱۸ به‌روم رسید. در آنجا دید که آنچه در بارهٔ امن و عدل حکومت و ارزانی و فراوانی نیازمندیهای زندگی شنیده بوده، درست است، اما دینداری و دین‌پروری پادشاه، به‌آن معنی که او توقع و انتظار داشت ظاهراً درست درنیامد. زیرا بطوریکه پیش از این در نقد نظر مرحوم آتش بتفصیل گفتیم درآن سالها هنوز تصوف در روم مطلوب نبود و سلطان کیقباد هم توجه خاصی به‌صوفیان نداشت. اگرمقدم شهاب سهروردی راکه از طرف خلیفهٔ بغداد به‌سفارت به‌نزد او آمده بود گرامی داشت[2]، احترام به‌سفیر خلیفه بود نه احترام به‌یك پیر طریقت.

ازطرف دیگربه‌قول مؤلف مناقب اوحدالدین کرمانی «نجم دایه عظیم بوّاش بودی»[3] یعنی خود خواه و خودنما بود، و اینکه پیران طریقت ( از جمله خود را ) بالاتر از هرکسی می‌دانست در سراسر نوشته‌های او پدیدار است.

واقعیت این بود که سلطان عادل بود، مروج ادب و هنر بود، کریم وبخشنده

---

۱ــ مرصادالعباد ص۲۰.

۲ــ ابن بی‌بی ص ۲۲۹ــ۲۳۵.

۳ــ مناقب اوحدالدین‌کرمانی چاپ فروزانفر ۱۳۴۷ ص ۳۸ ــ ۳۹.

بود اما اعتنای چندانی به‌تصوف نداشت. از اینجاست که نجم دایه برخلاف همه ایرانیان که در روم با حسن استقبال سلجوقیان روبرو می شدند، به‌قدر انتظار خود روی خوشی در آنجا ندید. ناچار از آنجا به‌ارزنجان و بعد به‌بغداد رفت.

پس ناکامی نجم رازی، از قدر ناشناسی سلطان نبود. بلکه حاصل طرز فکر و ناآگاهی مؤلف از محیط آسیای صغیر و راه و رسم دربار سلجوقیان روم بود. لحن کتاب او هم مورد پسند سلطان نمی‌توانست باشد. زیرا که به‌علت بیمهری خوارزمشاهان نسبت به‌صوفیان، دلتنگیهایی از آنان داشت و شکست و فرار آنها از برابر مغولها نیز موجب خشم عمومی نسبت به‌آنان شده بود. این است که جای جای در کتاب خود پادشاهان عصر را مورد سرزنش و ملامت قرار داده است.

## قانعی طوسی

بهاءالدین احمدبن محمود طوسی، متخلص به قانعی هم از کسانی است که درجوانی درفتنهٔ مغول طوس را ترك کرده، واز راه هند، عدن، مکه، بغداد سرانجام در ۶۱۸ به‌قونیه رسیده و به‌دربار کیقباد اول پیوسته است.

قانعی شعرمتوسطی دارد. سلجوقنامه‌ای درتاریخ سلجوقیان روم سروده بوده که از میان رفته و به‌ادعای خود او سی‌مجلد و قرب سیصد هزار بیت بوده است. او چهل سال ستایشگر سه تن از پادشاهان سلجوقی روم: کیقباد اول، کیخسرو دوم، کیکاوس دوم بوده، و کلیله ودمنه را به‌نام عزالدین کیکاوس دوم [۶۴۳-۶۵۵] به‌نظم درآورده است[۱].

قانعی تا سال ۶۷۲ (وفات مولوی) زنده بوده، و با مولوی ارتباط داشته و در وفات او مرثیه‌ای سروده است.

۱- کلیله ودمنهٔ منظوم، قانعی طوسی، به‌تصحیح ما گالی‌تودوا، ۱۳۵۸ بنیاد فرهنگ ایران.

# ۴

## دیگر شاعران و نویسندگان آن عصر

همانطور که گفتیم اواسط عهد سلجوقیان روم، مخصوصاً دورهٔ کیکاوس اول و کیقباد اول ایام زرین زبان و ادب فارسی دردبار روم است. در آن دوره با مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر زبان و فرهنگ ایرانی در آن سامان رواج کامل یافته بود. پادشاهان، خود شاعر ومروج شعروادب بودند. دربار پرجلال وشکوه آنان نیازمند ادیبان وشاعران وستایشگران بود. رونق بازرگانی، وغنایم بهدست آمده از پیروزیها وجزیهای که از غیر مسلمانان گرفته میشد، خزانهٔ پادشاه را لبریز میداشت ودست پادشاهان و وزیران درکرم و بخشش و دادن صله بهشاعران باز بود. و نمونهای از این صلات را در مورد ظهیر فاریابی و دخترسالار دیدیم. طبیعی است که در چنین روزگاری شاعران و نویسندگان زیادی زیسته باشند و آثار فراوانی بهنظم و نثر پدید آمده باشد.

اگرچه بعدها درعصرعثمانیها با رسمیت یافتن تدریجی زبان ترکی، وکاهش رواج فارسی بسیاری از آثار از میان رفته، با اینهمه نمونههای اشعاری که درمتون و جنگها باقی مانده، و آنچه بهصورت کتاب در دست است قابل توجه است. و بیتردید با جستجوی محققان در مجموعههای دستنویسهای کتابخانههایی که هنوز فهرست آنها منتشر نشده آثار دیگری بهدست خواهد آمد. دراینجا بهذکر شاعران و نویسندگانی که آثاری از آنها موجود است میپردازیم.

## محمدبن غازی ملطیوی

او از دبیران دستگاه سلجوقیان وازمردم ملطیه بود. ملطیه ازشهرهای باستانی آسیای صغیر و از نخستین شهرهایی است که در قرن اول هجری به‌دست مسلمانان افتاد[1] و طبیعی است که زبان و فرهنگ ایرانی در آنجا سابقهٔ دیرینه داشت.

ملطیوی کتاب روضةالعقول [2] را که تـرجمه و تحریری به‌زبان مصنوع از مرزبان نامهٔ اسپهبد مرزبان بن رستم از زبان طبری است در ۵۹۷ به‌نام رکن‌الدین سلیمان دوم [ ۵۹۲ ـ ۶۰۰ ] تقدیم کرد و به‌نواخت و نوازش او نائل آمد.

انتخاب چنین کتابی برای بازنویسی، نشانهٔ‌آشنایی مؤلف با فرهنگ ایرانی و حتی لهجه‌های محلی‌آن است، وسبك مصنوع انشاء او بیانگر اشتغال او درپیشهٔ دبیری است. از مقدمهٔ روضة العقول برمی‌آید که کتاب دیگری به‌نام مُرشدالکتّاب، مجموعهٔ نامه‌های دیوانی و دوستانه داشته که گویا از میان رفته است.

مَلَطْیَوی نه سال بعداز روضةالعقول بریدالسعاده‌را دراخبار پیامبر (ص) به‌نام کیخسرو اول تألیف نمود. از مقدمهٔ آن استنباط می‌شود که معلم همان پادشاه نیز بوده است.

## نظام‌الدین احمد ارزنجانی

شاعری توانا و از درباریان کیکاوس دوم بود. ابتدا منشی آن پادشاه و بعد « امیر عارض روم » شده است. ابن بی‌بی القاب « صدر کبیر، ملك‌الکلام وعمدة ـ الساده » در بارهٔ او به‌کار می‌برد[3] و می گوید « بعد از سلطان ممالك کلام فردوسی طوسی تلفیق قوافی مثنوی پهلوی را مُبدع‌تر ومُلَفِّق‌تر ازومتصدی نشده»[4]. درمختصر ابن بی‌بی آمده: « در انشاء مثنویات فردوسی ثانی بود ».

---

۱ـ رجوع شود به تعلیقات مرصادالعباد ص ۵۶۶-۵۶۷.
۲ـ نسخهٔ مورخ ۶۷۹ لیدن و نسخهٔ پاریس از قرن هفتم.
۳ـ ابن بی‌بی، الاوامرالعلائیه، چاپ عکسی، ص ۱۲۶.
۴ ـ همانجا، ص ۲۰۲.

ابن بی بی این قصیده را درمدح کیکاوس اول درجواب قصیدهٔ شمس‌طبسی از او آورده است:

از رنگ بر آمیختن غمزهٔ جادو
هرگز نشود شاد دل من ز غم تو
حرزی ز خط خوب توام نیست دریغا
کآمن شدی آخر دلم از فتنهٔ جادو
من بر قد و زلف تو چنان شیفته و آنگه
آویخته داری دلم از عشق به‌یك مو
بویی که صبا از سر زلف تو بدزدید
مشهور شد و گشت پراکنده به‌هر سو
چون نافهٔ مشك است سرزلف تو لیکن
بگرفت ز خون جگر سوختگان بو
نی نی چو صبا شانه زند طرهٔ زلفت
آنجا سخن مشك خطا باشد و آهو
من‌بنده شدم صبح رخت را که به‌خدمت
شب را به‌بر زلفت آورد به‌گیسو
بشتاب که افکند رخت در دل من تاب
دریاب که آورد غمت در تن من تو
در بادیهٔ هجر تو گر زانکه بمانم
صد چشمه روان‌کرده ز هر دیدهٔ من جو
آن دل که خریدار طرب بود کجا رفت؟
وان طبع که بد مادح سلطان جهان کو؟
خورشید جهان خسرو غالب که ز رفعت
بر خاك نهد مه ز پی خدمت او رو
شاهی‌که چو در دست جلالت بنشیند
از هیبت او چرخ درآید به دو زانو

گردون به‌خرد گفت که دارای جهان کیست
گفتا که اگر زانکه حقیقت طلبی، او
سرمایهٔ کان بـا کف او وزن ندارد
چرخ است که دارد ز پی صرفه ترازو
ای بازوی دین یافته از دست تو قوت
وی درد جهان را شده شمشیر تو دارو
انصاف تو آن رسم درآورد کزین پس
بر شیر بـود تربیت بچهٔ آهـو
بیم است که از هیبت عدل تو نشیند
در سینهٔ شاهین ز بطـر چنگل تیهو
تا ملکـ خطا را نگشایی نگشاید
چینی که فکنده‌ست کمان تو در ابرو
از کار جهان عدل تو آن روز بپرداخت
چون گرد جهان کرد ز انصاف تو بارو
تا چرخ رسیده‌ست درفش شهی امروز
از دست حسام تو زهی پنجه و بازو
در جعبهٔ گردون نتوان یافتن امروز
تیری که زند با قلم تیر تو پهلو
چون جان و خرد رای شریف تو بدیدند
گفتند که این است یکی بیشتر از دو
صد کان گهر مایهٔ جود تو بپرداخت
از شرم چرا خوی نکند دانهٔ لؤلؤ!
ای دیده سخا از کف دُر بخش تو رونق
وز وصف جلال تو سخن یافته نیرو
از فرّ مدیح تو شناسم نه ز دانش
گر طبع بزاید سخن تازه و نیکو

همواره عنان داده به‌فرمان تو بادا
این توسن سر تیز پر اندیشه و بد خو
از چشمهٔ مینای حسام تو روان باد
ازخون بد اندیش تو برروی زمین جو[1]

ارزنجانی این قصیده را در «روز محفل» خوانده و به‌صلهٔ آن از «مرتبهٔ منصب انشاء»، امیرعارضی ممالک روم که مقام مهم‌تری بوده بدو تفویض شده است.

ابن بی‌بی این رباعی را هم از او آورده:

گفتم: غم زلف تو دگر نتوان خورد
وز مشك تو بیش از این جگر نتوان خورد
گفتا: غم چشم و لب من نیز بخور
کآخر همه بادام و شکر نتوان خورد[2]

نظام‌الدین احمد، در دورهٔ کیقباد اول منصب «طغرایی» یافت و در ۶۲۵ که سلطان بعد از فتح ارزنجان قلمرو خود را میان فرزندان تقسیم کرد، این رباعی را سرود:

چون رسم سکندری معین کردی آیین شهنشهی مقنن کردی
خورشیدی را سنجق شاهی دادی صبحی ز برای شام روشن کردی[3]

### مجدالدین ابی بکر

ابن بی‌بی، در ذکر وفات کیکاوس اول درشوال ۶۱۷، ازمشاورت ارکان دولت بر انتخاب سلطان جدید (که بالاخره کیقباد اول انتخاب شد)، نامی از مجدالدین ابی بکر می‌برد و می گوید:

«صاحب مجدالدین ابی [بکر] که زبدهٔ فضلای جهان، و عمدهٔ عقلای دوران بود. اگر وزرای ماضی را به‌عالم خاکی اعادت و رجعتی

۱ــ همانجا: ص۱۲۶ــ۱۲۷.
۲ــ همانجا: ص ۲۰۲، مختصر تاریخ ابن بی‌بی: ص ۸۳.
۳ــ ابن بی‌بی: ص ۲۵۹، مختصرتاریخ ابن بی‌بی: ص ۱۵۱ (با پس و پیشی مصرعها).

میسر شدی، آصف از رسل بدیهۀ بصواب او در حجاب خجل و اسف رفتی، و صاحب کافی اسماعیل بر کف کفایتش تقبیل لازم شمردی. نظمی چون لب و دندان دلبران مشکین عذار منظوم و آبدار، و نثری چون فرایدجوزا و مَجرّه و نجوم ثریا و نثره، معدّد و مهذب و خوب، و خطی چون زلف لعبتان قندهار مشکبار و مسلسل و منسوب... و از مشاهیر دوبیتیها که فرموده است یکی این است:

در بندگیت که را رسد آزادی / یا با غم تو چه پای دارد شادی
برداشته شد، تا تو صنم بنهادی / آیین وفا، قاعدۀ بیدادی [۱]

از اینکه ابن بی‌بی او را با نعت «صاحب» یاد می‌کند، و با آصف‌بن برخیا وزیر سلیمان و صاحب‌بن عبّاد وزیر دیلمیان می‌سنجد، برمی‌آید که وزارت دولت سلجوقی را داشته، و اینکه به «مشاهیر دوبیتیها»ی او اشاره می‌کند، دلیل کثرت و شهرت رباعیهای اوست.

## شمس‌الدین حمزۀ طغرایی

ملک‌الکتاب شمس‌الدین حمزة‌بن مؤید طغرایی، از دبیران دستگاه عزالدین کیکاوس بود. این رباعی از اوست:

گل درج زمردین گشاده‌ست امروز / زر برطبق لعل نهاده‌ست امروز
ور زانکه امارت ریاحین نگرفت. / صد برگ چگونه عرض داده‌ست امروز [۲]

## شمس‌الدین محمد اصفهانی وزیر

شمس‌الدین محمد اصفهانی (مقتول در ۶۴۶) وزیر کیکاوس دوم، مردی دانشمند و شاعری توانا و حامی شاعران و ادیبان بود. برخی محققان متأخر شخصیت و حوادث زندگی او را با شمس‌الدین جوینی صاحبدیوان درآمیخته‌اند.

---

۱- ابن بی‌بی: ص ۲۰۰-۲۰۱، مختصر آن: ص ۸۲-۸۳.
۲- ابن بی‌بی: ص ۲۰۲، مختصر آن: ص ۸۳.

این وزیر اصفهانی در روم «زن و فرزند و خویش و پیوند نداشت»[۱] و از برنامهٔ دقیق زندگی روزانهٔ او که در تاریخ ابن بی‌بی آمده برمی‌آید که او ساعاتی از روز را به معاشرت ادیبان و شاعران و خواندن و شنیدن شعر می‌گذرانید[۲]. از نوشتهٔ افلاکی برمی‌آید که او از مریدان ومعاشران برهان محقق ترمذی معلم مولوی بوده است[۳].

شمس‌الدین در آغازکار در دستگاه کیکاوس اول سمت «اشراف مطبخ» را داشت. در آن سالها درسفری که سلطان از قیصریه به آقسرای می‌رفت وقتی ازمنزل «سنتلو» به ده «سوراخان» رسید. دربزم خود دستور داد هرکس یك رباعی بربدیهه بسازدکه متضمن نامهای آن دومحل باشد. شمس‌الدین این رباعی‌را ساخت:

بادام[۴] شبی با تو گلندام چنان　　کزغایت‌لطف شرح کردن‌نتوان

لب برلب‌ورخ‌بررخ‌وآنگه‌پس‌ازآن　　«سنتلو» را نهاده بر«سوراخان»[۵]

این بدیهه گویی مورد پسند سلطان قرارگرفت وسمت «منشی‌خاص» هم بدو داده شد. از آن پس روز بروز ترقی کرد تا به‌وزارت کیکاوس‌دوم [۶۴۴-۶۴۶]رسید.

یکی از واعظان آن دوره، ملك‌الکلام جلال‌الدین وَرکانی واعظ، قاضی اماسیه یك قصیدهٔ ۱۷ بیتی در سالهای وزارت شمس‌الدین در مدح او سروده و به ضمیمهٔ نامه‌ای باچندبارانگور(درغیرفصل آن میوه) درزمستان برای اوفرستاده است که چند بیت آن را می‌آوریم[۶]:

زهی زمشرب لطف توخورده آب انگور

به تاب مهر تو پرورده آفتاب انگور

---

۱- مختصر ابن بی‌بی: ۲۵۶.

۲- ابن بی‌بی: ص ۵۷۰-۵۷۴.

۳- فروزانفر، مقدمهٔ معارف برهان محقق صفحهٔ ز بنقل از مناقب‌العارفین ص ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۷۱، ۷۲.

۴- بادام: بادا + م (ضمیرمفعولی).

۵- ابن بی‌بی: ص ۲۰۲، مختصرآن ص ۸۳-۸۴.

۶- این قصیده درابن بی‌بی ص۵۷۴-۵۷۵ آمده، ونسخهٔ صحیح‌تر آن درمجموعهٔ منشآتی از قرن هفتم درمجموعهٔ کتابهای مرحوم حسین نخجوانی درکتابخانهٔ ملی تبریز (ص ۱۲۱-۱۲۲ فهرست) ضبط است.

به خوشه‌چینی لفظ خوش توچون زنبور
شفای خلق نهان کرده در لعاب انگور
سؤال بیمزهٔ غورهٔ ترشرو را
چو لفظ خوب تو، شیرین دهد جواب انگور
به‌رغم سرکهٔ زاهد که خانقه‌دار است
به‌دوستگانی رویت خورد شراب انگور
ز روی تقوی اگر بانگ بر زمانه زنی
به‌عمر خود نکند قصد کارِ آبِ انگور
اگرچه دید ز دوریّ حضرتت بردار
چودشمنان تو درحلق خود طناب انگور
ولی کنون‌چو برست‌ازشکنجه‌خواهددید
به‌انبساط بساط تو فتح باب انگور
تو آفتاب سپهر وزارتی و ندید
به‌جز به‌سایهٔ توّ التجا صواب انگور
به‌التماس وصالت شکسته‌وار آمد
به‌تاب آتش هجر تو دل کباب انگور
اگر تو رنجه‌کنی پنجه را به‌پرسش او
بدان بهانه که می‌پرورد سحاب انگور
فرو گشاید و در پای دستت افشاند
ز گوش‌خوشهٔ خود لؤلؤخوشاب انگور
غلط‌شدم‌چه‌سخن گفتم‌این‌چه‌بی‌ادبی‌است
به‌آفتاب کجا یابد اقتراب انگور؟
به‌بندگیت کمر بندد، ار تواند دید
گشوده پیش نقیب درت نقاب انگور
وگر به‌حضرت چرخ آستانت ره یابد
به‌سعی حاجب لطف تو بی‌حجاب انگور

بسا که هدیه فرستد به رسم خدمت تو
بر آسمان ز دعا های مستجاب انگور

خواجه جلال‌الدین ورکانی، از مردم جوشقان کاشان و شاعری بزرگ بوده است. امّا چون دور از ایران زیسته، در تذکره‌های فارسی نامی از او نیست. تنها همشهری‌اش تقی‌الدین کاشی در مجموعهٔ عظیم خلاصة‌الاشعار که برگزیدهٔ بسیاری از دیوانهای گمشده را از نابودی رهانیده، تعدادی از قصیده‌ها و قطعه‌ها و رباعیهای او را درجلد دوّم از رکن اوّل مجموعهٔ خود گنجانیده و نسخهٔ آن بخش به خط خود او در کتابخانهٔ فخرالدین نصیری امینی باقی است.

شمس‌الدین محمد اصفهانی در جواب قصیده و تشکر از چند بار انگور که واعظ ورکانی فرستاده بود ضمن یك نامهٔ ادیبانه این قصیده را فرستاد[1].

کشید رایت دولت بدین دیار انگور
فکند سایهٔ رحمت همای وار انگور

نمود طلعت زیبا چو خوشهٔ پروین
به‌طالعی که کند زهره اختیار انگور

بدان امید که لطفت فرستدش به‌رهی
سپید کرد دو دیده در انتظار انگور

ز سر شراب شبانه نرفته صبحدمی
که سرکه‌وار صلا داد در خمار انگور

طلاق دختر رز در زمان بداد رهی
چو کرد قصد بدین خطه خواستار انگور

گرفت دست به‌پیمان و عقد و عهد ببست
گشود چهرهٔ زیبا چو صد نگار انگور

ز رنج راه بپرسیدمش، شکایتها
ز دهر کرد و، ز تو شکر بیشمار انگور

۱ــ ابن بی‌بی: ص ۵۷۹. منشآت کتابخانهٔ نخجوانی: ص ۱۲۶.

چه درحمایت تو زین‌دوورطه یافت‌نجات
نهیب دار و لگدکوب، جانسپار انگور
خلاص داروی تو دید،از آن نمود تمام
به‌روز عرض ز قلب محک عیار انگور
به‌جز ز دست تو کان مطلق است، کی‌یارد
دلاوری که فرود آورد ز دار انگور
از آن‌جهت که چوحلاج رفت بر سر دار
سر آمدست درین عهد[و] پایدار انگور
به موسمی که فسرده‌ست خون دی در تن
که آورد به‌جز از لطف تو به‌بار انگور؟
نگر که چشمهٔ الفاظ توست مشرب او
که آمده‌ست چنین عذب و آبدار انگور
رضیع طبع تو گر نیست جمله تن بستان
چرا شده‌ست چوطفلان‌شیرخوار انگور؟
میان زهد و رهی صوفیانه گردی بود
به‌لطف سعی تو برداشت آن غبار انگور

در محیط سراسر رقابت و حسد وتوطئهٔ روم، مخصوصاً درآشفتگی اوضاع ناشی از شکست سلجوقیان ازلشکرمغول درکوسه داغ، و اختلاف خانوادگی‌میان شاهزادگان سلجوقی، این وزیرهم مثل بسیاری ازرجال ودیوانیان آن دیار سرانجام غم‌انگیزی داشت. در پایان سالهای عزت و قدرت و احترام به زندان افتاد و بعد از زجر و شکنجهٔ فراوان کشته شد[۱]. این قصیده راکه گویای آشنایی او با علم نجوم است در بازپسین روزهای زندگی ساخته است:

چون مهر ز یک نیمهٔ خرچنگ گذر کرد
جرمش سوی بهرام به‌تربیع نظر کرد

۱ــ ابن بی‌بی: ص ۵۸۶، مختصر ابن بی‌بی: ص ۲۶۵.

بار و بنهٔ ثور بر شیر فرستاد
وانگه سوی کیوان ز در کینه سفر کرد
بهرام گرفتار کره گشت به کژدم
وین واقعه را ماه بر افلاک سمر کرد
برجیس به‌تندی نظر افکند به‌ناهید
بر آتش سوزنده چون تیر گذر کرد
زان خیره نظر از سرم اقبال برون شد
زین تیره سفر در سرم ادبار اثر کرد
در خاطر من هیچ نیامد که ز گردون
سیاره از این گونه تواند خطر کرد
لکن چو قضا آمد و برگشت سعادت
آن را نتوان دفع به‌شمشیر و سپر کرد
هر تیر که از قبضهٔ تقدیر برون شد
کی شاید از آن تیر به‌تدبیر حذر کرد
انصاف فلک بین که درین مدت نزدیک
چه شور برانگیخت زبیداد وچه شر کرد
اسباب مرا داد به‌تاراج و دلم را
سد رمق از قوت، حواله به‌جگر کرد
بگشاد به‌صنعت ز دوچشمم رگ یاقوت
وین تختهٔ رخسارهٔ من کورهٔ زر کرد
در پای من از حاصلِ کُه کرد دو خلخال
وز باقی من در بدن کوه کمر کرد
هان ای دل سرگشته، چه‌نالی تو زگردون
تا چند زنی طعنه که این شمس وقمر کرد
این غفلت تو بود و بدیهای فراوان
کز حدّ چو بگذشت گنه در تو اثر کرد

گردون چه کند کیست ستاره چه بود مهر؟
فرمان خدا بود، حواله به‌قدر کرد
چون چرخ زآسیب بلا چرخ دگر کرد
صد تیر عنا بر جگر اهل هنر کرد[۱]

این قصیده در هفت اقلیم امین احمد رازی اشتباهاً به‌نام شمس‌الدین جوینی درج شده است.

### تاج‌الدین خلاطی

از تاج‌الدین خلاطی (که ظاهراً در قرن ششم و نیمهٔ اول قرن هفتم می‌زیسته) این سه رباعی در نزهة‌المجالس آمده:

قانون دلم به‌عشقت از ساز برفت
صبری که چونای بود دمساز، برفت
ننگی که چودف بی‌سروپا بودنماند
نامی که چوچنگ بدسرافراز، برفت

مشکین‌رسن‌زلف‌تو روزافزون‌است
بر آتش رخسار قرارش چون است؟
آویخته از جام لبت می نوشد
دیوانگی ای‌نگار روزافزون است!

مه پیش نهاده کاین رخ فرخم است
شکر به‌لب آورده که‌این‌پاسخم‌است
خون من مستمند بر بیدادی
مالیده به‌روی‌تر که رنگ‌رخم‌است

### کمال کامیار

امیر کمال‌الدین کامیار (مقتول در ۶۳۶) از بزرگان دولت کیقباد سلجوقی و از

۱ـ به‌نوشتهٔ مرحوم قزوینی‌درمجموعهٔ منشآت مورخ ۶۸۴ به‌شمارهٔ ۱۳۵۴ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس دونامه و یك قصیده از صاحب شمس‌الدین اصفهانی (از ورق ۱۷۴ تا ورق ۱۷۸) موجود است (مقدمهٔ التوسل الی الترسل چاپ بهمنیار صفحهٔ کب). ظاهراً قصیدهٔ انگوراست که ما آن را از ابن بی‌بی نقل کردیم. درمجموعه‌ها وجنگهای خطی ازجمله در انیس‌الخلوه ماطیوی (نسخهٔ ایاصوفیه برگ ۲۱۷ ب) نیز اشعاری از او آمده است.

شاگردان سهروردی مقتول (شیخ اشراق) بود. در تاریخ ابن بی‌بی، مقامات علمی وشرح کارهای نظامی و سیاسی او بتفصیل آمده[1]، ودرنزهةالمجالس دورباعی فارسی از او هست. از جمله این رباعی:

دل کیست که جفت اندهانش داری — یا تن که به‌هجر ناتوانش داری
جان حلقه‌صفت از کمرت خالی نیست — مپسند که در بند میانش داری

۱ــ نزهةالمجالس ص ۹۳، ابن بی‌بی: ص ۴۷۹ــ۴۸۶.

# ۵

## شعر و ادب فارسی در دورهٔ ایلخانان

از نیمه‌های قرن هفتم، ایلخانان مغول ایران بر آسیای صغیر تسلط یافتند و آن دیار به‌صورت یکی از استانهای متصرفی آنان در آمد و بتدریج وضع اجتماعی وفرهنگی آن سامان تحولی تازه یافت. از آن پس به جای قونیه، سیواس وقیصریه مرکز اداری امور آسیای صغیر گردید.

عظمت واستقلال سلجوقیان روم، وجلال وشکوه دربار آنان با مرگ کیقباد اول [ ۶۱۶ – ۶۳۴ ] به‌سررسیده بود. پیش از این گفتیم که تا وقتی او زنده بود، مغولها جرأت حمله به‌روم‌را نداشتند ودراواخر دورهٔ او با برقراری خراجی او را به‌سلطنت روم شناختند.

بعد از مرگ کیقباد، مغولها از ضعف پسرش کیخسرو دوم استفاده کردند و دست اندازی به‌روم را از سر گرفتند، سرانجام در ۶۴۰ در نبرد کوسه‌داغ (از نواحی ارزنجان) بایجو سردارمغول سپاه سلجوقی راشکست داد وسپس شهرهای مهم‌ازجمله سیواس وقیصریه وتوقات‌را گرفت. کیخسروناچار صلح کرد وپذیرفت که سالیانه خراجی به‌ایلخانان بپردازد ودست نشاندهٔ آنها باشد. از این تاریخ بود که مقدمات انقراض سلجوقیان فراهم آمد.

از آن به‌بعد، سلجوقیان تنها نامی از سلطنت داشتند و در واقع والی روم بودند. آنهابه‌فرمان ایلخانان ایران یابامشورت رجال وسرداران برگزیده می‌شدند.

کارها به‌دست وزیران ایرانی بود که بیشتر مجری اوامر ایلخانان بودند. از جمله شمس‌الدین محمداصفهانی که شرح حال ونمونهٔ اشعارش را آوردیم، و پروانهٔ دیلمی که دربارهٔ اوسخن خواهیم گفت.

آخرین فرداین‌خاندان، کیقباد دوم که در۶۹۶نام سلطنت‌یافت دعوی استقلال نمود. غازان سپاهی فرستاد و اورا دستگیر کردو به‌فرمانروایی سلجوقیان پایان داد (سال ۷۰۰).

دراین دوره با ویرانگریهای مغول، ایران دیگر جای ماندن و زیستن نبود. پیوستن آسیای‌صغیربه‌امپراطوری ایلخانان و بودن گروه‌هایی ازایرانیان درشهرهای آن دیار سبب شد که دیگر ایرانی درآنجا از نظر زبان و فرهنگ احساس غربت نمی‌کرد. این بودکه رغبت مسافرت به‌روم افزونی گرفت.

در میان مهاجران دسته‌هایی از صوفیان بودند که سیر و سفر سنت آنان بود. عده‌ای چون حاجی بکتاش خراسانی معروف به‌ولی(در گذشتهٔ ۷۳۸) و از شاعران صوفی چون عراقی وسیف فرغانی را می‌شناسیم که بعد از سفرهای زیاد سرانجام درآن سرزمین رحل اقامت افکنده بودند.

طریقتهای گونه‌گون صوفیان، هریك خانقاهها و پیران خود را داشتند. قلندران ( پلاس‌پوشان،جولقیان ) با ظاهر و باطن عجیب خود با اینکه در معرض انکار فقیهان بودند، گروه گروه از شهری به‌شهری در سیر و گشت بودند. کثرت جوانمردان‌که یکدیگررا اخی (= برادر من) خطاب می‌کردند بیش از هرطریقت دیگری بود. اندکی بعد ابن بطوطه درنیمهٔ اول قرن هشتم از نواحی شرقی آسیای صغیر دیدن کرده، و درهرشهر وروستایی خانقاههای آنان را دیده‌است.

## پروانهٔ روم

همانطور که در دورهٔ قدرت سلجوقیان، کیقباد اول دارای شخصیت ممتازی بود، درنیمهٔ دوم قرن‌هفتم در دورهٔ ضعف آن خاندان و چیرگی ایلخانان، شخصیت یك ایرانی به‌نام پروانهٔ دیلمی تابناکی خاصی داشت.

پدر پروانه، مهذب‌الدین علی دیلمی وزیر کیخسرو دوم سلجوقی و هموبود

که بعد ازشکست کیخسرو در ۶۴۰، فرمانده مغولان را قانع کرد که سلطنت‌خاندان سلجوقی در روم باقی بماند[۱].

سلیمان پسر آن وزیر به‌مقامات مهم حکومتی رسید و در ۶۵۴ عنوان پروانه (تقریباً برابر صدراعظم) یافت. پیش از او کسان دیگری نیز سمت پروانه داشتند اما در مورد معین‌الدین دیلمی این عنوان به‌صورت نام خاص درآمد[۲]. در دورهٔ سه پسر کیخسرو، آنها سلطنت اسمی داشتند وزمام امور با حمایت ایلخانان مغول به‌دست پروانه بود. او خویشاوندی‌سببی با سلجوقیان نیز داشت. خود، دختر کیخسرو دوم رابه‌همسری اختیار کرده بود، ویکی از دخترانش همسر رکن‌الدین مسعود دوم بود. (بعدازمرگ او، بازماندگانش به نام «پروانه زادگان» در سینوپ ازشهرهای کرانهٔ دریای سیاه حکومت داشتند).

قدرت پروانه تا به‌حدی بود که وقتی در۶۶۳ خبریافت که رکن‌الدین مسعود نیت قتل او را دارد، دستور داد سلطان را دستگیر و در آقسرای خفه کردند و پسر دوساله‌اش غیاث‌الدین کیخسرو سوم راپادشاه اعلام کرد.

دربهار ۶۷۶ ملك ظاهربیبرس پادشاه شام به‌روم لشکر کشید ودرالبستان سپاه مغول را شکست داد وگروه کثیری ازمغولها راکشت ودرقیصریه برتخت نشست و اندکی بعد به‌شام باز گشت. اباقا ایلخان مغول برای سر کوبی قطعی دشمنان و گرفتن انتقام مغولان خود بشتاب با سپاهی به‌روم رفت.

مرحوم عباس اقبال می‌نویسد:

«ایلخان سفاك به‌انتقام شکست ابلستین عساکر خود را بین قیساریه و ارزن‌الروم متفرق کرد و امر به‌قتل عام مسلمین آن بلاد داد. و ایشان در عرض یك هفته به‌قولی ۲۰۰/۰۰۰ و به‌قولی ۵۰۰/۰۰۰ از مردم بیگناه آن نواحی راکشتند وبسیاری ازبلاد را ویران وامرا ورجال وقضات وعلما را مقتول کردند...

بالاخره اباقا یکی ازامرای خودراmأمور قتل پروانه وسی وشش

۱ــ ابن‌بی‌بی، الاوامرالعلائیه: ص ۲۴۱.
۲ــ آقسرائی. مسامرةالاخبار: ص۴۶.

نفر از کسان او کرد. و امیر مزبور همه را کشت و مغول جسد پروانه را قطعه قطعه کردند و در دیگ پختند و برای تسکین غضب و کینه جویی هر کدام قطعه‌ای از آن را خوردند. از آن جمله اباقا نیز پاره‌ای از آن را با غذا تناول کرد»[1].

جامع دیوان عراقی درمقدمهٔ آن می‌نویسد:

«[ بعد از قتل پروانه ] حکم یرلیغ چنان شد که صاحب عادل خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان جوینی، ولایت روم باز بیند، و ضبط اموال امیر معین‌الدین کند... مولانا همام الدین... درصحبت خواجه بودند»[2].

جوینی در ۶۷۶ از طرف اباقا با لشکری به‌روم رفت[3]. و بعد از سرکوبی محمد قرامان (باکمك نیروهای سلجوقی) ومطیع کردن امرای ترك و گرفتن خراج عقب افتاده از سلجوقیان، برادرش شرف‌الدین هارون را نایب خودگذاشت و به‌ایران بازگشت[4].

پروانه، مظهرهوش وتدبیر و قدرت بود و از اهل علم وادب و هنر حمایت می‌کرد[5]. شخصیت بارز او در نامه‌های مولوی پدیدار است. او از دوستداران مولوی بود و به‌نوشتهٔ افلاکی مجالس سماع برای مولوی ترتیب می‌داد. مولوی

---

۱ــ عباس اقبال، تاریخ مغول، چاپ دوم ۱۳۴۱ ص۲۱۴.

۲ــ مقدمهٔ دیوان عراقی، چاپ سعیدنفیسی، ص ۱۴.

۳ــ فؤاد کوپرولو، در دایرةالمعارف اسلام چاپ استانبول در مقالهٔ جوینی، رفتن او را به‌روم ۶۶۷ هجری برابر ۱۲۶۸ میلادی نوشته که مسلماً اشتباه است.

۴ــ ابن بی بی: ص ۷۰۱ــ۷۲۳، مختصر تاریخ ابن بی بی ص ۳۲۹ــ۳۳۲

۵ــ احمد آتش در مقالهٔ معروف خود (ص ۱۱۲) حدس زده است که معینی در نام ابوالفضائل محمدبن‌حسین معینی‌مؤلف بصایر، نسبت است به‌معین‌الدین‌سلیمان پروانه. این حدس اساسی ندارد ونسخهٔ مورخ۶۵۳ ولی‌الدین (مورد مراجعهٔ او) همان کتابی است‌که نسخهٔ مورخ ۶۰۳ سالار جنگ ونسخهٔ مورخ۶۱۰ آستان قدس‌رامی‌شناختیم. وآن دو نسخه ونسخهٔ ولی‌الدین نیمهٔ اول‌کتاب تا حرف ش است. رك: دانش پژوه، میکروفیلمها، ج ۱ ص ۷۸۴ . فرهنگ قرآنی ۲۹ بابی البصائر فی‌الوجوه والنظائر که مرحوم آتش تألیف آن را در۶۵۰ حدس زده، در ۵۵۲ تألیف شده است. دکتر یحیی‌مهدوی، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات سال ۱۳ ش ۴ ص ۱۶۹.

فیه مافیه رابه‌نام او هدیه کرده‌است.

بامرگ پروانه (اول‌ربیع‌الاول ۶۷۶/۲ اوت۱۲۷۷) آسیای صغیر تحت‌سلطهٔ کامل مغولها قرارگرفت. نویسندگان آن عصر، این حادثه را آغاز روزگار ویرانی آسیای صغیر وتیره روزی ساکنان آن دیار شمرده‌اند[۱]. سوزوگدازی که در دیوان سیف فرغانی دربارهٔ وضع روم می‌خوانیم مربوط به‌همین سالهاست.

مؤلف روضة‌الکتّاب قصیدهٔ مؤثری در بارهٔ سپری شدن ایام قدرت پروانه و سایر امرای روم در۶۷۶ داردکه‌آن را دراینجا می‌آوریم[۲]:

پرسیدم از زمانه که این سروران روم
گویی کجا شدند و چه دیدند از جهان؟
من پارشان به‌غایت شهرت گذاشتم
و امروز نیست زیشان نه نام و نه نشان
پروانهٔ معظّم گویی کجا شده‌ست
کو آنهمه بزرگی وآن حشمت وتوان؟
کو آن سوار گشتن و آن اسب تاختن
وان سروران به‌طوع پس وپیش اودوان؟
کو آنهمه امارت وآن حکم و آن وقار
کو آنهمه خزاین و آن گنج بیکران؟
کو هیبتش که روم چنان گشته بود ازاو
کزگوشت میش گرگ فروبسته بددهان؟
کوآن سپه کشیدن وآیین وبرگ وساز
کوآنهمه فصاحت و آن لفظ وآن زبان؟
میران که صف زدندی بر درگهش پگاه
یك کس پدیدنیست ازایشان دراین زمان

۱ــ ابن‌بی‌بی: ص ۶۸۴. روضة‌الکتاب، چاپ‌علی‌سویم، آنکارا،ص۲۲۳. مسامرة‌الاخبار آقسرایی: ص ۱۱۶.

۲ــ روضة‌الکتاب: ص ۲۲۳ـ۲۲۷

هرجا که مفسدی و حرامی و دزد بود
از بیم تیغ او همه بودند ناتوان
رومی که پر خوارج و آشوب وفتنه بود
گشت از نهیب تیغش چون روضهٔ جنان
و امروز بازبین چو وجودش پدید نیست
چون دوزخی است پرشده ازمار و کژدمان
وان نایب[۱] یگانه که میر گزیده بود
گویی چگونه گشته‌ست از دیده‌ها نهان؟
کو آنهمه رزانت و آن حکم و آن ثبات
کو آنهمه بزرگی و آن جمله خان و مان؟
وان مالها که جمع همی کرد سالها
وان حلقهٔ غلامان و آیین و خاندان؟
بیچاره خواجه یونس[۲] گویی کجا شده‌ست
آن سرور یگانه و آن میر نوجوان؟
کو آنهمه تکبر و شاهی و عزّ و ناز
وان حکم درسواحل همچون قضا روان؟
مسکین بهاء دین[۳] که جوانی گزیده بود
چون از میان کار برون رفت ناگهان؟
کو آنهمه فصاحت و آن خطّ و آن سخن
کو آنهمه کفایت و آن جاه و آن مکان؟
آن طبل وبوق و کوس وعلمها کجا شدند
وان اژدها نگاشته برروی پرنیان؟

۱ــ امین‌الدین میکائیل نایب‌السلطنه؛ او از غلامان رومی نژاد سعدالدین ابوبکر مستوفی اردبیلی بود. رك: ابن‌بی‌بی ص۶۹۳ــ۶۹۵.
۲ــ ملك‌السواحل خواجه یونس.
۳ــ ملك‌السواحل امیر بهاءالدین محمد.

دو پور صاحب[1] ازچه سبب رو کشیده‌اند
کز هر دونام نیست درین دهرجان ستان؟

آن رزم و بزم کو و غلامان همچو ماه
آن جامه‌های فاخر و آن گنج شایگان؟

وان تاج گیو[2] نیز که چون شیرشرزه بود
آواز او بریده شد از جمع دوستان

کو آن سپه کشیدن و آن سبلت و بروت
وان یوزوباز وطنطنه وان گرز و آن‌سنان؟

ابن الخطیر کو شرف‌الدین[3] که رفعتش
بگذشته بود و برشده تا فرق فرقدان؟

جایی رسیده بود که از غایت علو
پنداشت زیر رتبت او رفت آسمان

بگلربگ زمانه و صاحبقران روم
میران به‌پیش حضرت او همچو کودکان

وانگه برادرش که ضیادین[4] بدش لقب
آن شیر با شهامت و آن میر کاردان

گفتی که جمله مست شراب اجل شدند
وز مجلس حیات برفتند برکران

یکچندشان مراد جهان در کنار بود
و آخر به‌زور رخت ببستند ازجهان

---

۱ـ دو فرزند صاحب فخرالدین علی وزیر سلجوقیان روم به‌نامهای تاج‌الدین حسین ونصرت‌الدین حسن.

۲ـ تاج‌الدین گیو ازدانشمندیان که به‌وسیله ضیاءالدین محمودبن خطیر کشته شد.

۳ـ شرف‌الدین مسعودبن خطیر.

۴ـ ضیاءالدین محمود بن خطیر.

چونین نهاده‌اند اساس جهانیان
در دهر هیچ کس نتوان یافت جاودان
بودند پیش از ایشان میران کامگار
شاهان با تکبر و با لشکری گران
روی زمین گرفته و فرمانروا شده
بر مالدار و مفلس و بر پیر و بر جوان
لیکن چورخت مرگ برایشان گشاده‌شد
جمله نگون شدند از آن تخت خسروان
با تیر مرگ هیچ سپر دستگیر نیست
با تیغ مرگ جوشن و خفتان کند زیان

### ستیز رومیان با خراسانیان

دریك جامعهٔ متشکل از اقوام مختلف با فرهنگهای گونه‌گون وجود رقابتها ودلتنگیهاوناخشنودیهاطبیعی است. گفته‌ایم که درآن‌قرنها درآسیای صغیر گروههای مختلفی می‌زیستند و هرجماعتی فرهنگ خاص خود را داشتند. رومیان اکثریت ساکنان بومی، اتباع سابق روم شرقی خودرا صاحبان اصلی سرزمین می‌شمردند. ارمنیان ازقرنها پیش درنواحی شرقی سکونت داشتند. ایرانیان بارها دسته دسته از مقابل موجهای پی در پی ظلم و کشتار بیگانه به‌آن سرزمین رفته بودند و کارهای مهم دیوانی را به‌دست گرفته بودند. قبایل مختلف ترك هم مثل ایرانیان مهاجران نورسیده بودند که زندگی چادرنشینی داشتند. دراین جماعات گونه‌گون هرکس در خانه‌وخانواده به‌زبان مادری سخن می‌گفت، جزاینکه زبان‌دیوانی‌ووسیلهٔ تفاهم عمومی زبان فارسی بود.

یك بار هم لشکریان جلال‌الدین خوارزمشاه در فرار ازمقابل تاتار به‌آسیای صغیر رفته بودند. کیقباد اول آنان را درارزنجان و ارزروم سکنی داد. درحوادث بعدی پای این گروهها به‌نام «خوارزمیه» در نواحی دیگر روم هم در میان است.

ونیز درکشمکشهای داخلی سخن ازتاجیکها (= غیرترکها) می‌رودکه شایدهمینها یا سایرایرانیان مهاجرباشند.

در دورهٔ قدرت سلجوقیان که عزل ونصبها به‌ارادهٔ سلطان بسته بود، اگر چه رقابتها و توطئه‌ها و دسته‌بندیها بارها موجب نابودی وزیری یا امیری یاگروهی از دیوانیان می گردید، اما این حوادث فقط در سرنوشت افراد طبقهٔ بالا اثر داشت و تمرکز نسبی حکومت مانع از آن بودکه در توده‌های مردم اثر بگذارد وبه‌صورت عناد و ستیز قومی درآید.

بعد از اواسط قرن هفتم که قدرت سلطنت ضعیف شد، کوشش وزیران و سرداران براین بودکه با یافتن هوادارانی از توده‌های مردم پایه‌های قدرت خود را محکم‌ترکنند و از این راه موانع موجود در راه خودرا از میان بردارند. و چنین بودکه پروانهٔ دیلمی موجبات قتل پادشاه سلجوقی را فراهم‌کرد و پسر دوسالهٔ اورا برجایش نشانید.

این را گفته‌ایم که در دیار روم زبان رسمی فارسی بود، و شرط رسیدن به مقامات عالی دیوانی‌تسلط براین زبان بود. پیش از این پادشاهان سلجوقی شاعران و دانشمندان ایرانی را به روم فرامی‌خواندند وکارهای مهم دیوانی را به آنان می‌سپردند. اما این نکته را هم باید گفت‌که اگر در آغاز کار زبان و فرهنگ ایرانی اختصاص به‌ایرانیان داشت به‌تدریج زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی دیوانی جای خودرا بیشتربازمی کرد. تا درقرن هفتم کاربه‌جایی رسیده بودکه عده‌ای از ترکان‌مثل خود پادشاهان سلجوقی، ونیز گروهی ازرومیان بومی مسلمان شده، فرهنگ ایرانی یافته بودند و شعر فارسی می گفتند وکتاب فارسی می‌نوشتند.

دربارهٔ یك نمونه ازاین رومیان ابن بی‌بی درتاریخ خود شرحی دارد:

«... امیر شمس‌الدین خاص اغز اگر چه غلام رومی نژاد بود ولکن به‌فضل وافر و عبارت محبوب وخط خوب وبلاغت‌کامل وصنعت دبیری نظیر خود نداشت... زایران و شاعران و علما و مذکران در عهد او برسر گنج شایگان ونعمت رایگان بودندی. لطف طبع برذات کریمش مستولی و جزالت الفاظ و عذوبت بیان خاطر وقاد او را منقاد. رساله‌ای

در مناظرهٔ چنگ و شراب انشا کرده است...»[۱].

چنین می‌نماید که با گذشت زمان سه دسته دیوانیان و دانشمندان فارسی‌نویس به‌وجود آمده بودند: یکی آنهایی که تازه از ایران رسیده بودند و به‌یکی از شهرهای ایران نسبت داشتند. دوم آنهایی که یکی دو نسل پیش، پدران شان به‌روم رسیده و در یکی از شهرها ساکن شده بودند و فرزندان آنها (مثل خاندان مولوی) فرهنگ ایرانی خانوادگی خود را حفظ کرده بودند و اینک منسوب به‌یکی از شهرهای روم بودند. سوم بومیانی که مسلمان شده و زبان فارسی را آموخته بودند.

سیف فرغانی که خود از تازه رسیدگان بود، در قصیده‌ای که ظاهراً خطاب به‌پادشاه سلجوقی است تعبیر «رومیان» را به‌معنی اعم دربارهٔ کلیهٔ ساکنان روم به کار برده است:

| | |
|---|---|
| خسروا خلق در ضمان تو اند | طالب سایهٔ امان تو اند |
| ظلمها می‌رود بر اهل زمان | زین عوانان که درضمان تو اند |
| هیچ کس را نماند آسایش | تا چنین ناکسان کسان تو اند |
| رومیان همچو گوسفند از گرگ | همه‌در زحمت‌از سگان‌تو اند... |

ازقصیده‌ای که از گوینده‌ای به‌نام مهذب قیصریه‌ای دردست داریم برمی‌آید که در هرصورت میان تازه‌آمدگان از یک طرف، و بومیان و بومی‌شدگان ازطرف دیگر ستیز و رقابتی در میان بوده است. این قصیدهٔ ۴۳ بیتی در مجموعهٔ منشآتی ضبط است که در اواخر قرن هفتم درآقسرای ترتیب یافته است[۲].

مهذب قیصریه‌ای در نکوهش خراسانیان می‌گوید که همه «پارسی شکل ترکمان آسا» هستند و «خون مشتی ضعیف رومی» را مثل حلوا می‌خورند و لاف و گزاف شان این است که در دیار خود مال و جاه داشته‌ایم. از این قصیده چنین برمی‌آید که ایرانیان به‌عنوان صاحبان فرهنگ برتر موقعیت ممتازی داشته‌اند و

---

۱ــ ابن بی بی: ص ۶ــ۵۵۵. مختصر تاریخ ابن بی بی: ص ۲۵۵.

۲ــ مجموعهٔ منشآت خطی ازقرن هفتم که متعلق به‌مرحوم حاج حسین‌آقا نخجوانی بوده، و اینک باید در کتابخانهٔ ملی تبریزموجود باشد. عکسی از آن دراختیار من است. این قصیده از صفحهٔ ۲۴۶ مجموعه نقل شده است.

رومیان نومسلمان این را برنمی‌تافتند.

قصیدهٔ مهذب قیصریه‌ای از نظر شعری نظمی زیر متوسط است و تعبیرات محاورات عامه چون: بغراخانی، چغندروا، گزر، شلم (شلغم) ودشنامها، نشان می‌دهد که گوینده ازعوام مردم بوده ولی چون آیینه‌ای ازبگومگوها، ووضع اجتماعی آن روزگار است، و درج آن در یك مجموعهٔ معتبر می‌رساند که زبان حال بسیاری از ساکنان غیر ایرانی دیار روم بوده، ابیاتی ازآن را می‌آوریم:

ای خراسانیان بی سرو پا — چند باشد بلا و جور شما؟
نه شما را حیا بود نه کرم — نه شما را وفا بود، نه صفا
خون مشتی ضعیف رومی را — به‌غرض می‌خورید چون حلوا
وه که برگشته باد آن بروبوم — آه بر کنده باد آن مأوا
هرکه آنجاست کورومار وضعیف — چون بدینجا رسید شد اژدرها
وانکه گوید که میر میرانم — هست حمّال یا بود سقّا
و آنکه گوید که شاه ایرانم — در هری گلخنی بود یا گدا
لغتی بس بزرگتان باشد — گزر الملك الغ بیتکچی آغا
روز جشن بزرگتان سره آش — بغرَخانی[1] است یا چغندروا
گر زیاده خوریت یا اندك — هیچ کس را نمی‌زنید صلا
همه لافی، که در دیار خودیم — این یکی والی، آن دگر والا
مال و میراث ماندهٔ پدران — هست ما را به کیل و گردونها
همه آنجا ودیعت است و معدّ — نزد مرد امین و پا بر جا
لیك ما برهوای شهوت و لوت — آمدیم از مقام خود اینجا
همه بیگ‌اند یا که خر بنده — یا حواله به پیر یا بر با
... خر در کف وفشانده بروت — که منم چاوش در دارا
باز از ده نُه از شما باشد — رافضی یا مباحی یا ترسا
همه جلاد رنگ ملحد وش — همه خونخوار ظالم بد را
نه به دَه می‌دهید هجده به‌بیست — دستگاه شما بود زینجا

۱ــ بغراخانی: نوعی آش که مخترع آن بغراخان پادشاه خوارزم بوده (رشیدی).

احمدو نام یوسف بدرو همه بدگوی و نحس بد سیما
اردشیران ابن محمودان قلتبانان . . . غرها
همه تان را لقب سپهسالار سبلت آراسته ستره قفا
خنجر اندر میان چماق به‌دست از پی اقچه‌ای دو سه، پویا
«زن جلب اقچه زیر و زر فاده ورنه آویزم از دولنگ تورا»
خود یکی بر صلاح ناید نیز از وضیع و شریف‌تان اصلا
از میانه دو نیم باید کرد همه تان را به شرع و استفتا
وانگهی باچنین خصایل خوب نامتان از شهی نشد تنها
یا گزر شاه یا شلمشاه است یا بریداد یا برو دادا
بر سر باده نیز لاف‌زنان در سگی خانه یا به قحبه‌سرا
با لب کژ حکایت بسته پارسی شکل و ترکمان آسا
ور مصافی شود ز نا گاهی همه تان را کنند دو ترك هبا
ای مهذب مگو توهمچو سگان شعر مردار می کنی بخدا
که ز طوسی سگ مجوسی به این‌سخن را صواب دان نه‌خطا

تصور می کنم مراد گوینده از خراسانیان کسانی هستند که در آن روزها تازه ازشرق ایران به‌روم رفته بوده‌اند. برعکس، وضع ایرانیانی که از یکی دوقرن پیش مهاجرت کرده و در آن سرزمین ریشه انداخته و با مردم بومی جوشیده بوده‌اند، و شاید خود مهذب قیصریه‌ای نیز از میان چنان خانواده‌هایی برخاسته بود، خارج از اوصاف مورد نکوهش شاعر است.

مؤید این حدس عبارتی است که آقسرایی ازقول پروانهٔ دیلمی آورده است. وقتی که پروانه مورد خشم اباقا قرار گرفته و به‌اردوی او احضار شده بود، چون از ارزنجان گذر می کرد عده‌ای او را دعا می کردند ودلداری می‌دادند. پروانه گفت: «... بعد از این خراسانیان در این ملك خواهند درآمدن. به‌وجود خراسانی ما را این زندگانی چه فایده دهد؟»[۱]. مراد پروانه از خراسانیان مأموران ایلخانان مغول بودند که در آن سالها از ایران به‌روم فرستاده می‌شدند.

۱ــ مسامرة الاخبار: ۱۱۷.

از طرف دیگر امروزهم درترکیه تعبیری هست که سابقاً در آرامگاه مولوی بر مزاری‌نمادین نقش بسته بوده[1] ودر فارسی آن را «خراسانیان»، «اهل خراسان»، «رجال‌خراسان»، «واصلان خراسان» ترجمه‌کرده‌اند. اگر استنباطی که ازخراسانیان درقصیدهٔ مهذب قیصریه‌ای کردیم صحیح باشد، آن تعبیرترکی را هم باید «عارفان ایران» ترجمه‌کرد.

آخرین‌نکته دربارهٔ این‌نکوهش‌نامه این‌حدس است که‌کینه‌ها بیشترمتوجه آن گروه از ایرانیان بوده که در سیل وطوفان مغول، هست و نیست خود را برباد داده و جان خود را برداشته به‌روم پناه برده بودند، و زبان حال‌شان مثل نجم دایهٔ رازی این بود که : « به‌چنین واقعهٔ هایل و مصیبت عام... از وطن به‌غربت افتاده است، و از مسرت به‌کربت، و از کثرت به‌قلت، و از جمعیت به تفرقت...، و از مذلت به ذلت»[2].

به‌هرحال نکوهش نامهٔ مهذب قیصریه‌ای نمونه‌ای از احساسات رومی‌تباران یا رومی‌شد گان است. اما این خشم و ناخشنودی از موقع برتر ایرانیان و رسمیت زبان آنان انحصار به‌رومیان نداشت. شاید همهٔ ساکنان درس نخواندهٔ فارسی نیاموختهٔ آن دیار از جمله ترکمنان‌کوچ نشین چنین احساسی داشتند.

## قیام ترکمنها و نخستین توجه به‌زبان ترکی

با چیرگی ایلخانان و ضعف خاندان سلجوقی، امن و آسایش از دیار روم رخت بربست و شورشها و آشوبهایی در هرگوشه وکنار برخاست. از آن جمله محمد قرامان‌که از ترکمنها بود و به‌راهزنی روزگار می گذرانید، جوانی را یافت که ادعا می کردشاهزاده غیاث‌الدین سیاوش وپسر کیکاوس دوم است. محمدقرامان به‌نام حمایت از او قیام‌کرد. نویسند گان‌آن عصر این مدعی شاهزاد گی‌را «جِمری» (یعنی خسیس و مسکین) نامیده‌اند. ترکمنها در اواخر سال ۶۷۶ قونیه را گرفتند و

1 - Horasan Erenleri.

۲- مرصاد العباد: ص ۵۴۶.

آتش زدند و قتل و غارت بسیار کردند و جمری را بر تخت نشاندند. سر انجام کیخسرو سوم ترکمنها را شکست داد. محمد قرامان کشته شد و جمری را پوست کندند و پوستش را باکاد انباشتند و سوار دراز گوشی کردند و در شهرها گردانیدند وشورش پایان یافت[۱].

آنچه در این واقعه با بحث ما ارتباط دارد این است که ابن بی‌بی می گوید وقتی که جمری را با آیین رسمی برتخت نشانیدند «قرار چنان نهادند که هیچ کس بعد الیوم در دیوان و درگاه و بارگاه و مجلس و میدان جز به‌زبان ترکی سخن نگوید»[۲].

نویسندگان ترك طبیعی است که این حادثه را به‌عنوان آغاز رسمیت زبان ترکی مورد ستایش قرار داده‌اند. حتی روزی را به‌عنوان یاد بود آن حادثه تعیین کرده‌اند ودر آن روزمراسمی به‌عنوان جشن‌زبان‌ترکی برگزار می‌کنند. اما درمتون نظم و نثر آن دوره از جمله در تاریخ ابن بی‌بی و مسامرة الاخبار و روضة الکتاب ابوبکر بن زکی قونیوی و خاموش نامهٔ منظوم یوسفی[۳] از شورش محمد قرامان و جمری با بدبینی تمام یاد شده است:

در اینجا به‌عنوان نمونه، خلاصه‌ای از نظر آقسرایی را می‌خوانیم:

«خروج جِمری لعین... جمری اززمرهٔ اراذل الناس خروج کرد و به خوارج اتراك پیوست... سودای سلطنت روم دردماغ او بیضه نهاد. طلبکاری خاتم سلیمان نمود، کلاغی اندیشهٔ صولت عقاب در دل گرفت، موشی به‌قصد آشیانهٔ شیر کمر برمیان بست. اتراك خود بی‌دف در رقص بودند و بی‌می بدمستی می کردند، چون دست‌انگاز فتنه به‌دست آوردند پای افزارحیلت راست کردند. زمرهٔ خسیس طبع کوتاه نظر براو مجتمع شدند. آتش فتنهٔ اتراك به‌وجود آن مخذول شعله برآورد... آن مخذول دار الملك قونیه که مستقرقدیم سلطنت است مقرمملکت خود کرد، وچون

۱ــ ابن بی‌بی: ص۶۸۶ــ۷۰۱ و ۸۲۵ و ۷۲۵ــ۷۳۱. مختصر تاریخ ابن بی‌بی: ۳۲۱ــ۳۳۴. مسامرة الاخبار: ۱۲۶ــ۱۳۳

۲ــ ابن بی‌بی: ص ۶۹۶. مختصر ابن بی‌بی: ۳۲۶.

دیو دون برتخت سلیمانی نشست و خطبه به‌نام او خواندند و سکه به‌نام آن سگ زدند... پنداری که شهرقونیه سفینه‌ای بود که برسر آن بحرفتنه از موج شورانگیز اتراك بشکست... عرصهٔ روم بکلی از ارکان دولت خالی ماند. بیشتر بنا های عالی گردون فرسای خراب شد...

آن مصر مملکت که تودیدی خراب شد
وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد»[1].

آقسرایی می‌گوید در فتحنامه‌ای که بعد از سرکوبی شورش به اطراف فرستادند این عبارت آمده بود: «خون حسین یعنی اولادصاحب شرع ازیزید وشمر شوم خواسته شد»[2].

ابوبکر قونیوی نامه‌ای دارد با این عنوان: « این تهنیت به‌حضرت بزرگی اِصدار افتاد ، در باب انهزام لشکر جمری و پراگنده گشتن جمعیت ترکمانان و خوارج بی‌دین»[3]. همو قصیده‌ای تازی درتهنیت شمس‌الدین جوینی در شکست و کشته شدن جمری سروده و درپایان کتاب خودآورده است[4].

دولت سلجوقی و دیوانیان آنها، حامی زبان و فرهنگ ایرانی بودند و شهرنشینان که با این زبان و فرهنگ خوگرفته بودند ازآنان حمایت می‌کردند. در مقابل ترکمنها که غالب آنها زندگی چادرنشینی داشتند به‌طور طبیعی طالب‌زبان خود بودند[5].

باشکست شورش جمری ماجرا پایان نیافت. هرچه دولت سلجوقی‌ضعیف‌تر می‌شد امرای ترکمان بیشتر قوت می‌یافتند و بدین ترتیب امیرنشینهای مستقل در نواحی مختلف آسیای صغیر به‌وجودآمد و از میان آنها سرانجام دولت عثمانی به صورت امپراطوری مقتدر فراگیری تشکیل شد.

---

۱ــ مسامرة الاخبار ۱۲۳ــ۱۲۵.
۲ــ همانجا: ص ۱۳۲.
۳ــ روضة‌الکتاب، چاپ علی‌سویم، آنکارا: ص ۵۶ــ۶۰.
۴ــ همانجا: ص ۲۱۷ــ۲۲۴.
۵ــ مقدمهٔ عثمان توران برمسامرة الاخبار آقسرایی: ص۳۳.

# ٦

## مولوی و ادبیات مولویه

مولوی[1] تابناک‌ترین چهرهٔ زبان و ادب و فرهنگ ایرانی در عصر ایلخانان در دیار روم است. آفتاب درخشانی است که بعداز او هم قرنها ستارگانی از او نور گرفته وخانقاهها و محافل دوستداران فرهنگ ایرانی را روشن نگاه داشته‌اند.

دربارهٔ مولوی کتابها و مقاله‌های فراوانی نوشته شده که آنهمه مخصوصاً تحقیقات استادان زنده‌یاد علامه بدیع‌الزمان فروزانفر در ایران و استاد عبدالباقی گلپنارلی درترکیه ما را از بحث مفصل بی‌نیاز می کند.

پیش‌ازاین دربیان وضع فرهنگی واجتماعی روم هم مطالبی دربارهٔ او گفتیم. تنها یك نکته را باید در اینجا روشن کنیم که اقامت مولوی درقونیه پایتخت سلطان کیقباد اول سبب شده که تذکره‌نویسان و محققان متأخرمیان مولوی یاپدرش باآن پادشاه ارتباط نزدیکی تصور نمایند. حتی افلاکی در مناقب‌العارفین خود که مثل هرمریدی به‌قصد بالابردن مقام پیرومراد خود افسانه‌های بی‌اساسی سرهم کرده است

---

۱ ــ مولوی را ترکها مِولانا (به‌کسرمیم) می‌نامند و دربرخی ترجمه‌ها به‌فارسی نیز بدان صورت نقل شده است. ولی از آنجاکه درطی قرنها نام این شاعرعارف درکتابهای فارسی به‌صورت مولوی آمده، ودرقرن اخیر مؤسسات متعددی در ایران از دبیرستانها و دبستانها وتالارها و خیابانها به‌این نام نامیده شده، بهتراین است که ما او را به‌همان نام‌آشنای مولوی بنامیم. بعضیها هم به‌تقلید اروپاییها (که ظاهراً از هندیها گرفته‌اند) تعبیر رومی را دربارهٔ او به‌کار می‌برند که آن هم نامناسب است.

روایت می‌کنند که روزی کیقباد بهاءولد پدر مولوی را دعوت کرد و در حضور جمع شیوخ و ارکان دولت پیشنهاد سلطنت به‌او کرد و گفت:

«... ای پادشاه دین من بنده‌ام. بعدالیوم می‌خواهم که سوباشی تو باشم وحضرت مولانا سلطانی کنند. چه‌سلطنت ظاهروباطن ازقدیم‌العهد از آن شماست. همچنان حضرت بهاءولد از حد بیرون عنایتها فرموده، چشمهای سلطان‌را قُبله‌ها داد... فرمود که ای مَلِكِ مَلَك سیرت ملکدار، یقینت بادکه ملك دنیا وآخرت را از آن خود کردی. سلطان به‌رغبت و ایقان تمام برخاست ومرید شد، و به‌موافقت پادشاه جمیع خواص وسپاه مرید شدند...»[۱].

واقعه‌ای به‌این اهمیت را، اگر اتفاق افتاده، چرا ابن بی‌بی و دیگر تاریخ - نویسان نادیده گرفته‌اند؟

چنین روایاتی افسانه‌سرایی است. زیرا همانطورکه پیش از این گفتیم در دورهٔ کیقباد اول [۶۱۶ – ۶۳۴] هنوز تصوف درديار روم رواج ورونقی نیافته بود. وانگهی بهاء ولد پدر مولوی هم، عارفی ازنوع موگلوی که خانقاه ومریدان فراوان داشته باشد نبود (خود مولوی هم مدرسه داشت نه خانقاه) بهاء ولد از عالمان دین بود و به‌تدریس فقه وعلوم دین می‌پرداخت و گاهی هم وعظ می‌کرد.

پدر مولوی که مقارن با هجوم مغول، از بیم و هراس بلخ را ترك کرده بود، از راه بغداد و مکه راهی روم شد وسالیانی در ارزنجان وملطیه و لارنده گذرانید و سرانجام درفاصلهٔ سالهای ۶۱۸ – ۶۲۸ به‌قونیه رفت[۲]. اما در متون آن عصرحتی اشاره‌ای‌هم به‌ورود اوبه‌قونیه نشده است، درحالی که سفرشهاب‌الدین‌عمرسهروردی با آب وتاب نقل‌شده است[۳]. به‌این علت که سهروردی به‌سفارت ازطرف خلیفهٔ بغداد به‌نزد سلطان کیقباد رفته بوده است. این را هم گفته‌ایم که نجم رازی بااینکه مرصاد- العباد خود را به‌سلطان کیقباد تقدیم کرد به‌قدر انتظارخود حسن استقبال ندید. کیقباد

۱– مناقب‌العارفین افلاکی: ص ۳۰.

۲– فروزانفر، رسالهٔ‌زندگانی جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی:ص ۲۳ – ۲۴.

۳– ابن بی‌بی، الاوامرالعلائیه: ص ۲۲۹ – ۲۳۵.

حامی شعروادب بود، اما ظاهراً باتصوف میانه‌ای نداشت.

دربارهٔ ورود بهاءولد به‌قونیه ورفتار سلطان بااو که او را به‌قونیه فراخوانده، یا در ورود او به‌پیشوازش رفته و خود و ارکان دولتش مرید او شده‌اند، روایتهای متناقض ومتضادی در آثارمولویه هست وهمین تناقضها دلیل ساختگی بودن آنهاست. صحیح‌ترهمان است که سلطان ولد درولدنامه گفته است که او بی‌خبروارد قونیه شد. این هم که می گوید بعداز مدتی که مورد توجه مردم قرار گرفت سلطان به‌او ارادت یافت، بازهم جای تأمل است.

درهنگام وفات بهاءولد در۶۲۸، مولوی جوانی ۲۴ ساله بود. بعدازتحصیل درقونیه وحلب وشام به‌قونیه باز گشت وکار پدر ونیاکان خود را پیشه کرد: «مثل درس گفتن وتذکیر و وعظ گفتن و زهد وعمل ورزیدن»[1]. مولوی درآن سالها هنوزشعر نمی‌سرود. عرفانش هم آرام و بیسروصدا بود، از نوع آنچه در معارف بهاءولد، مجموعهٔ سخنان پدرش، یا معارف برهان محقق‌ترمذی استادش می‌بینیم.

آنچه همه نوشته‌اند و جای تردیدی باقی نمانده، این است که شاعری و شوریدگی او و آفرینش اینهمه اشعارشورانگیز وجذب آنهمه مریدان وسرسپردگان وپایه ریزی طریقتی که به‌نام اومعروف شده، درسی‌سالهٔ آخرزندگی، وبعداز دیدار با شمس تبریزی درسال ۶۴۲ بوده، وبیت سعدی مصداق حال او نیزهست:

همه قبیلهٔ من عالمان دین بودند      مرا معلم عشق‌توشاعری آموخت

دربارهٔ دیدارمولوی وشمس تبریزی روایتها وافسانه‌های رنگارنگی بیان شده است. اینهمه اختلاف در روایتها برای چیست؟

تصورمی‌شود اینهمه از آنجاست که کسی باورنمی کرده است که چنان عالمی ناگهان احوالش بدانسان دگرگون شود وشاعری وسماع وسرمستی وبیقراری ووجد وشوروحال پیش گیرد.

هرچه بود زمانه عوض شده بود. کاروانهای عارفان وصوفیان نوبنو ازایران رسیده بودند. بذری هم که صوفیان نسل پیش افشانده بودند اینك به‌بار نشسته بود. حالا دیگر، دیار روم خاصه قونیه پذیرای تصوف بود.

۱ ــ فیه مافیه، چاپ فروزانفر: ص ۷۳.

پیش‌از این گفتیم که خبر ورود پدر مولوی به‌قونیه درهیچ یك از تاریخهای آن عصر ذکرنشده است. اما ذکرمولوی را مؤلف مسامرةالاخبار جزو اصحاب طریقت دورهٔ کیخسروسوم [۶۶۶ - ۶۸۲] آورده است[۱]. صحیح همین است، دورهٔ ارشاد وشاعری مولوی درست در سالهایی است که آسیای صغیر در قلمرو ایلخانان ایران درآمده‌بوده‌و کیخسروسوم باشرکت‌برادران خود فقط‌نامی‌ازسلطنت داشتند.

جوش وخروش دریای طبع مولوی از وجود شمس مایه گرفته بود و بیشتر غزلهای خود را به‌نام او و به‌یاد اوسروده است. بعداز ناپدید شدن شمس ونومیدی از بازیافتن او، در ۶۴۷ نظرعنایت خود را متوجه صلاح‌الدین فریدون زرکوب قونیوی کرد و یاران را به‌پیروی از او مأمور ساخت. در مقطع ۷۱ غزل نام او را آورده است. صلاح‌الدین تا ۶۵۷ که درگذشت، جانشین مولوی بود. جنازهٔ صلاح‌الدین را به‌رسم شادی و سرور، چرخ زنان و سماع کنان تشییع کردند و به‌خاك سپردند[۲]. پس‌از او،مولوی حسام‌الدین‌چلبی را جانشین خود قرارداد. خاندان حسام‌الدین از ارمیه مهاجرت کرده و در قونیه ساکن شده‌بودند و او در ۶۲۲ در قونیه به‌دنیا آمده بود. صحبت چلبی شور وحال تازه‌ای به‌مولوی داد، ومولوی شش دفتر مثنوی را به‌خواهش اوسرود.

مثنوی مولوی و دیوان‌کبیر او معروف به‌کلیات شمس شاهکارهای جاودان شعروادب وفرهنگ واندیشهٔ ایرانی است. سه اثرمنثورش فیه مافیه، مجالس سبعه، ومکتوبات‌آن بزرگ هم‌ازفوائد فراوانی‌سرشار است. دربارهٔ این آثارعزیز بحثهای فراوانی‌رفته وناگفته‌های بسیاری هم هست که این‌مختصر گنجایش بیان‌آنها را ندارد.

فقط ذکر این نکته در اینجا لازم است که ارزش والایی که ما امروز برای مولوی قائل هستیم به‌اعتبارآثار اوست. اما پیروانش، جماعت مولویه برای او شخصیتی خارق‌العاده قائل بودند. و این شخصیت بعداز وفات او با خیالبافیها و افسانه پردازیهای مریدان شیفته دل ساده اندیشی مثل افلاکی مؤلف مناقب‌العارفین تکوین یافته است، به‌همانسان که درمقامات هریك از دیگر پیران طریقت هم نظایر

---

۱ ــ مسامرةالاخبار آقسرایی: ص ۹۱.

۲ ــ رسالهٔ فروزانفر: ص ۱۰۱.

آن را می‌بینیم.

با این اشاره می‌خواهم بگویم روایات افلاکی دربارهٔ نفوذ مولوی و خاندانش، و سرسپردگی پادشاهان و رجال دولت سلجوقی به‌آنان که مورد قبول محققان قرار گرفته، باید مورد تأمل و تردید قرار گیرد. گفتم و تکرار می‌کنم که دورهٔ شاعری و ارشاد مولوی منحصر به‌سالهای اواخر عمر او بوده، شهرت و نفوذ عظیم او هم بعدازوفات او حاصل شده، و در نوشته‌های معاصرانش منعکس نیست. چنانکه سیف فرغانی که خود صوفی و مقیم روم بوده، و از راه دور قصایدی در مدح سعدی می‌سروده و برای او به‌شیراز می‌فرستاده از مولوی نامی نمی‌برد، در آثار نظم و نثر آن عصر هم نامی از او نیست. تنها آقسرایی در مسامرةالاخبار ضمن سایر پیران طریقت ذکری هم از او می‌کند.

پس آن آفتاب فضیلت و معنی، بعدازغروب حیات مادی خود آغاز نورافشانی کرده، و انوار زبان و اندیشه و فرهنگ ایرانی را بردیار روم و بتدریج برسراسر عالم تابانیده است.

تأثیر عظیم اندیشه و آثار مولوی درادامهٔ رواج زبان و شعرفارسی و فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر وسایرمتصرفات عثمانی، به‌درجه‌ای ازاهمیت است که کتابها باید دربارهٔ آن نوشته شود و ازجنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد.

پیش از آن، حامی زبان فارسی دربار سلجوقیان روم در قونیه،و شاهزادگان آن خاندان و وزیران و رجال و دیوانیان ایرانی آنها در دیگر شهرهای روم بودند. با فروریختن پایه‌های سلطنت آن خاندان، طبیعی بود که زبان فارسی ارزش واعتبار خود را از دست بدهد. اما شعر مولوی و طریقت مولوی و خانقاههای مولویه، به‌هرصورت موجب بقای زبان فارسی در آن دیار و گسترش آن درنواحی خارج از روم شد. چون مثنوی و غزلهای مولوی به‌فارسی سروده شده، زبان فارسی برای درویشان طریقت مولوی به‌صورت زبان مقدس درآمد.

اگر استقرار سلجوقیان را درآسیای صغیرمقدمه رواج و گسترش زبان و ادبیات فارسی درآن سامان بدانیم، تأسیس طریقت مولویه مکمل آن بوده است. زبان فارسی درقرن ششم و هفتم اختصاص به‌شاعران و وزیران ومستوفیان ومنشیان

وکارگزاران حکومت داشت. این بارازطریق خانقاههای مولویه بهمیان طبقات مردم راه‌گشود. به‌همان سان‌که در درگاه پادشاهان شاهنامه‌خوانهایی بودند، که با شاهنامه‌خوانی جلال و شکوه دربار را تکمیل می‌کردند، در خانقاهها و مجامع و محافل درویشان هم سنت این بودکه‌کسانی به‌نام مثنوی‌خوان با خواندن اشعار مولوی صاحبدلان را ذوق وحال می‌بخشیدند و وقت آنان را خوش می‌کردند. رسم‌مثنوی‌خوانی تاسال ۱۳۰۴ شمسی که «مولوی‌خانه»ها بسته شد[1] ادامه داشت. مولویخانه‌ها مراکز فرهنگ ایرانی بود، مثلاً همه ساله درآنها نوروز را جشن می‌گرفتند[2].

امروز هم وقتی که ایرانی درآرامگاه مولوی در قونیه آنهمه شعرو عبارت فارسی را بردرودیوار می‌بیند، خویشتن را درمحیط آشنا ودر دیاریاران می‌یابد. در طریقت مولویه وآداب ورسوم وسنن خاص آن، بیشترتعبیرات واصطلاحات فارسی است. دراینجا چند نمونه از آن اصطلاحات را می‌آوریم:

| | |
|---|---|
| آستان | درگاه مولوی و آرامگاه او |
| آتشباز | آشپز، مطبخی |
| آیین | اشعاری که درمراسم سماع می‌خواندند |
| آیین‌خوان | خوانندگان آیین |
| برگ‌سبز = نیاز | نذری که مولویان به‌درگاه مولانا می‌آورند |
| جان | خطاب درویشان به‌یکدیگر |
| چله | عبادت خاص چهل روزه |
| دم | وقت |
| درگاه | اقامتگاه شیخ |
| دستار | عمامه |
| دسته‌گل | نوعی پیراهن |
| دستور | اجازه (مخفف دستوری) |
| خاموشان | مردگان، گورستان |

۱ ــ طبق فرمان ۲ سپتامبر ۱۹۲۵ آتاترک.
۲ ــ خان ملك ساسانی. یادبودهای سفر استانبول: ص ۱۷۵.

| | |
|---|---|
| خاموشخانه | گورستان |
| شب عُرس | شب وفات مولوی که درهمهٔ درگاهها سماع برقرار می‌شد |
| سماع | رقص دسته جمعی که با آهنگ خاص درشبهای جمعه اجرا می‌شد و اینك همه‌ساله در ۲۲ آذرماه به‌یادبود سال وفات او اجرا می‌شود |
| تنوره | لباس بی‌آستین و بی‌یقهٔ مخصوص سماع |
| تیغ‌بند | کمربند خاص سماع |
| مطربان | اجراکنندگان موسیقی مولویه |
| مطربخانه | محل اجرای آن موسیقی |
| نی‌زن | کسی که سازسنتی مولویه «نی» را می‌نوازد |
| پوست | مقام معنوی |
| پوست‌نشین | شیخ صاحب مقام |
| مثنوی خوان | کسی که شغل‌خواندن مثنوی دارد |
| هفت سلام | هفت آیه که درمراسم نوروز می‌خوانند |
| عشق و نیاز | تعبیری بود به‌جای سلام |
| مهمان | واردین غیردرویشان مولویه |
| نونیاز | درویشان نوسفر |

زندگی و عبادت مولویه سراسرشعربود. شعرفارسی: درغم وشادی، درسوگ وعروسی، درسفرومهمانی، هم‌آواز ابیاتی ازمولوی می‌خواندند که آن را گلبانگ می‌نامیدند.

مثلا به‌هنگام سفرعزیزان و وداع یاران این گلبانگ را سرمی‌دادند:

بده مرا تو خدایا دراین خجسته سفر

هزار نصرت و شادی هزار فتح وظفر

برسرخاك عزیزان بدین گلبانگ اشك می‌ریختند:

ای ز هجران فراقت آسمان بگریسته
دل میان خون نشسته عقل وجان بگریسته

درشبهای عروسی بدین گلبانگ بزم خود را پراز شور وشادمانی می کردند:

بادا مبارك برجهان سور وعروسیهای ما
سور وعروسی را خدا ببرید بربالای ما

یا این گلبانگ را می‌زدند:

پیشترآ پیشترآ جان من    پیك در حضرت سلطان من

برسفرهٔ مهمانی بدین گلبانگ دست به‌طعام می بردند:

ما صوفیان راهیم ما طبله خوار شاهیم
پاینده‌دار یارب این کاسه را وخوان را

رسم چنین بود که ابتدا شیخ گلبانگ را می‌خواند، وبعد مریدان دسته جمعی آن را تکرار می کردند. درپایان درمیان سکوت حاضران شیخ این عبارت را عیناً به‌فارسی ادا می کرد: «دم حضرت مولانا، سرشمس تبریزی، کرم امام علی، هو...» وحاضران هم‌آواز هو می کشیدند.

سخن از مولوی و مراسم سراسر شور وحال مولویه پایان ندارد، ناچار به‌اختصار دربارهٔ آثارسایر بزرگان این طریقت: پدرمولوی، ومعلم ومرشد او وپسر وپیروانش سخنی می گوییم.

پیش‌از شروع به‌ذکر ادبیات مولویه این استنباط کلی را دربارهٔ زبان وشیوهٔ بیان این‌آثار باید بگوییم که نوشته‌های بهاء ولد پدر مولوی وبرهان محقق ترمذی که بیشترعمر را درخراسان زیسته بودند رنگ وبوی فارسی خراسان را دارد، در مقالات شمس تعبیرات فارسی غرب ایران (آذربایجان) به‌چشم می‌خورد، در نظم ونثرخود مولوی و یارانش اندك اندك تعبیرات خاص محیط روم پدیدار می‌شود. اینك آثار مولویه:

۱ ــ معارف بهاء ولد، مجموعهٔ مواعظ و سخنان بهاءالدین محمد بلخی (درگذشتهٔ ۶۲۸)، پدرمولوی است که به‌وسیلهٔ مریدان کتابت شده، یابعداً ازقول او نقل شده است. «معرفت» گفتن، تعبیری بود دربارهٔ سخنان عرفانی پیران طریقت، و

وقتی که این سخنان به‌وسیلهٔ مریدان جمع آوری می‌شد و به‌صورت کتاب درمی‌آمد، آن را «معارف» می‌نامیدند.

اگر چه بیشتر سخنان بهاء ولد پیش از ورود او به‌دیار روم، در خراسان یا درشهرهای میان راه بیان شده است به‌دودلیل ذکر آن در اینجا مناسب است: یکی اینکه تدوین آن درقونیه صورت گرفته، دیگر اینکه در اندیشه وشعرمولوی و پیروان او تأثیر داشته است. این کتاب که نثرساده و روانی دارد به‌تصحیح استاد فروزانفر به‌چاپ رسیده است[1].

۲ – **معارف برهان‌الدین محقق ترمذی**، مجموعهٔ مواعظ وسخنان او (در گذشتهٔ ۶۳۸) که از مریدان بهاء ولد، ومعلم و مرشد مولوی بوده است. این کتاب نیزباتصحیحات وحواشی استاد فروزانفربه‌چاپ رسیده[2] اما آنچه منتشرشده خلاصهٔ کتاب است ونسخ مفصل‌تری از آن درترکیه موجود است که باید براساس آن نسخ مقابله وچاپ شود.

۳ – **مقالات شمس تبریزی**، مجموعهٔ سخنان شمس‌الدین محمدبن علی‌بن ملک‌داد تبریزی است که در۶۴۲ دیدارمولوی با اوموجب دگرگشت احوال مولوی شد. این سخنان به‌وسیلهٔ سلطان ولد پسروجانشین مولوی یامریدان دیگر تنظیم شده است[3].

۴ – **آثار سلطان ولد.** بهاءالدین احمد پسرمولوی، معروف به‌سلطان ولد (متولد ۶۲۳ – درگذشتهٔ ۷۱۲) بعدازمرگ حسام‌الدین چلبی در۶۸۳، قطب طریقت مولویه شد و درواقع این طریقت را او تأسیس کرد و شکل بخشید. سلطان ولد که درمکتب پدر تربیت یافته بود و شیفتهٔ شخصیت و رسم و راه او بود به‌تقلید پدر اشعاری فراوان (یك دیوان وسه مثنوی) سروده است. اشعار اوبیش از لطف شعری از نظرتحقیق در احوال و افکار مولویه ونیز لغات وتعبیرات آن آثار اهمیت دارد.

---

۱ – معارف [جلد اول] به‌تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. ازانتشارات ادارهٔ کل انطباعات وزارت فرهنگ، ۱۳۳۳. [جلد دوم] ۱۳۳۸

۲ – از انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ [۱۳۴۰] تاریخ مقدمه آبان ۱۳۳۹.

۳ – چاپ احمدخوشنویس (عماد) تهران ۱۳۴۹، جزو اول آن به‌تصحیح دکترمحمدعلی موحد، از انتشارات علمی دانشگاه صنعتی، تهران، ۱۳۵۶.

آثار او از این قرار است:

الف ـ دیوان سلطان ولد، مرکب ازانواع شعر بیش‌از دوازده‌هزاربیت است[۱].

ب ـ ابتدانامه، مشهور به‌ولدنامه[۲] در وزن حدیقهٔ سنایی. این مثنوی درسال ۶۹۰ درظرف سه ماه سروده شده، و اطلاعات فراوانی دربـارهٔ زندگی مولوی و یارانش دارد.

ج ـ رباب‌نامه، در وزن مثنوی مولوی شامل هشت‌هزار بیت‌که در ظرف سه چهارماه درسال ۷۰۰ سروده شده است[۳].

د ـ انتهانامه، دروزن مثنوی مولوی شامل حدود هشت هزاربیت.

ه ـ معارف سلطان ولد، به‌نثری ساده و روان به‌تقلید معارف بهاءولد و معارف برهان محقق ومقالات شمس نوشته شده است.

۵ ـ دیوان عارف چلبی. عارف چلبی (متولد ۶۷۰ ـ در گذشتهٔ ۷۱۹) نوهٔ مولوی، پسرسلطان ولد وجانشین او بود.

عارف چلبی اهل سماع وعشرت و شادخواری وخوشباشی و عشق ورزی بود. بی‌پرواییها و راه وروش رندانه و ملامتی‌وار اوسبب شده بود که ظاهرپرستان تهمت اباحه به‌او می‌زدند. او برای ارشاد خدابنده (اولجایتو) به‌مذهب اهل سنت وترك تشیع به‌ایران سفر کرد، اما پیش‌ازآنکه به‌سلطانیه برسد خدابنده درسال ۷۱۶ درگذشته بود.

دیوان فارسی او بیش‌از دو هزاربیت است[۴]. مجموعهٔ رباعیات اوچاپ شده است[۵].

چون شعر این نوهٔ پرشور وحال مولوی در ایران ناشناخته مانده، در اینجا

---

۱ ـ چاپ فریدون نافذ اوزلوق، ۱۹۶۱، آنکارا.

۲ ـ چاپ جلال همایی. ۱۳۱۵، تهران.

۳ ـ چاپ دکترعلی‌سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۵۹، مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مك‌گیل. تهران.

۴ ـ گلپنارلی: فهرست کتابخانهٔ قونیه، ج ۳ ص ۲۱.

۵ ـ رباعیات اولوعارف چلبی، چاپ فریدون نافذ اوزلوق، ۱۹۴۹، استانبول.

چند نمونه از رباعیهای او را که نشان دهندهٔ شعر واندیشهٔ اوست می آوریم:

دردیدهٔ روح‌ما نگاری دگر است
واندر سرما همت‌کاری دگر است
تا کی به خزان عشق قانع باشیم
ماراجزازین‌خزان بهاری‌دگراست

هر کُرته که دست‌صبرچالاکش کرد
از ماتم او پنجهٔ غم چاکش کرد
دیروز وی آب روی آتش می‌برد
امروزکنون باد اجل خاکش کرد

ما اهل نیازیم و نه‌ایم اهل نماز
بگذار نماز را و پیش آر نیاز
گر دیدهٔ باطن تو بیناست ببین
اندردل‌وجان مادوصد قدس‌وحجاز

غافل‌منشین که این زمان است عزیز
هردم که‌بر آید ازتوجان است عزیز
عمری که بیامده‌ست خواهد رفتن
ضایع‌مکنش که میهمانی‌است عزیز

جز می نبرد درد دلم را، ز دلم
اندیشه وذکر بیش و کم را، ز دلم
ای ساقی عشق، باده‌ای مان در ده
باشد که برد درد دلم را، ز دلم

بردرگه اوتنگ مجالی است جهان
انموذج حالی ومحالی است جهان
بیداری کس‌دراین‌جهان‌ممکن نیست
دریاب که‌خوابی‌وخیالی‌است جهان

از علم کجا بود ورا اعلامی
کز ما و منی گذر نکرد او گامی
آن مرغ رسد به طعمهٔ دانهٔ علم
کان در ره دل دریده باشد دامی

۶ - رسالهٔ فریدون سپهسالار. مجدالدین فریدون‌بن احمد سپهسالار (در گذشتهٔ ۷۱۲) به‌مدت چهل سال از مریدان مولوی بوده و به‌علت اشتغال در سپاه سلجوقیان لقب سپهسالار یافته است. بعد از مرگ او، فرزندش تکمله‌ای شامل زندگی سلطان ولد وجانشینانش برآن رساله افزوده است.

رسالهٔ سپهسالار[1] نثری ساده وروان دارد و ازمنابع افلاکی درتألیف مناقب‌العارفین بوده است.

۷ ـ **مناقب‌العارفین افلاکی**. شمس‌الدین احمد افلاکی (درگذشتهٔ ۷۶۱) از مثنوی خوانان خانقاه مولویه درقونیه بود و سالها مشغول گرد آوری مواد کتاب خود بوده و آن را درده فصل بترتیب درمناقب: بهاءولد پدرمولوی، برهان محقق‌ترمذی، مولوی، شمس تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب، حسام‌الدین چلبی، سلطان‌ولد، جلال‌الدین چلبی امیرعارف، شمس‌الدین چلبی امیرعابد، و نامهای فرزندان آنها تنظیم کرده است[2].

مناقب‌العارفین آیینه‌ای ازاحوال ملك روم وزندگی مولوی ویاران اوست. نثری ساده و روان دارد و از تعبیرات خاص دیار روم و اصطلاحات دیوانی عصر سلجوقیان سرشار است. پاره‌ای از مطالب آن و کشف و کراماتی که به‌مولوی و دیگران‌نسبت داده، به‌طوری که پیش‌از این گفتیم، افسانه‌آمیز می‌نماید واستفاده از آن با رعایت جانب احتیاط و مراجعه به‌دیگر منابع آن عصرمیسر است.

این کتاب را عبدالوهاب‌بن جلال‌الدین محمد همدانی (درگذشتهٔ ۹۵۴) در سال ۹۴۵ به‌نام «ثواقب‌المناقب» تلخیص کرده است.

زبان فارسی، درسده‌های بعدهم که باگسترش فرمانروایی خاندان عثمانی در سراسرآسیای صغیر،زبان ترکی‌رسمیت یافت، بازهم به‌عنوان زبان مولوی، وزبان مثنوی وغزلهای او، نزد پیروان ودوستداران اوگرامی ماند. زبان فارسی را باذوق و شوق می‌آموختند وکسانی ازآنان به‌فارسی شعر می‌سرودند، و در خانقاههای مولویه خواندن مثنوی و غزلهای مولوی جزو سنن طریقت بود.

بر در ودیوار آرامگاه مولوی، جای جای اشعار فارسی او با خطهای زیبا نقش بسته است. در مزار محمد چلبی دیوانه (در گذشتهٔ ۹۳۶) از پیران مولویه هم

---

۱ ـ رسالهٔ فریدون‌بن احمد سپهسالار، چاپ سعید نفیسی ۱۳۲۵، تهران.

۲ ـ مناقب‌العارفین، به‌کوشش تحسین یازیجی، انتشارات انجمن تاریخ ترك، دوجلد، آنکارا ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱.

درقراحصار این بیت بسیار لطیف نوشته شده است:

باورمکن که برسرم آید اگرمسیح  دردی که یادگار تو دارم دوا کند

محمد چلبی در طریق رندی و آزادگی و وارستگی و آزاداندیشی دنباله رو عارف چلبی بود و اشعار فارسی هم از او مانده است.

بتدریج با قوت گرفتن زبان ترکی وضعیف شدن زبان فارسی، برخورداری از مثنوی مولوی برای پیروان او دشوارتر می‌شد وناچار درمرحلهٔ اول به‌شرحها و درمرحلهٔ بعدی به‌ترجمه‌ها احساس نیازگردید. در این‌باره به‌موقع صحبت خواهیم کرد.

طریقت مولویه در عین‌حال که مورد علاقهٔ افرادی از طبقات مختلف مردم بود، پادشاهان عثمانی‌هم از آن‌حمایت می کردند. موقوفاتی برای‌خانقاهها اختصاص می‌یافت و مقرری سالیانه به‌پیران خانقاهها پرداخت می‌شد. واین برعکس سیاستی بود که درمورد طریقتهای دیگر اعمال می‌شد. مثلاً در دورهٔ محمد فاتح حروفیه را ریشه‌کن کردند، در عصر بایزید دوم قلندریه، و در دوره‌های سلیم و سلیمان شیعیان تحت‌آزار وتعقیب بودند. درچنین مواردی که اقداماتی درسرکوبی یك‌گروه مذهبی به‌عمل می‌آمد، ابراز حمایت ومحبت به‌مولویه افزایش می‌یافت. مثلاً دردورهٔ سلیم سوم (۱۲۰۳ – ۱۲۲۲) که ینی‌چریهای بکتاشی با نظام جدید مخالفت ورزیدند و دولت تصمیم به‌سرکوبی بکتاشیان گرفت، سیاست حمایت از مولویه و تقویت و ترویج آنها نمایان‌ترگردید.

از ۱۳۰۴ شمسی طریقتها ممنوع گردید و خانقاهها بسته شد، خانقاههای مولویه هم مشمول این حکم بود. اما اینك آیینهای سالیانهٔ مولویه، به‌عنوان جلوه‌هایی از فرهنگ عامه، جزو برنامه‌های وزارت جهانگردی ترکیه، همه ساله مقارن باآخرین هفتهٔ پاییز به‌طور رسمی درقونیه برگزارمی‌شود. ونیز دستگاههای دولتی به‌دلایل مختلف بزرگداشت مولوی وگرامی‌داشت آرامگاه او را جزو سیاست رسمی خود قرار داده‌اند.

# ۷

## دیگر شاعران عصر ایلخانان در روم

گفته‌ایم که از اواسط قرن هفتم، آسیای صغیر به‌دولت ایلخانان ایران پیوست که مرکز آن ابتدا مراغه و تبریز و ازسال ۷۰۴ سلطانیه بود. با این پیوستگی‌سیاسی و اداری انتظار این بود که زبان و فرهنگ ایرانی در دیار روم رونق بیشتری یابد، اما چنین نشد. زیرا چون در خود ایران ادب و فرهنگ رنگ باخته بود، در آن سرزمین‌هم امکان شکفتگی ادبی نبود.

درآغازکار، باز هنوز در دربارهای بی‌رونق آخرین پادشاهان سلجوقی از علم و ادب حمایتی می‌شد و شاعران مدیحه سرایی را در میان وابستگان به‌دستگاه آنان می‌بینیم. اما بتدریج با تحلیل رفتن این دربارها و رواج تصوف در جامعه، سروده‌های صوفیانه جای اشعار مدحی را می گیرد که عالی‌ترین نمونه‌های آن آثار مولوی و بازماندگان اوست که دیدیم، و در درجهٔ بعد اشعار اوحدالدین کرمانی وفخرالدین عراقی و سیف فرغانی است که خواهیم دید.

دراینجا، شاعرانی راکه نمونهٔ آثارشان به دست ما رسیده می‌آوریم.

**نظام‌الدین خورشید**

اوازرجال دولت‌سلجوقیان، ودردورهٔ کیکاوس دوم پروانهٔ روم بود. آقسرایی

ضمن برشمردن رجال آن عصر می‌نویسد: «وجیه‌القوم و واسطةالعقد نظام‌الدین خورشید، پروانه بود. و او صاحب قلم کافی بود و عبارت و بلاغت خوب داشت و صاحب رای بود»[۱].

نظام‌الدین خورشید بعد ازجلوس رکن‌الدین در ۶۵۵ نیزسمت پروانگی را حفظ کرد. ودرهمان سال به‌این اتهام که یکی ازامرای مغول را با گلابی‌پوست کنده مسموم کرده است، به دست مغولها کشته شد. «و پیش از وفات این دوبیت ازطبع لطایف زای برصحیفهٔ ایام نگاشت»[۲]:

تا طالع شوریده مرا غمگین کرد — از دیدهٔ من اشك روان خونین کرد
بهرام چوپیوست به‌کیوان، درحال — بگرفت و گریبان مرا چوبین کرد

## ناصری سیواسی

از اهل سیواس بوده و در سال ۶۷۹ (یا ۶۸۹) مثنوی فتوت‌نامه را در ۸۸۲ بیت در بحر رمل (وزن مثنوی مولوی) به‌پایان برده است. فتوت‌نامهٔ ناصری را گلپنارلی به‌صورت عکسی در ۱۹۴۹ در استانبول چاپ کرده ومرحوم نفیسی آن را در فرهنگ ایران زمین نقل کرده، و پیش ازآنها تشنرآلمانی آن را با مقابله هردو دستنویس موجود کتاب در ۱۹۴۴ درآلمان به‌چاپ رسانده است[۳].

ناصری کتاب دیگری به‌نام اشراقات به‌نظم ونثردارد که آن را در ۶۹۹ به‌پایان رسانیده، و خلاصهٔ آن را هم تشنر منتشر کرده است[۴].

---

۱ــ مسامرةالاخبار آقسرایی: ص ۴۱.
۲ــ ابن بی‌بی: ص ۶۲۶، مختصر ابن بی‌بی: ص ۲۸۹.
۳ــ گلپنارلی، تشکیلات فتوت، مجموعهٔ دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه استانبول. عکس فتوت‌نامه درصفحات ۱۸۱ــ۲۰۳ چاپ شده است. ونیزرجوع شود به‌مقالهٔ نفیسی ومتن فتوت‌نامه، فرهنگ ایران زمین سال ۱۰ ص ۱۸۱ــ۲۲۵ و توضیحات و تصحیحات احمد گلچین معانی، همان مجله سال ۱۱ ص ۹۳ــ۱۰۱.
۴ــ مقالهٔ پیش گفته احمد آتش ص ۱۱۸ــ۱۱۹ وتوضیحات گلچین معانی درفرهنگ ایران‌ـ زمین.

## اوحدالدین کرمانی

صوفی وشاعر رباعی‌سرای معروف ( زادهٔ ۵۶۱- در گذشتهٔ ۶۳۵) از کرمان به‌بغداد رفته و بعداز تحصیل و تکمیل نفس در بغداد، از آنجا به‌دیار روم رفته و حدود سی سال ازساکنان آن دیار بوده، و دراین مدت در قونیه، قیصریه، سیواس، ملطیه زیسته، و سفرهایی‌هم به سرزمینهای خارج از روم نموده است.

نخستین بار در۶۰۲ خبر اورا درقونیه می‌یابیم که با ابن‌عربی عارف معروف درمنزل او صحبت داشته وحکایتی را دربارهٔ یوسف همدانی نقل کرده[1]، وسرانجام در ۶۳۱ دیار روم را به‌قصد بغداد ترك گفته است.

اوحدالدین خطاب به‌کیخسرو اول سلجوقی که برای بار دوم از ۶۰۱ تا ۶۰۷ سلطنت می کـرد، این رباعی را سروده است. و این مؤید بی‌علاقگی پادشاهـان سلجوقی به‌صوفیان است:

قیصر که زمین به‌پای‌حشمت فرسود    قصرش به‌بلندی ز فلك برتر بود
ای کیخسرو که جاش داری بنگر    کوقصر، کجاقیصر، گویی که نبود!

در رباعی زیرهم از اقامت در خطهٔ روم نالیده است:

در دست زمانه سخت مظلومم من    ورنه چه سزای خطهٔ روممم من
با صد هنرم هزار غم باید خورد    یارب که‌چه محروم‌وچه‌محروممم‌من

این‌هم نشانه همان واقعیت است که درآن سالها هنوزتصوف درروم رواجی نداشته تا قدر اوحدالدین را آنچنانکه او خود انتظار داشته بدانند.

## فخرالدین عراقی

شاعر صوفی معروف ( در گذشتهٔ ۶۸۸ )، در ۶۱۰ در ده کمجان میان همدان و فراهان به‌دنیا آمد. بعداز تحصیل در ایران در سن کمال به‌هند رفت و به‌خدمت بهاءالدین زکریای مولتانی از پیران سلسلهٔ سهروردیهٔ هند پیوست. مدتی درمولتان

---

۱- به‌نقل جامی در نفحات از مصنفات ابن‌عربی. مقدمهٔ رتبةالحیات یوسف همدانی ص ۱۵-۱۶.

به‌سر برد. آنگاه از راه دریا به‌دیار روم رفت. درقونیه به‌خدمت صدرالدین قونیوی (متوفی ۶۷۳) رسید که شاگرد و شارح آثار ابن عربی بود.

وصول عراقی به‌روم مقارن با رواج تصوف در آن دیاربود. معین‌الدین‌پروانه، فرمانروای حقیقی روم علاقه واعتقاد به‌عراقی یافت، وخانقاهی در شهر توقات برای او ساخت.

در سال ۶۷۵ که پروانه به‌دستور اباقا کشته شد و عدهٔ زیادی از بزرگان آن دیار نیز به‌دست مغولها به‌قتل رسیدند وروم دچارآشفتگی و ناامنی وویرانی گردید و دیگر برای عراقی جای ماندن نبود، به‌مصر رفت و بقیهٔ عمر را در آن سرزمین و در شام گذرانید.

نسبت عراقی را حمدالله مستوفی « جوالقی » نوشته است، و بعضی محققان درمعنی این‌نسبت دچارتردید شده‌اند. اما چنانکه پیش‌ازاین گفتیم جولقی یا جوالقی به‌معنی پلاس‌پوش است. جولقیان یا پلاس‌پوشان وبه‌تعبیرمعمول درفارسی قلندران در نیمهٔ دوم قرن هفتم در دیار روم فراوان بوده‌اند و احوال و اطوارآنها ( البته به لحنی دشمنانه) در کتابی به‌نام فسطاط‌العداله که شرح آن‌خواهدآمد ذکرشده است. از اشعار عراقی برمی‌آید که او به‌همین گروه قلندران تمایل داشته، و حکایاتی که مقدمه نویس دیوانش آورده این معنی را تأیید می کند.

دیوان عراقی پنج هزار بیت دارد و یك مثنوی عرفانی در ۱۰۶۳ بیت ( در وزن حدیقهٔ سنایی ) و یك رسالهٔ لطیف به‌نام «لمعات» به‌تقلید سوانح احمد غزالی از او باقی است[۲].

### یوسفی ارزنجانی

مثنوی کوچکی از او به‌نام خاموش‌نامه در دست است. خاموش‌نامه شامل ده حکایت در۳۸۸ بیت دروزن خسرو وشیرین نظامی است وشاعربه‌گفتهٔ خود آنرا

۱ــ تاریخ گزیده چاپ ۱۳۳۹ ــ دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۸۳۸.
۲ــ رك: مقدمهٔ سعیدنفیسی بردیوان عراقی ۱۳۳۵، تاریخ‌ادبیات‌درایران،دکترصفا ج۳ ص ۵۶۷-۵۷۷.

در ۶۹۹ ( ظرف سه روز ) سروده است[۱].

## سیف فرغانی

سیف‌الدین محمد فرغانی ازمردم فرغانه بود. ناحیهٔ خرم و سرسبز فرغانه در مرز چین، از کهن‌ترین خاستگاههای فرهنگ ایرانی و دورترین قلمرو این‌فرهنگ درشمال شرق بود. مرکز آن‌هم که درساحل شمالی رود سیحون جای داشت فرغانه یا اخسیکت نامیده می‌شد.

سیف فرغانی بعد ازهجوم و ویرانگریهای مغول، آن دیار را ترک کرده و مدتی در تبریز زیسته و آنگاه راهی روم شده و در آق‌سرای سکونت گزیده است. آق‌سرای درمرکز آسیای صغیرمیان قیصریه وقونیه دردورهٔ سلجوقیان روم ازمراکز مهم فرهنگ ایرانی بود.

دیوان سیف که به‌دست خود شاعر تدوین شده نزدیک به‌دوازده هزار بیت دارد[۲]. بیش از دوسوم آن غزل است که به‌اقتفای سعدی وهمام سروده شده و کمتر از ثلث آن قصیده است.

در قصاید شاعر، از ستایشهای دوستانه و ارادتمندانهٔ او ازسعدی که بگذریم هیچ گونه مدحی از هیچ پادشاهی و امیری نیست و هرچه هست انتقاد از اوضاع زمانه ونکوهش بزرگان و ارباب قدرت زمانه است. و این نکته دورهٔ شاعری‌سیف را روشن می‌کند.

چنین می‌نماید که شهرت و رواج بازار شعر وادب در روم او را به آن سرزمین کشانیده، ولی وقتی به آن دیار رسیده که ایام جلال و شکوه دولت سلجوقی و شعرپروری‌آنان سپری شده بود. مغولها با قتل رجال ادب پروری مثل پروانه و غارت خزائن سلجوقیان به‌عنوان خراج پس‌افتاده، و گماشتن مأموران مردم‌آزار، فقر و ظلم را بر دیار روم و ساکنان آن مسلط کرده بودند.

قصیده‌ای که به‌اقتفای قصیدهٔ خاقانی در شرح چیرگی غزها بر نیشابور به‌این

۱ــ مقالهٔ آتش ص ۱۲۰.

۲ــ دیوان سیف فرغانی، با تصحیح و مقدمهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا، چاپ دوم ۱۳۶۴ تهران.

مطلع سروده «ای جان تومسافر مهمانسرای خاك...» تکرار حادثهٔ نیشابور را دربلاد روم بیان می کند:

در دور ما ز آتش بیداد ظالمان  چون‌دودوسیل‌تیره شدآب‌وهوای‌خاك[1]

این قصیده، حادثهٔ قتل پروانه و ۳۶ تن رجال هوادار اورا درسال ۶۷۶ به‌یاد می آورد که سوك واندوه عمومی درآن ماجرا را به‌نقل‌از روضة‌الکتاب وتاریخهای ابن بی‌بی و آقسرایی بیان کرده‌ایم.

قصیدهٔ عارفانه‌ای‌هم دارد با این مطلع:

چو بگذشت از غم دنیا به‌غفلت روزگار تو
در آن غفلت به‌بیکاری به‌شب شد روزگار تو[2]

دراینجا ازنکوهش‌سلطان بی‌اراده‌ای که پیروپیشکارخویش است آغازمی کند و به‌دستور ومستوفی و قاضی می‌رسد و قصیده را با سرزنش «درویش رعناوش» به پایان می‌رساند که دلش با سماع خوش است ورهروان، رقص اورا بازی‌می‌شمارند. مراد ازسلطان قطعاً سلطان وقت سلجوقی است که ازسلطنت تنها نامی‌داشت و کارها به‌دست پیشکاری بود که از جانب مغولها تعیین شده بود. مراد از درویشان‌هم شاید پیروان مولوی باشند.

قطعه‌ای‌هم خطاب به‌خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان دارد که احتمالاً در سفرخواجه به‌روم در سال ۶۷۶ سروده باشد[3]. آشنایی شاعر با همام تبریزی هم که غزلهایی از او را استقبال کرده شاید درهمین سفرباشد که همام همراه صاحب دیوان بوده است. آخرین تاریخهایی که از اشعار سیف برمی‌آید دوقصیدهٔ خطاب به‌غازان [۶۹۴-۷۰۳] است که درآنها آشفتگی کار روم و رفتار ظالمان وعوانان و ناکسان و نایبان‌ایلخان را بیان می کند[4].

زبان شعر سیف‌فرغانی، فارسی‌فرغانه بااندك رنگی‌ازفارسی‌روم‌است. سخن اوازنظرلفظ ومعنی درحد عالی نیست وبیش‌از آنکه حاصل لطف طبع شاعرباشد،

---

۱ـ همانجا: ص ۱۳۷.
۲ـ همانجا: ص ۶.
۳ـ همانجا: ص ۲۴۵.
۴ـ همانجا: ص ۱۷۹-۱۸۴ و ۱۸۴.

ساختهٔ تأمل وتدبّر وکوشش فکری اوست. با اینهمه دلسوختگی شاعر از تباهیها و ناروایيها وبیان وضع وحال روم درعصر او، ارزش واعتبار خاصی به‌سخن او داده است. برای نمونه، این قصیده‌ها آیینهٔ احوال آن دیار در آن روزگار است:

اندر این دوران مجو راحت که کس آسوده نیست
طبع شادی‌جوی، از غم یك نفس آسوده نیست[1]

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد
هم رونق زمان شما نیز بگذرد[2]

در بیت زیر مجموع آنچه را که مورخان دربارهٔ آن عصر نوشته‌اند، بیان می کند:

شب مخسب ای غافل و نیکو نگه‌دار از عسس
رخت‌خویش،اکنون که‌این‌دزدان‌ایالت‌می کنند[3]

### سعدالدین مسعود

ازرجال ودانشمندان نیمهٔ دوم قرن هفتم واز دبیران و پزشکان آن عصربود. دستنویس مجموعهٔ منشآت اوموجود است[4]. ودرآن ضمن نامه‌ای که شرح سفرخود را به‌شهر سینوب نوشته این اشعار را آورده است[5]:

چه توان گفت خطهٔ سینوب
هست‌جایی‌لطیف وخرم وخوب

شهرکی در میان دو دریـا
خاك اوعنبرست ومشك هوا

باغ برباغ و شاخ برشاخ است
صفه در صفه کاخ در کاخ است

مردم او ظریف و خوشخوی‌اند
دل نـوازند و آشنا روی اند

وان بساطش بسان خلد برین
اندر او شاهدان حورالعین

۱ــ همانجا: ص ۲۰۳ .
۲ــ همانجا: ص ۲۱۷.
۳ــ همانجا: ص ۲۴۶.
۴ــ دستنویس مجموعهٔ منشآت مورخ ۷۰۹،کتابخانهٔ فاتح شمارهٔ ۵۴۰۶، میکروفیلم‌شمارهٔ ۵۹ دانشگاه تهران.
۵ــ عثمان توران، مقدمه برتقاربرالمناصب: ص ۱۹۵ــ۱۶۰.

کودکانی بسان دانهٔ نسار — سخت زیبا برای بوس و کنار
لب چون قند و عارض سیمین — خجل از گوشوارشان پروین
دخترانی در او چو بدر تمام — حاصل آید ز هرچه داری کام
هر یکی همچو آهوان تتار — زلف مانند مشک و لب گلنار
هست پستان‌شان چو حقهٔ عاج — بر نهاده به‌فرق مشکین تاج
روس و آلان و رومی و قفچاق — هر یکی را هزار جان مشتاق
خلخی دلبران کشمیرند — همه در حسن خویشتن میر ند
قد و بالای‌شان چو نارون است — هر یکی گلعذار و سیمتن است
همه موزون و خوب دیدارند — در کرشمه چه لطفها دارند
گر از ایشان یکی به‌دست آری — ای که بخت آن دمت کند یاری
شهرها نیک هست بسیاری — مثل این شهر، کی بود باری

سینوب بندری زیبا در کرانهٔ دریای سیاه است که در کنار یك اسکلهٔ طبیعی و در دامن جنگلهای سرسبزجای دارد. از قدیم‌ترین زمانها یك بندر مهم بازرگانی و بهشت آسیای صغیر بود و طبعاً گروههایی از اقوام مختلف درآن می‌زیستند.

در سال ۶۱۱ کیکاوس اول آن را از دست یونانیان گرفت و اگرچه در ۶۵۱ باز به‌دست یونانیان افتاد اما در۶۶۳ پروانهٔ دیلمی آن‌را تسخیر کرد وازطرف ایلخان به‌او اقطاع‌داده شد وبعدازمرگ اوفرزندانش معروف به «پروانه‌زادگان»به‌استقلال درآن حکومت می‌کردند.

### ارغوان خاتون

قطعه‌ای از زنی به‌نام ارغوان خاتون از نیمهٔ دوم قرن هفتم در دست است. ارغوان خاتون این قطعه را ضمن نامه‌ای خطاب به‌شوهرش جمال‌الدین نوشته، و چون مضامین آن انعکاسی ازوضع اجتماعی روم است، آن را دراینجا می‌آوریم[۱]:

گر در غمت بمیرم دل از تو بر نگیرم — تو فارغی ولیکن من خسته و اسیرم
دارم دلی به داغت از من تورا فراغت — رفتی و هم نرفتی یك لحظه از ضمیرم

۱ــ همانجا: ص ۱۶۸-۱۶۹.

نه‌شرط دوستداری باشد که یاد ناری
رفتی که تا جوانی با کودکان برانی
ساقم بسان عاج است رخساره چون کماج است
قدم چو قد سرو است رفتار چون تذرو است
گر زن کنی تو رازی شوی آورم حجازی

افتادهٔ فراقم از لطف دست گیرم
صد بیش نیست عمرم پنداشتی که پیرم
نرم و سفید و خوبم مانندهٔ پنیرم!
با برچو سیم خامم زاندام چون حریرم
ور تو به بکر یازی من نوخطی بگیرم

# ۸

## متون منثور عصر ایلخانان

درعصر ایلخانان نثر فارسی در روم بیش‌از شعر رواج داشت. از یك طرف دربار سلطان سلجوقی و دستگاههای امیرانی که پیش‌از آن مرکز اجتماع اهل ذوق وادب بود، حالادیگرجلال وحشمت خود را از دست داده بود وتشویقی ازشاعران به‌عمل نمی‌آمد. از طرف دیگر زبان فارسی در ژرفای جامعه ریشه دوانیده بود و همهٔ طبقات در زندگی روزانه نیازمند زبان فارسی بودند.

در تقسیم بندی موضوعی آثاری که از این دوره باقی مانده و تاکنون شناخته شده است، دردرجهٔ اول مجموعه‌های منشآت‌دیوانی واسناد محلی ووقفنامه‌هاست. وجود اینهمه کتابهای متعدد دربارهٔ انشا و مجموعه‌های منشآت نشانهٔ این است که زبان فارسی زبان منحصرنامه‌نویسی دراین دوره بوده و دبیران و دیوانیان نیازمند چنین کتابهایی بوده‌اند.

از آن‌که بگذریم متون تاریخی متعددی در دست است. در سرزمینی پراز آشوبها وتحولات پی در پی، کنجکاوی دربارهٔ ریشهٔ حوادث برای مردم احساسی طبیعی بود. فرمانروایان هم می‌خواستند اگرخود قدرت واعتباری ندارند، باتشویق مورخان به‌ثبت افتخارات پدران اعتباری به‌دست آورند. دراین زمینه گفتنی است وگفته‌ایم که تاریخ نگاران حوادث‌را با دید ایرانی وبه‌میزان ارتباط آنها باحوادث ایران تحریر کرده‌اند.

با رواج روزافزون تصوف‌هم رسالات عرفانی متعددی نوشته شده، و نیز متونی دربارهٔ دانشهای گونه‌گون در دست است.

دراینجا نگاهی به‌آثار موجود و زندگی نویسندگان‌آنها می‌افکنیم.

### الاوامر العلائیه

کتاب الاوامرالعلائیه فی‌امورالعلائیه معروف به تاریخ ابن بی‌بی مهم‌ترین اثر تألیف شده دردورهٔ ایلخانان درديار روم است. این کتاب بانثری فصیح ومنشیانه و آمیخته به‌اشعار و عبارات تازی درسال ۶۸۰ نگارش یافته و به‌نام علاءالدین عطا-ملك جوینی اهدا شده است.

تاریخ ابن بی‌بی مفصل‌ترین تاریخ سلجوقیان روم است و وقایع نود سالهٔ سالهای ۵۸۸ تا ۶۷۹ را دربردارد. مؤلف چون خود از دیوانیان دستگاه سلجوقیان «امیر دیوان طغرا» یعنی رئیس دبیرخانهٔ سلطنتی بوده، بیشترمطالب را از دیده‌های خود یاآنچه از شاهدان وقایع شنیده، نوشته و کتاب‌او دارای ارزش و اعتبار تام است. درواقع همان جایگاهی را برای تاریخ سلجوقیان روم داردکه تاریخ بیهقی ازنظرتاریخ غزنویان و عصرآنها دارد. برای شناخت وضع اجتماعی و فرهنگی و ادبی آن روزگار نظیری برای‌آن نمی‌توان یافت. همین‌قدر باید گفت‌که اگرتاریخ ابن‌بی‌بی نبود نام ونمونهٔ آثار بسیاری ازشاعران فارسی‌گوی قرن هفتم روم به‌دست مانرسیده بود.

نسخه‌ای از این‌کتاب که برای خزانهٔ سلطان کیخسرو سوم (پیش از ۶۸۲) کتابت شده درکتابخانهٔ ایاصوفیه در استانبول موجود است وهمان به‌چاپ عکسی رسیده است[۱]. خلاصه‌ای ازاین‌کتاب هم درهمان سالها (پیش‌از ۶۸۷) به‌دست مؤلف ناشناخته‌ای با حذف برخی اشعار و عبارت‌پردازیهای منشیانه فراهم آمده‌که نسخ

۱ ـ چاپ عکسی انجمن تاریخ ترك، ازنسخهٔ منحصربه‌فرد ایاصوفیه،۱۹۵۶، آنکارا، ۷۴۴ صفحه. تنها یك چهارم‌کتاب (تا صفحهٔ ۲۱۴ خطی) به‌اهتمام نجاتی لوغال و عدنان صادق ارزی در۱۹۵۷ درآنکارا جزوانتشارات دانشکدهٔ الهیات دانشگاه‌آنکارا به‌چاپ حروفی رسیده، وچاپ منقح تمام‌آن‌آرزوی محققان است.

متعددی از آن در دست است[1].

مؤلف کتاب، امیرناصرالدین حسین‌بن محمدبن علی جعفری رغدی از ایرانیان وابسته به‌دستگاه سلجوقیان روم است. پدرش مجدالدین محمد ترجمان (درگذشتهٔ ۶۷۰) از سادات کوه سرخ ومعتبران گرگان ومنشی جلال‌الدین خوارزمشاه بوده است. مادرش زنی ستاره شناس از مردم نیشابور، دختر کمال‌الدین سمنانی رئیس شافعیان نیشابور و ازجانب مادر نوهٔ امام محمد یحیی بود که باقصیدهٔ مرثیهٔ خاقانی دربارهٔ او شهرت یافته است. اشتغال این زن به‌ستاره شناسی موجب عزت و اعتبار و شهرت او گردیده تا جایی که پسرش هم «ابن بی‌بی منجمه» نامیده شده است.

پدر ومادر ابن بی‌بی در ۶۲۸ بعد از زوال دولت جلال‌الدین خوارزمشاه به‌دمشق رفتند و به‌دربار ملك اشرف ایوبی پیوستند. و در ۶۳۱ به‌درخواست کیقباد اول، ملك اشرف آنان را به‌قونیه فرستاد. مجدالدین پدر ابن بی‌بی از منشیان و مقربان سلاطین سلجوقی بود و به‌مأموریتهای سیاسی فرستاده می‌شد[2].

ابن بی‌بی شعرهم می گفت. نظمش متوسط است. در تاریخ خود جای جای ومجموعاً نزدیك به ۱۴۰۰ بیت از اشعار خود (مثنوی در وزن شاهنامه) آورده که معلوم نیست شاهنامه‌ای دربارهٔ سلجوقیان روم سروده بوده، یا به‌حدس قریب به‌یقین این اشعار را مناسب هرمحل ساخته و درج کرده است.

### مسامرة‌الاخبار

این کتاب از کریم‌الدین‌محمودبن محمدمعروف به‌آقسرایی است که در ۷۲۳ تألیف یافته ومکمل تاریخ ابن بی‌بی است. آقسرایی از دیوانیان دستگاه سلجوقی در اواخر قرن هفتم بوده و کتاب خود را برچهار اصل بنا نهاده است. اصل اول و

---

۱ ـ این خلاصه را Houtsma در ۱۹۰۲ میلادی در ۳۴۷ صفحه در لیدن چاپ کرده، و آقای دکترمحمد جواد مشکور آن را در مجموعهٔ اخبار سلاجقه روم عیناً افست کرده است.

۲ ـ رك: مقالهٔ ابن بی‌بی به‌قلم عدنان ارزی در دایرةالمعارف اسلام چاپ استانبول.

دوم تاریخ عمومی اسلام تا دورهٔ سلجوقیان به‌اختصار از منابع دیگر نقل گردیده است. قسمت اصیل کتاب دو اصل آخر کتاب مخصوصاً اصل چهارم است که مؤلف در آن بیشتر مشهودات خود را نوشته و از نظر تاریخ سلجوقیان روم و استیلای ایلخانان مغول بر آن دیار منبع گرانبهایی است[۱].

### قسطاط العداله فی قواعد السلطنه

از محمدبن محمدبن محمود خطیب است که آن را درسال ۶۸۳ به‌نام مظفر-الدین مسعودبن یولق ارسلان‌بن الب یورك‌بن حسام‌الدین چوپان نوشته است[۲].

مظفرالدین (در گذشتهٔ ۶۹۱) حاکم قسطمونی، امیری دانشمند و دانش‌پرور و حامی زبان فارسی بود. دو کتاب دیگرهم به‌نام او تألیف شده: یکی اختیارات مظفری ازقطب الدین شیرازی، و دیگر نزهة‌الکُتّاب از حسن‌بن عبدالمؤمن خویی (مظفری) که نسبت خودرا ازنام این امیرداشته است. محمود پسرمظفرالدین، آخرین امیر این خاندان هم دوستدار زبان فارسی بود و حسن‌خویی خلاصه‌ای از نزهة-الکتاب خود را به‌نام قواعدالرسائل به‌او هدیه کرده است.

قسطمونی مرکز امارت مظفرالدین در شمال آنکارا از مراکز مهم فرهنگی بود. هنوز کتابخانهٔ عمومی آن شهر مجموعهٔ گرانبهایی از دستنویسهای کهن فارسی دارد که یادآور گذشتهٔ پرشکوه فرهنگی آن شهر است.

قسطاط‌العداله برعکس متون منثور آن دیار در آن دوره، چون روضة‌العقول وحدائق‌السیر و تاریخ ابن بی‌بی، که نثری مصنوع و متکلف دارند، به‌زبانی روان وساده نگارش یافته و رنگ وبوی فارسی ایران را دارد. درفصلی از آن که چاپ شده ودردسترس من است جز درنقل تعبیراتی ازجولقیان، هیچ گونه اثری ازفارسی

۱ ــ مسامرة‌الاخبار، تألیف محمودبن محمدالمشتهر بالکریم الآقسرایی به‌سعی وتصحیح و حواشی عثمان توران، ۳۲۹ صفحه متن + ۲۴ صفحه فهرست + ۶۱ صفحه مقدمهٔ مصحح، انقره، ۱۹۴۳.

۲ ــ نسخهٔ یگانهٔ این کتاب درکتابخانهٔ ملی پاریس و میکروفیلمی از آن به‌شمارهٔ ۶۵۴۱ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌تهران موجود است وازمتونی است که باید تصحیح وچاپ شود.

روم در آن نیست.

به گفتهٔ عثمان توران که این کتاب را بررسی کرده ومقالهٔ مفصلی دربارهٔ آن نوشته است[1]: «محمدبن محمدبن‌محمود خطیب در تألیف خود، سیاست‌نامهٔ خواجه‌ نظام‌الملك را مورد تقلید قرارداده وحتی نیمهٔ اول کتاب مأخوذ ازسیاست‌نامه است». با اینهمه نکات تازه‌ای در همان بخش کتاب هم دیده می‌شود. از آن جمله در فصل پانزدهم دراحوال رسولان می گوید: آیین آمد وشد رسولان ازدورهٔ سامانیان تاعهد علاءالدین کیقباد وعزالدین کیکاوس باقی‌بود «تا به‌وقت انقلاب مغول آن رسم برافتاد و رسمی دیگر پدید آمد».

نیمهٔ دوم کتاب، که در نسخه جابه‌جا شده و در اول نسخه قرار گرفته، دربارهٔ ظهور باطنیان در دیار روم است و می گوید از سال ۶۱۱ پدید آمدند. این قسمت به‌چهارباب تقسیم شده که سه‌باب آن دربارهٔ باطنیان قرون گذشته است که آن هم از کتابهای دیگر گرفته شده وباب چهارم آن دربارهٔ باطنیان روم درعصر مؤلف شیرین‌ترین و سودمندترین قسمت کتاب است.

هدف مؤلف ازنوشتن کتاب، تشویق پادشاهان وعلما به‌سرکوبی کلیهٔ کسانی است که خارج ازمذهب اهل‌سنت شمرده می‌شدند ودر آن سالها فراوان شده بودند. حقیقت این است که پیش از آن باقدرت و نفوذ خلافت بغداد در ممالك اسلامی از هرگونه ابرازعقاید متنوع به‌شدت جلوگیری می‌شد وجزئی‌ترین انحراف ازمذهب رسمی به‌سرعت ریشه‌کن می گردید. بابرافتادن خلافت عباسی پیروان فرق مختلف اسلامی وآیینهای دیگر آزادی یافته بودند وباچیرگی مغولها بردیار روم این آزادی ازحد گذشته بود و این خوشایند مؤلف نبوده است.

مؤلف درباب زنادقهٔ روزگارخود، یعنی باطنیان، که آنان را بقایای مزدکیان و خرم‌دینان می‌شمارد، فصلی در احوال جولقیان دارد و در آنجا تصویر جانداری از ظاهر و باطن این رندان و قلندران می کشد که پلاس می‌پوشند و سر وریش را

1 – O. Turan; Selcuk Türkiyesinde Din Tarihine dair bir Kaynak. Fuad Köprülü Armağani, Istanbul 1953 S. 531 – 564.
دراین مقاله ۱۲ صفحه متن فارسی باب چهارم دربارهٔ جولقیان نقل شده است.

می‌تراشند و خمر و سبزك و شاهدانه (بنگ وحشیش) مصرف می کنند و دسته دسته از شهری به‌شهری می‌روند و گدایی می کنند وفرایض دینی را استهزا می کنند واز هیچ گناه شرعی و اخلاقی ابا ندارند و بااینهمه دعوی درویشی هم دارند.

### آثار حسن‌بن عبدالمؤمن خویی

حسن‌بن عبدالمؤمن خویی، که تربیت او را حسام‌الـدین متخلص به‌حسام ملقب به‌مظفری نامیده[1]، در ربع آخرقرن هفتم در قسطمونی در خدمت مظفرالدین یولق ارسلان‌بن حسام‌الدین الپ یورك‌بن امیرچوپان می‌زیسته، ونسبت خود را از لقب او گرفته است. یولق ارسلان از امیران ادب‌پرور، در ۶۸۳ به‌امیری قسطمونی رسیده، و در ۶۹۱ درجنگ باشورشیان ترکمن کشته شده است.

ازاین مؤلف چهارکتاب و رساله درفن انشا در دست است:

۱ – **نزهةالکُتّاب و تحفةالالباب**[2]: این کتاب نخستین تألیف نویسنده درفن انشاء است که آن را در محرم ۶۸۴ نوشته و درپایان قصیده‌ای درمدح یولق ارسلان دارد[3].

۲ – **قواعدالرسائل‌وفرائدالفضائل**: این رسالـه را در رجب ۶۸۴ بعداز تألیف نزهةالکتاب به‌درخواست دوستانش که اثری ساده‌ترمی‌خواستند، به‌نام امیر-محمود پسریولق ارسلان نوشته است[4].

دراین رساله، لقب و عنوان ارکان دولت و اصحاب مناصب را در خطاب به‌آنان ذکر کرده، و نیز عبارات مناسب برای پایانِ فرمانها و نامه‌ها آورده است. عدنان ارزی از این کتاب و کتاب بعدی «قسمتهای مربوط به‌تحریرات رسمی» را

۱ – محمدعلی‌تربیت، دانشمندان آذربایجان، چاپ ۱۳۱۴، ص ۱۱۳ – ۱۱۴.

۲ – مرحوم تربیت نام دوم‌کتاب را تحفةالاحباب آورده. اما عثمان توران در مقدمهٔ خود برمناشیر دیوانی (ص ۱۷۲) آن را تحفةالالباب ذکرکـرده است. دستنویس شمارهٔ ۵۴۰۶ مورخ ۷۰۹ کتابخانهٔ فاتح فیلم شمارهٔ ۵۹ دانشگاه.

۳ – عثمان توران، مقدمهٔ تقاریرالمناصب، ص ۱۷۲ – ۱۸۴.

۴ – نسخهٔ مورخ ۷۰۹ کتابخانهٔ فاتح و شمارهٔ ۳۳۶۹ اسعدافندی.

منتشرنموده، و تربیت یك «نامهٔ پارسی محض» ازاین کتاب نقل کرده است.

۳ - غُنیةالکاتب ومُنیة الطالب: مشابه قواعدالرسائل است[۱].

۴ - رسوم‌الرسائل ونجوم‌الفضائل: دراین کتاب علاوه برعنوانها، نمونه‌هایی از فرمانها را هم آورده، و این نمونه‌ها برای روشن کردن وظایف صاحبان مناصب درآن دوره اهمیت دارد[۲].

ازاینها گذشته، تربیت سه کتاب دیگر از تألیفات اورا به‌این شرح ذکر کرده است[۳]:

۵ - نصیب‌الفتیان و نشبیب‌البیان، فرهنگ منظوم تازی به‌پارسی، به‌تقلید نصاب‌الصبیان فراهی در ۵۰ بند ودورباعی روی هم ۳۵۵ بیت. دستنویسهای متعددی ازآن موجود است[۴].

۶ - تحفهٔ حسام،فرهنگ منظوم فارسی به‌ترکی.

۷ -ملتمسات، مشتمل برصدواند قطعه ورباعی درملتمسات متفرق چون این رباعی درتقاضای شطرنج:

ای دست گهربار تو سرمایهٔ گنج | امروز نداریم هوای شش وپنج
شطرنج توبفرست که صاحب‌هنران | در بازی شطرنج رهند از صد رنج

## اختیارات مظفری

رسالهٔ اختیارات مظفری در هیئت و نجوم، از قطب‌الدین محمود شیرازی (زادهٔ ۶۳۴ درشیراز- در گذشتهٔ ۷۱۰ درتبریز) از کتابهایی است که به‌نام مظفرالدین یولق ارسلان فرمانروای قسطمونی نوشته شده است.

قطب‌شیرازی معروف به‌علامه، ازدانشمندان بسیار کوش‌وپر کارعصرخود بود و درةالتاج او معروف به‌انبان‌ملاقطب مجموعهٔ علوم ومعارف روزگار او ونمایانگر

۱ - جزو مجموعهٔ مورخ ۷۰۹ فاتح، چاپ عدنان ارزی، آنکارا ۱۹۶۳.
۲ - چاپ عدنان ارزی، آنکارا، از دستنویس کتابخانهٔ سلیم آغا، نوربانو شمارهٔ ۱۲۲.
۳ - تربیت، دانشمندان آذربایجان: ص ۱۱۳ - ۱۱۴.
۴ - احمدمنزوی، فهرست نسخ خطی ج ۳ ص ۱۹۶۷.

وسعت دانش اوست. او زندگانی خودرا به‌سفر کردن وآموختن ونوشتن گذرانید. بعداز تحصیل درشیراز به‌مراغه رفت وضمن‌کار در رصدخانهٔ مراغه ازخواجه نصیر۔طوسی دانش‌آموخت. سپس به‌روم رفت و بامولوی وصدرالدین قونیوی محشور شد و مدتی نیز قاضی سیواس و ملطیه بود. سرانجام به‌تبریز باز گشت و از خاصان ایلخان شد و در ۷۱۰ درآن شهر در گذشت.

### تبصرةالمبتدی وتذکرةالمنتهی

از صدرالدین محمدبن اسحاق قونیوی (متولد ۶۰۵ ـ درگذشتهٔ ۶۷۳) پسر مجدالدین اسحاق است‌که پیش از این مثنوی کیخسرو اول [۶۰۱ ـ ۶۰۷] را در خطاب به‌مجدالدین نقل کردیم.

صدرالدین شاگرد و نافرزندی ابن عربی عارف معروف است، و خود از عارفان بزرگ عصرخویش و فخرالدین عراقی از مریدان او بود.

بیشترآثار صدرالدین ظاهراً تحت‌تأثیر ابن عربی به‌زبان تازی است. کتاب فارسی تبصرةالمبتدی و تذکرةالمنتهی در عرفان مرکب از یك مقدمه و سه مصباح از او دردست است: مصباح اول درمعرفت آفریدگار، مصباح دوم دراحکام خواص و طورولایت، مصباح سوم درمعرفت دنیا وآخرت.

نام مؤلف درمتن کتاب نیامده، وحاجی‌خلیفه درکشف‌الظنون آن را به‌شیخ ناصرالدین محدث نسبت داده است.

ترجمهٔ مقالات صدرالدین نیزدردست است[1]. که ظاهراًدرحیات صدرالدین ترجمه شده است.

### شرح قصیدهٔ تائیهٔ ابن فارض

سعیدالدین محمدبن احمد فرغانی (درگذشتهٔ ۶۷۸) از مریدان صدرالدین

۱ ـ درمجموعهٔ مورخ ۶۷۳، شمارهٔ ۲۸۶۶ یوسف‌آغا درقونیه، فیلم‌شمارهٔ ۳۲۸ دانشگاه تهران.

قونیوی، و از مشایخ معروف قرن هفتم در روم بود. سعید فرغانی پیش‌از شرح قصیده بحثی درمطالب عرفانی درسه‌اصل دارد. اوشرح خودرا درحضور صدرالدین قونیوی و پروانهٔ دیلمی خوانده و مورد تحسین آنها قرار گرفته است. تقریظی هم صدرالدین نوشته که در کتاب درج شده است. ترجمهٔ عربی این کتاب به‌نام منتهی ـ المدارك ازخود فرغانی در دست است.

**مناهج العباد الی المعاد** کتاب دیگری به‌زبان فارسی ازسعید فرغانی درمطالب عرفانی در دست است[۱].

### لطائف الحکمه

کتابی‌است درحکمت، از سراج‌الدین ابوالثنا محمود بن ابی‌بکر اُرْموی (متولد ۹۵۴ در ارمیه ـ درگذشتهٔ ۶۸۲ در قونیه)، قسم اول آن در حکمت علمی (حقیقت و فضیلت علم، بیان انواع علوم، اثبات واجب الوجود، صفات خداوند، اثبات هستی آفریدگار، معرفت روح، اثبات نبوت) است. قسم دوم آن در حکمت علمی (اخلاق وروش کشورداری) اهمیت بیشتری دارد که حاصل تجارب و مشاهدات و تفکرعلمی مؤلف است. و از وضع اجتماعی دیار روم در آن عصرنکته‌ها دارد.

نثرارموی دراین کتاب نثری ساده و روان و استوار است. کهن‌ترین نسخهٔ مورخ ۶۸۴ کتاب[۲] که در عصر مؤلف و فقط دو سال بعداز وفات او و درشهر قونیه به‌دست کاتبی به‌نام حمید مخلصی بخاری کتابت شده به‌عنوان سندی ازفارسی دیار روم درقرن هفتم ارزش خاصی دارد. دراین نسخه، تلفظ برخی کلمات ضبط شده. ازآن جمله باء تأکید یاپیشاوند برسرافعال باضمه، و «به» حرف اضافه بافتحه وحرف اول کلمات شُش، دُراز، پَدَر، پَلك، چَرا، هَزار، اَفتادن نیزبافتحه کتابت شده است[۳].

اینکه با قطعیت می‌گوییم که این‌نمونه‌ها یادگارتلفظ فارسی گویان قرن هفتم

۱ ـ احمد آتش، مقالهٔ پیش گفته ص ۱۱۴ ـ ۱۱۶. درگذشت سعید فرغانی را در ۶۹۱ یا ۷۰۰ نیز نوشته‌اند.
۲ ـ لطائف الحکمه، به‌تصحیح دکترغلامحسین یوسفی، چاپ ۱۳۵۱، بنیادفرهنگ ایران.
۳ ـ از مقدمهٔ مصحح کتاب ص چهل وشش.

درروم است، به‌این دلیل است که پیرمردان فارسی‌دان امروزهم در آن دیار که فارسی را در مدرسه آموخته‌اند، این کلمات را باهمین تلفظ ادا می‌کنند و معلوم می‌شود این لهجه نسل‌به‌نسل تاروزگارما انتقال یافته است. مجموع این تلفظها را درفرهنگ فارسی به‌ترکی تألیف عارف عتیق چاپ قونیه می‌توان دید. توجه به‌این نکته هم بی‌فایده نیست که این نوع تلفظها قبل از رواج رادیو و تلویزیون درشهرهای شمال غربی ایران هم به‌گوش می‌رسید و چون اکثریت ایرانیان ساکن روم ازجمله خود سراج‌الدین ارموی از نواحی غربی به‌آنجا رفته بودند شاید بتوان حدس زد که اینها نمونه‌هایی از تلفظ فارسی‌گویان غرب ایران (قلمرو زبان فهلوی) باشد.

مؤلف درسبب تألیف کتاب درپایان مقدمه می‌نویسد که «چون در اواخرسال ۶۵۵ به‌حضرت پادشاه اسلام... عزالدین... ابی‌الفتح کیکاوس... رسیدم خواستم که... تحفه و هدیه‌ای که لایق وقت بود راست شود که به‌حضرتش فرستم...»[۱]

اما معلوم نیست که بالآخره این کتاب را برای کیکاوس دوم فرستاده یانه؟ زیرا در آن سال آن پادشاه که باشرکت دوبرادر خود قلج‌ارسلان چهارم و کیقباد سلطنت می‌کرد به‌سبب اختلاف باپروانهٔ دیلمی که به‌حمایت مغولها طرفدار سلطنت قلج- ارسلان بود خلع گردید و سالهای دربدری او آغاز شد. ابتدا به‌استانبول پناه برد و از آنجابه کریمه برده شد.

محمود ارموی که در ۵۹۴ درا رمیه[۲] به‌دنیا آمده بوده، معلوم نیست درچه تاریخی ترك وطن کرده و به‌روم رفته است. دزاین‌باره دوحدس می‌توان زد: یا در ۶۲۳ که ترکمانان ایوابی به‌حدود اشنووارمیه وخوی هجوم برده به‌غارت آذربایجان مشغول شدند وبیشترساکنان آن نواحی پا به‌فرار گذاشتند[۳] اوهم ازارمیه خارج شده،

---

۱ ـ ص ۶ متن.

۲ ـ نام این شهر، که ازشهرهای باستانی آذربایجان است درهمهٔ کتابهای مسالك وممالك ارمیه، وگاهی اورمیه ضبط شده است ودرتداول محل آن را اورمی‌می گفتند ومی گویند. درنوشته‌های دورهٔ قاجار بدتصور اینکه ریشهٔ کلمه از روم است گاهی آن را ارومیه می‌نوشتند وبه‌همین سبب درنیمهٔ اول قرن حاضررضائیه نام‌گرفت واخیراً همان ارومیه معمول شده وصحیح آن ارمیه است.

۳ ـ عباس اقبال، تاریخ مغول چاپ دوم: ص ۱۲۱.

یا به‌احتمال بیشتر در دومین هجوم مغول به‌ایران و شکست جلال‌الدین خوارزمشاه و فرار و قتل او که وحشت و هراس سراسرغرب ایران را فراگرفته بود[1] او هم ارمیه را ترك کرده ومدتی درموصل ومدتی دردمشق مانده وبعدها به‌روم رفته است. وجود تألیفات متعدد او به‌زبان عربی می‌رساند که سالیان درازی درمناطق عربی‌زبان زیسته است. سرانجام به‌روم رسیده و در دورهٔ کیخسرو دوم [۶۳۶ - ۶۴۴] او را در روم می‌بینیم که منصب قضای قونیه را دارد[2].

ارموی تاپایان عمرخود، نزدیك به‌چهل سال درروم (وبیشتر درقونیه) زیست و درسایهٔ مقام والای علمی و دینی و شخصیت ممتازی که داشت ازعزت و احترام بسیار برخوردار بود. نمونهٔ صلابت شخصیت او درسنی بالای هشتاد این است که به‌نوشتهٔ ابن بی‌بی درسال ۶۷۶ که ترکمانان قرامان دومین‌بار به‌قونیه حمله کردند:

«ساکنان شهر را بردفع وقمع ایشان تحریض فرمود، و در آن باب فتوی داد، وخویشتن بر باره رفت ودر روی ایشان تیر کشید... و چون اعیان واخوان (یعنی جوانمردان) قونیه حالت بر آن جملت مشاهدت کردند، از جنگ ومنع و مخاصمت و محاصرت هیچ باقی نگذاشتند. خوارج... عاقبةالامر چون ازمحاصرت اهل قونیه وادراك مطلوب عاجز شدند، خایب وخاسر به‌ولایت ارمنستان باز گشتند»[3].

چون این خبر به‌اباقا ایلخان رسید، فرمان قاضی‌القضاتی ممالك روم را به‌نام سراج‌الدین ارموی صادر کرد.

ایام اقامت ارموی درقونیه، مقارن باسالهای کمال ارشاد مولوی بود. اگرچه ارموی حکیم بود و مولوی آنچنانکه از شعرش برمی‌آید باچون وچرای حکیمان میانه‌ای نداشت، اماآن دوبزرگمرد روشن‌بین قدریکدیکر را می‌دانستند وروایتهای متعددی از دوستی آنها درمناقب‌العارفین آمده است.

ارموی تألیفات متعددی در اصول وفقه وخلاف و منطق و حکمت نوشته که

---

۱ - همانجا: ص ۱۴۲.

۲ - مسامرةالاخبار: ص ۹.

۳ - ابن بی‌بی: ص ۷۰۰ - ۷۰۱

معروف‌ترین آنها مطالع‌الانواردرمنطق است. برآن کتاب شرحهای فراوان نوشته‌اند که معروفترین آنها شرح قطب‌الدین رازی است و آن سالها جزء کتابهای درسی در مدارس قدیم بود. درمقدمهٔ گلندام بردیوان حافظ آنجاکه ذکری از «مطالعهٔ مطالع و مفتاح» به‌وسیلهٔ حافظ دارد مراد ازمطالع، همین مطالع‌الانوار ارموی است، و مفتاح کتاب معروف سکاکی.

## منشآت بدرالدین یحیی

امیر بدرالدین یحیی از دبیران چیره‌دست قرن هفتم از معاصران پروانه و دیوانیان کیخسرو دوم بود وعنوان ترجمان داشت. خاندانش ازگرگان به‌روم رفته بودند ونسبتش به‌فخری گرگانی سرایندهٔ ویس ورامین می‌رسید، اما خود در قونیه به‌دنیا آمده بود.

ابن بی‌بی درحوادث حدود سال ۶۴۴ دربارهٔ او می‌نویسد:

«بدرالدین یحیی ترجمان... از اماثل افاضل روم بود و دررقت منظوم و جزالت منثور قسِّ فصاحت و حسّانِ بلاغت. اگرچه مولد و منشأ شهرقونیه داشت، اما به‌نژاد قدیم وتربیت اصلی به‌خطهٔ جرجان منتسب شدی، وبه فخری جرجانی ناظم قصهٔ ویس و رامین انتما واعترا کردی؛ و به‌یمین ویسار، خط منسوب روان آبدار چون لؤلؤ شاهوار نوشتی. درجملهٔ علوم حظّی تمام وقسطی وافر، سیّما در انشاء مکاتبات و مراسلات دیوانی یدبیضا و دم مسیحا و درجهٔ عُلیا یافته بود...»[1].

بدرالدین از دوستداران ومعاشران مولوی بود و در مناقب‌العارفین روایات متعددی دربارهٔ او آمده ازجمله می‌نویسد: درسماعی که پروانهٔ دیلمی درماتم مولوی ترتیب داده بود «ملك‌الادبا بدرالدین یحیی در سماع گرم شده بود، جامه‌ها برخود چاك زده، این رباعی [حضرت خداوندگار] را می گفت:

کو دیده که در غم تو نمناك نشد یا جیب که در ماتم تو چاك نشد

۱ ــ ابن بی‌بی: ص ۵۶۸ ــ ۵۶۹.

سوگندبه‌روی‌تو که ازپشت‌زمین مانند تویی در شکم خاك نشد[1]

مجموعهٔ منشآت بدرالدین یحیی در دست است. تعدادی از نامه‌های اوهم درمجموعهٔ نفیس منشآت کتابخانه حسین نخجوانی موجود است[2].

## روضةالکُتّاب

روضةالکتاب وحدیقه‌الالباب (تألیف شده در۶۷۷) مجموعهٔ نامه‌های ابوبکر-بن زکی قونیوی (در گذشتهٔ حدود ۶۹۴)، منشی و شاعر و پزشك بود که در انشا شاگرد بدرالدین یحیی، و درطب شاگرد اکمل‌الدین نخجوانی پزشك ایرانی از مریدان ومعاشران مولوی بود. ابوبکرشخصاً نامه‌های خود را جمع‌آوری و به‌این نام نامیده است[3].

ابوبکربن زکی نثری ساده و روان و شیرین دارد. شعرهم می گفت و صدر تخلص می کرد. ضمن نامه‌ها اشعاری ازخودآورده، ونیز در پایان‌کتاب قطعاتی از سروده‌های خودرا درج کرده است. از آن جمله این ابیات را در رثای یکی از دوستان خود سروده است:

کجا یابم تورا جاناکه از چشمم نهان گشتی
چوجان‌جان من‌بودی نهان‌چون جان از آن گشتی
تو پنداری زیان کردی که سود عمر گم کردی
درین عالم اگر مردی در آن عالم زیان گشتی

۱ ــ مناقب‌العارفین: ص ۵۹۵.

۲ ــ مرحوم محمد قزوینی منشآتی راکه درضمیمهٔ التوسل‌الی‌الترسل بهاءالدین محمد-بغدادی درنسخهٔ مورخ۶۸۴کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است. منشآت بدرالدین‌رومی موسوم به الترسل‌الی‌التوسل تصور کرده است (مقدمهٔ التوسل‌الی‌الترسل چاپ احمد-بهمنیار صفحه‌کب). ظاهراً مرحوم نفیسی هم از همانجاکتابی بدین نام را به‌بدرالدین نخشبی رومی نسبت داده است. تاریخ نظم و نثر درایران: ص ۱۵۱. عثمان توران هم درمقدمهٔ خود برتقاریرالمناصب همین‌اشتباه را تکرار کرده است. اما به‌تحقیق علی‌سویم آن‌کتاب روضةالکتاب است. مقدمهٔ سویم برروضةالکتاب ص ۹ ــ ۱۲.

۳ ــ چاپ علی سویم. براساس دستنویس مؤلف. آنکارا ۱۹۷۲. این‌کتاب پیش‌از آن هم به‌تصحیح یونس وددی در ۱۳۲۹ درتبریز چاپ شده است.

ملك بودی به جان پاك و نفس روشن و عالی
از آن از خاك ببریدی مقیم آسمان گشتی
چو این گلخن خَلقِ دیدی به‌خالق روی بنهادی
ز جن و انس بگذشتی خریدار جنان گشتی
توان‌من توان دانست گرچه روی اندك شد
که من جای دگر بودم تو بی من ناتوان گشتی
چرا گریان کنی هردم به جای آنکه خندانی
نه اول همچو گل بودی نه آخر زعفران گشتی[1]

این ابیات را در اول نامه‌ای نوشته است:

پرتوخط شریفت چو برین چاکر تافت — گرد خود هر نفسی لؤلؤ و مرجان بینم
چو بگیرم به کف و بوسم ودروی نگرم — زیر هر نکتهٔ غـرّا اثـر جـان بینم
درتعجب شوم و جای تعجب هم‌هست — که درون ورقی چشمهٔ حیوان بینم
گرچه دیدم زفراق توبسی درد و عنا — این زمان از اثر دست تو درمان بینم[2]

## تقاریر المناصب

مجموعهٔ ۸۱ نامه وفرمان ازدورهٔ استیلای ایلخانان که‌آخرین آنها تاریخ۷۱۷ را دارد و خود مجموعه در ۷۲۰ تدوین شده‌است.
این کتاب برای تحقیق در وضع اجتماعی و اداری روم در آن سالها اهمیت بسیار دارد[3].

## آثار نصیرالدین سجستانی

نصیرالدین محمدبن ابراهیم سجستانی سیواسی در ریاضیات و علوم غریبه

۱ ــ روضة‌الکتاب، چاپ علی‌سویم، ص ۲۷۴
۲ ــ همانجا: ص ۲۷۰.
۳ ــ چاپ عثمان توران، آنکارا ۱۹۵۸ ازنسخهٔ ۳۱۷۳ ماربورگ.

مهارت داشت و شعرهم می‌گفت. از آثار او:

۱ ـ دقایق‌الحقایق درعلوم خفیه که آن‌را در ۶۷۰ در آقسرا به‌پایان‌رسانیده‌است.

۲ ـ منظومهٔ مونس‌العوارف در معراج و معجزات وغرایب که درسال ۶۷۱ درقیصریه به‌نام غیاث‌الدین کیخسرو دوم [۶۶۶ ـ ۶۸۲] به‌اتمام رسیده است[۱].

## نوادر التبادر لتحفة‌البهادر

این کتاب را محمدبن امین‌الدین ابوالمکارم ایوب‌بن ابراهیم دنیسری به‌نام یکی از امیران گمنام محلی تألیف کرده است. دنیسر (به‌ضم اول) شهری در ۱۲ کیلومتری جنوب غربی ماردین (میان دیاربکر ومرزعراق) بوده است.

نوادرالتبادر دائرةالمعارف سبك مایه‌ایست در ۱۲ فن (انواع علوم: ریاضی، نجوم، نگاه داشتن تندرستی، زهرهاودفع آنها، تناسل، علم‌جواهر، فراست، عجایب زمان، خواص ومنافع، فلاحت، قواعد علمی وعملی).

این کتاب به‌زبان ساده نوشته شده و ازنظر اشتمال بربرخی تعبیرات ازجمله نامهای انواع میوه‌ها، سبزیها، نانها، غذاها و غیره سودمند است[۲].

## آثار طرسوسی

چهار کتاب داستان به‌نثر ازابوطاهربن حسن‌بن علی‌بن موسی طرسوسی در دست است: داراب‌نامه، اسکندرنامه، قهرمان‌نامه، قران حبشی. از این چهار کتاب تنها نخستین آنها چاپ شده است[۳].

از زندگی مؤلف هیچ‌گونه اطلاعی نداریم حتی عصرش و محل تولد و اقامتش روشن نیست. مرحوم نفیسی ابتدا او را طرسوسی و ظاهراً از نویسندگان

---

۱ ـ سعید نفیسی، تاریخ نظم ونثر درایران ص ۱۵۱ ـ ۱۵۲.

۲ ـ نوادرالتبادر، چاپ دانش‌پژوه ـ ایرج افشار، ۱۳۵۰، بنیاد فرهنگ ایران.

۳ ـ داراب‌نامهٔ طرسوسی، به‌کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا، ۲ جلد، ۱۳۴۴ و ۱۳۴۶.

خاک عثمانی درقرن نهم شمرده[1] بعداً این نتیجه را گرفته که اوطوسی بوده و او را بغلط طرسوسی نوشته‌اند و درنیمهٔ دوم قرن پنجم می‌زیسته است[2].

من به‌دلیل زبان داراب‌نامه آن را ازاواخر قرن ششم می‌دانم. ازطرف دیگر وجود محیط ایرانی‌اندیشی در سراسر داستان و آمیختگی‌آن با فرهنگ یونانی می‌رساند که مؤلف باید در دورهٔ قدرت پادشاهان سلجوقی روم و در نواحی زیر تسلط‌آنان زیسته باشد. اما این هم معلوم نیست که اگر مؤلف اهل طرسوس بوده، کتاب خود را در دیار روم نوشته یا اینکه او یا پدرانش در دست‌به‌دست گشتنهای طرسوس، به‌ایران باز آمده‌اند، وکتاب درنقطه‌ای از ایران نوشته شده است. این تردیدها شاید وقتی تااندازه‌ای رفع شود که سه کتاب دیگر مؤلف هم انتشار یابد و با بررسی مجموع آثار او بتوان نتیجه‌های بهتری گرفت.

یکی ازقرائنی که احتمال طرسوسی بودن مؤلف را بیشترمی کند، این است که این شهر درطول قرنها یکی از مراکز مهم فرهنگی منطقه بوده، و نیز فرهنگ ایرانی درآنجا سابقه داشته است.

طرسوس دردورهٔ هخامنشیان جزو ایران بود، تا در سال ۳۳۳ پیش از میلاد اسکندر آن راگرفت. در اواخر دورهٔ ساسانیان هم این شهر از متصرفات ایران بود وهم اینك درکنار آن‌شهر گورستان کهنی به‌نام‌گورستان پارسیها هست. طرسوس ازنخستین شهرهایی است که به‌دست مسلمانان افتاد (۲۵ هجری) و ازآن به‌بعد ثغر روم به‌شمارمی‌آمد. امروز این شهربا دریای مدیترانه فاصله دارد ولی درآن سده‌ها رودخانه‌ای از میان شهرمی گذشت که کشتیها ازآن راه به‌طرسوس می‌آمدند و این شهرمرکزبزرگ بازرگانی میان شهرهای مرکزی‌آسیای صغیر (قونیه، قیصریه...) باکشورهای کرانهٔ مدیترانه بود.

ساکنان طرسوس ارمنیان و رومیان و اقوام مسلمان بودند و طبعاً عده‌ای از ایرانیان برای بازرگانی یا به‌علت فرار از حوادث ناهنجار درآنجا ساکن شده بوده‌اند و خانوادهٔ طرسوسی ممکن است از این ایرانیان باشند.

---

۱ ــ تاریخ نظم ونثر، ج ۱: ص ۲۵۶.

۲ ــ همانجا: ص ۷۱.

داراب‌نامه از گزارش مولانا محمد بیغمی نیز که نسخهٔ موجود آن در۸۸۷ در تبریز به‌دست محمود دفترخوان کتابت شده وضعی شبیه به‌آثار طرسوسی دارد و اینهمه در کنار هم باید بررسی شود[1].

۱ ـ داراب‌نامه، چاپ دکترصفا، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، ۲ جلد، ۱۳۳۹، ۱۳۴۱ آقای دکترصفا بحق معتقدندکه‌آن کتاب باید فیروزنامه یا داستان فیروزشاه نامیده شود.

# ۹

## ازانقراض سلجوقیان تا فتح استانبول

مقارن با پایان سلطنت سلجوقیان درروم، در ایران هم بعد از اولجایتو حکومت ایلخانان رو به ضعف نهاد ومرکزیت حکومت آن سلسله و نفوذ آنان در آسیای صغیر به تدریج از میان رفت.

از طرف دیگر، جمعیت ترکمانان چادرنشین در روم به سرعت رو به فزونی می‌نهاد. عده‌ای از آنان در هجوم تاتار از خان ومان خود رانده شده به آن سرزمین رسیده بودند. دسته‌های جدیدی نیز همراه مغول بدان دیار رفته بودند. با انقراض سلجوقیان این قبایل در گوشه و کنار روم حکومتهای محلی تشکیل دادند و تعداد این امیرنشینها به دوازده رسید. از آن جمله قبیلهٔ قایی بود که در دورهٔ سلجوقی رؤسای آن منصب مرزداری آن دولت در برابر بیزانس را داشتند و بعدها در ۷۲۶ با فتح بورسا به دست اورخان پسر عثمان، مقدمات تشکیل دولت عثمانی را فراهم آوردند.

زبان فارسی آنچنان در روم ریشه دوانیده بود که در این دورهٔ فترت نیز همچنان به صورت زبان رسمی مکاتبه وتدریس وتألیف باقی ماند. جزاینکه شعر و ادب تنزل یافت و دیگر شاعرانی چون دخترسالار و شمس‌الدین محمد اصفهانی وزیر وجودنداشتند. پادشاهانی چون کیکاوس اول و کیقباداول نبودند که قدرشاعران بزرگ را بدانند وآنان را به دربارخود فراخوانندو ازآنان حمایت کنند.

بااین تحولات شعروادب فارسی از محافل طبقات بالای اجتماع به‌میان مردم و خانقاههای صوفیان راه یافت و زبان اهل ذوق وشور وحال قرارگرفت. بالاترین جلوهٔ این تحول را در ادبیات مولویه دیدیم، درمیان گروههای حروفیان ( پیروان فضل‌الله استرابادی) نیز رواج زبان فارسی آشکار است.

## حروفیان

مذهب حروفی با اینکه برپایهٔ تأویلات غیر منطقی حروف و اعداد استوار بود، با شور و هیجان هوادارانش در نواحی وسیعی رواج یافت. روش بیرحمانهٔ فقیهان وامیران درکشتار آن جماعت، آتش تعصب آنان را دامن زد و گسترش طریقت آنان را سرعت بخشید.

نخستین رهبران و رهروان این جماعت از ایرانیان بودند و چون در وطن خود تحت تعقیب وآزار قرار می‌گرفتند، مثل‌گروههایی که در قرون گذشته به‌روم مهاجرت کرده بودند اینها هم در آن دیار فضایی آزادتر برای اندیشه‌ها و زندگی خود می‌یافتند و چون ایرانی بودند طبعاً زبان تألیف و تبلیغ آنان فارسی بود. عمادالدین نسیمی شیرازی بزرگترین شاعر حروفی است که به‌آسیای صغیر رفته و علاوه بردیوان فارسی اشعاری هم به‌ترکی سروده است.

حروفیان درآغازکار، هواداران فراوانی.درروم یافتند. حتی در دربارعثمانی نفوذکردند ومورد حمایت سلطان محمد دوم معروف به‌فاتح قرار گرفتند. اماعلاقهٔ سلطان به‌آنان برخی ازفقیهان را به‌وحشت انداخت. به‌تکفیرو تعذیب آنها برخاستند. درآن سرزمین هم عرصه برآنان تنگ شد.

سرگذشت حروفیان به‌صورت داستان رازناکی است. دربررسی سرگذشت آنها این نکته به‌صورت معمای ناگشوده‌ای به نظر می‌آید که خارج از آن بازی بی‌معنی با حروف واعداد که درآثار موجودشان می‌بینیم، چه جاذبه‌ای در روش و تعلیمات نهانی آنها درکاربوده که افراد آن گروه بی‌باکانه مرگ را استقبال می‌کردند؟ آیا گذشته از زرنگی رهبران و شیوه‌های تبلیغ آنان که پیروان را مسحور می‌کرد

مسائل اجتماعی عصر تاچه‌اندازه دربرانگیختن شور وهیجان آن جماعت تأثیرداشته است؟ این سؤالی است که در بارهٔ گروههایی پیش از آنها چون مزدکیان و خرم‌دینان و صباحیان و برخی گروههای متأخر نیز مطرح است.

بنای تعذیب و کشتار حروفیان درروم را یك فقیه ایرانی به‌نام فخرالدین عجمی (متوفی ۸۶۵) نهاد.

اول بنا نبود که سوزند عاشقان آتش به‌جان شمع فتدکاین بنا نهاد

این هم نمونه‌ای برای مقایسهٔ آزاداندیشی دیرینه در دیار روم با تعصبات یادگار خلافت عباسی در ایران است. در آنجا سلطان عثمانی از حروفیان حمایت می‌کرد و این ایرانی نخستین‌بار فتوای قتل آن جماعت و سوزاندن اجساد آنها را داد.

فخرالدین ازشاگردان سیدشریف جرجانی بود. بعدها به‌روم رفت ودر ۸۳۴ مفتی و شیخ‌الاسلام عثمانی (بزرگترین مقام روحانی آن کشور) شد و ۳۱ سال این سمت را داشت. فخرالدین فتوای قتل وسوزاندن عده‌ای ازپیروان فضل حروفی‌را داد. معروف است وقتی برای سوزاندن اجسادآتش را فوت می‌کرد ریش خودش هم آتش گرفت[۱]. آیا با وجود اسلحهٔ بحث و منطق و استدلال که می‌شد با آن، گمراهان و فریفتگان را هدایت کرد چه نیازی به‌شعله‌های آتش بود؟

می‌گویند جانشین فضل‌الله که علی‌الاعلی نامیده می‌شد وارد خانقاه بکتاشیها شد و چنین وانمودکردکه مذهب حروفی همان تعلیمات حاجی بکتاش خراسانی است که به‌وسیلهٔ فضل‌الله بیان شده است. به‌این ترتیب طریقت حروفی درمیان بکتاشیها به‌حیات خود ادامه داد ورساله‌های حروفی‌هم در ان بکتاشیها باقی‌مانده و به‌دست ما رسیده است.

درایران‌هم این طریقت دردورهٔ صفویه به‌وسیلهٔ نقطویان یا پسیخانیان (پیروان محمود پسیخانی گیلانی) خودی نشان داد اما با سختگیری و کشتار های بیرحمانهٔ صفویه از میان رفت.

---

۱ــ قاموس‌الاعلام، ج ۵ ص ۳۳۴۷، الشقایق‌النعمانیه، چاپ مصر، حاشیهٔ وفیات‌الاعیان: ص ۶۳ (به‌نقل براون).

## بزم و رزم

در دورهٔ فترت بعد از سلجوقیها تا ظهورعثمانیها، هرجا امیر وحاکم درس‌خوانده‌ای حکومت می‌کرد، زبان فارسی مورد عنایت و توجه بود. از آن جمله قاضی برهان‌الدین که به مدت ۱۸ سال از ۷۸۳ تا ۸۰۰ فرمانروای سیواس واطراف آن بود اززبان فارسی حمایت می‌کرد. او در۱۴ سالگی درشام به‌دیدار قطب‌الدین رازی رسیده ویك سال ونیم نزد اودرس خوانده بود. قطب رازی «سلطان [برهان‌الدین] را به‌مباحثهٔ حواشی کشاف وشرح مطالع ازمصنفات خود مشغول گردانید»[۱]. در دورهٔ این امیر رسالهٔ فاذن (فیدون) افلاطون دربارهٔ سقراط به‌فارسی ترجمه شده و نسخهٔ آن موجود است[۲].

این امیر با اینکه در نواحی عربی زبان درس خوانده بود، علاقه‌اش به‌زبان فارسی بیشتر بود. واین، ادامهٔ نفوذ عمیق فرهنگ ایرانی را درمحیط سیواس می‌رساند. برهان‌الدین وقتی از عزیزاسترابادی خواست که کتابی در بارهٔ شرح حال و حوادث زمان او تألیف نماید، با اینکه مؤلف به‌منظور هنرنمایی و فضل فروشی میل داشت که کتاب خود را به‌عربی بنویسد، آن امیر فارسی را ترجیح داد. در این باره در خاتمهٔ بزم و رزم چنین می‌خوانیم:

«من بنده... در مبدأ حال که ازحضرت سلطنت... به‌تصدیر این مآثر و تحریر این مناقب و مفاخرمشار ومأمور شدم، خواستم که مضمون کتاب به‌زبان تازی تقریر کنم... واین داعیه بررای بزرگوار خدایگانی سلطانی... مقبول و پسندیده افتاد... اما چون جمهور اهالی ممالك روم به‌زبان پارسی مایل و راغب بودند، و اغلب سُکّان و قُطّان آن بلاد به‌لغت دری قائل و ناطق و جمیع امثله و مناشیر و مکاتبات و محاسبات و دفاتر و احکام و غیرآن بدین لغت مستعمل و متداول، و دواعی خواطرهمگنان به‌نظم و نثر پارسی مصروف و مشغول، مبنی براین مصلحت فرمان مطاع

۱ـ عزیز استرابادی، بزم ورزم، چاپ فؤاد کوپرولو، ۱۹۲۸ استانبول، ص ۶۷.
۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ حسین چلبی در بورسا، به‌شمارهٔ ۵۰۴/۲.

لازم الاتباع ... بر آن جمله بارز شد که این کتاب به‌زبان پارسی مسطور گردد، و این دری طری در سلك عبارت دری انتظام پذیرد، تا فوائد آن میان خاص و عام شایع و مستفیض شود، ومنافع و مستودعات آن، جمله را مفهوم و مستفاد گردد»[1].

نوشتهٔ مؤلف سند استوار رسمی بودن زبان فارسی در آن دوره و نیز میل و رغبت «جمهور اهالی ممالك روم به‌زبان پارسی» است.

عزیزبن اردشیراسترابادی، خود ایرانی بود و در نظم و نثر فارسی و عربی مهارت داشت. دراستراباد به‌دنیا آمده و مدتی در آذربایجان زیسته، و مدتی نیز در بغداد ندیم سلطان احمدجلایری بوده است. در ۷۹۶ به‌سیواس رفته، به‌دستگاه قاضی برهان‌الدین پیوسته و بزم و رزم را به‌درخواست او نوشته است. عزیز بعداز کشته‌شدن برهان‌الدین در سال ۸۰۰ به‌مصر رفت و درآنجا در گذشت.

کتاب بزم و رزم او معروف به‌تاریخ قاضی برهان‌الدین سیواسی اگر چه به نثری منشیانه ودشوارنوشته شده، ازنظر حوادث آن دوره و شناخت وضع دیار روم ارزش خاصی دارد[2].

عزیز استرابادی شعر متوسطی‌هم می گفت و دراین کتاب نزدیك به۲۰۰ بیت از اشعار فارسی او هست، از آن جمله این دو بیت:

| | |
|---|---|
| بند و چاه ارنصیب شد دو سه روز | عز و جاهت دهد زمانه، چه غم |
| از عزیزی کنند و پیروزی | سیم در چاه و لعل در خاتم |

از امیران فرهنگ‌دوست آن دوره یکی هم عیسی‌بگ [ ۷۴۹ – ۷۹۳ ] پسر زکریا بگ از امرای ناحیهٔ آیدین در غرب آسیای صغیر است که پیش از این گفتیم کتاب « کشف الاسرار علی لسان الطیور والازهار، به دستور او از تازی به‌پارسی ترجمه شده است. نسخهٔ نفیس شاهانه‌ای از مرصاد العبادهم در ۷۵۰ برای کتابخانهٔ

۱– بزم ورزم: ص ۵۳۶–۵۳۷.

۲– مقدمهٔ کوپرولو بر بزم ورزم، کشف الظنون، عجایب المقدور، تاریخ نظم ونثر درایران، سعید نفیسی ص ۱۹۳.

او کتابت شده که اینک در کتابخانهٔ فاتح در استانبول نگهداری می‌شود[۱].

ادامهٔ رواج زبان فارسی را در کتاب دیگری به‌نام «اسئله واجوبه» در تفسیر و حدیث می‌بینیم.

جمال‌الدین محمدبن محمد آق سرایی (درگذشتهٔ ۷۷۰–۷۸۰)، مدرس مدرسهٔ سلسله یا مسلسله در قرامان، بوده و نسبش به‌چهار واسطه به‌فخررازی می رسید. اسئله واجوبه را به‌فارسی به‌درخواست شادگلدی حاکم اماسیه (مقتول در ۷۸۳) نوشته است. کتاب در دو باب است: باب اول، سؤال و جوابهایی در علم تفسیر، باب دوم درعلم حدیث.

در مقدمهٔ آن می گوید که امیر از من خواست که «اسئله و اجوبه‌ای چند از علم تفسیر وحدیث به‌زبان پارسی که اهل این دیار را از لغت تازی وعبارت حجازی انفع، و استفهام دقایق را برافهام خلایق اوقع است تحریر کنم...»[۲].

آق‌سرایی تألیفات متعدد دیگری دارد که معروف‌ترین آنها حل‌المجاز است که بارها درهند به‌چاپ رسیده است[۳].

مجموعه‌ای به‌نام انیس الخلوه وجلیس السلوه، از مؤلفی ناشناخته به‌نام مسافربن ناصرملطوی در دست است[۴] که احمدآتش فهرست گویندگان آن را (۸۱ شاعر) درمقالهٔ خودآورده، واز اینکه‌آخرین شاعران تا نیمهٔ قرن هشتم می‌زیسته‌اند استنباط کرده که این مجموعه درنیمهٔ دوم قرن هشتم تا نیمهٔ اول‌قرن نهم تألیف شده است.

مؤلف به‌تعلیم فرزند امیرجلال عمربگ یکی ازامرای ناحیهٔ مرکزی‌آسیای صغیر (حدود ملطیه و سیواس) اشتغال داشته، و این مجموعه را برای مطالعهٔ فرزند امیر جمع کرده است.

---

۱ـ نسخهٔ شمارهٔ ۲۸۴۱ فاتح که عکسی از آن نزد من است و در تصحیح مرصاد به‌نشانهٔ «فا» از آن استفاده شده. مقدمهٔ مرصاد: ص ۱۱۸.

۲ـ احمدآتش، مقالهٔ پیش‌گفته: ص ۱۲۶.

۳ـ برگل، ادبیات فارسی برمبنای تألیف استوری، ترجمهٔ یحیی‌آرین‌پور و دیگران: ص ۱۲۷.

۴ـ نسخهٔ شمارهٔ ۱۶۷۰ ایاصوفیهٔ، ۴۰۶ ورق.

این مجموعه علاوه بر اینکه آثار عده‌ای از شعرای گمنام ایران را حفظ کرده، از این نظر هم مهم است که می‌رساند در اواخر قرن هشتم، در آسیای صغیر برای تربیت امیرزادگان اشعار فارسی را به آنها می آموختند[1].

دراین مجموعه قصیده‌ای ازسید ابوطالب وزیر ارتنا حاکم سیواس ازطرف ابو سعید ایلخان [۷۳۶-۷۵۳] هست که آن را در ۷۵۰ در راه مکه سروده است.

## برخی آثار دیگر این دوره

**دقایق‌الحقایق** - تفسیری است عرفانی باتوجه به‌مثنوی مولوی در ۸۰ فصل ازمولانا احمد رومی از صوفیان طریقت مولویه که درسال ۷۲۰ تألیف شده است[2].

**الولدالشفیق** - کتابی است با مطالب متنوع از قاضی احمد نیکده‌ای[3]. مؤلف در ۲۸ رمضان ۷۳۰ درحیات بوده و در نیکده (شهری در مرکز آسیای صغیر نزدیك به‌قیصریه) با مولانا امیرحسن سیواسی مباحثه کرده است.

**رسالهٔ تاریخ آل سلجوق** - رسالهٔ کوچکی است در ۹۵ صفحه که در آن تاریخ سلجوقیان روم را به‌ایجاز و اختصار تمام تا سال ۷۴۱ به‌نام شاهزاده‌ای که علاءالدین کیقباد چهارم نامیده شده نوشته‌اند. وفات آن شاهزاده در سال ۷۶۵ در صفحهٔ آخر رساله به‌خطی دیگر افزوده شده است.

از اینکه حوادث قونیه در سالهای آخر با جزئیات ذکر شده می‌توان حدس زدکه مؤلف ازساکنان آن شهر بوده است. او از ایرانیان یا ایرانی‌زادگان و احتمالاً از مولویه بوده، زبانش ساده و موجز و تا اندازه‌ای عامیانه است. تعبیرات خاصی دارد نظیر «ولایت بالا» در مورد ایران[4].

---

۱- آتش، مقالهٔ پیش گفته: ۱۲۸-۱۳۱.

۲- احمدمنزوی، فهرست نسخه‌های خطی ج ۱ ص ۴۸-۴۹.

۳- نسخهٔ شمارهٔ ۲۵۱۹ کتابخانهٔ فاتح استانبول.

۴- نسخهٔ یگانهٔ این رساله درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است و فریدون نافذ اوزلوق آن را به‌صورت عکسی در ۱۹۵۲ درآنکارا چاپ کرده است.

**کنزالتحف** ـ کتابی است در موسیقی که آن را امیر بن خضر مالی قرمانی درسال ۷۵۶ در استانبول به‌پایان رسانیده است. مؤلف ظاهراً از مولویه بوده و در استانبول می‌زیسته است[۱].

**سلك الجواهر** ـ فرهنگ منظوم عربی به‌فارسی است نظیر نصاب‌الصبیان، که آن را حمیدانگوری (عبدالحمید بن عبدالرحمن) از مردم آنکارا، در ۳۵ قطعه و ۵۵۰ بیت سروده است. تاریخ پایان منظومه ۷۵۷ است که در بیت زیر درپایان کتاب آمده است:

حمید این را به‌سال هفتصد و پنجاه و هفت اندر
به اتمامش رسانیدی به عون خالق یزدان[۲]

**عقودالجواهر** ـ لغت منظومی است که احمدبن ابراهیم داعی آن را در ۸۱۶ به‌نام سلطان محمد اول سروده است. داعی دیوان شعرهم دارد[۳].

**سیرت‌النبی** ـ در سیرت پیامبر اکرم از محیی‌الدین عبدالعزیز معروف به محیی حصاری که آن را در ۸۲۱ تألیف کرده است.

**کاتبیه** ـ منظومه‌ایست در لغت در ۵۰۰ بیت که آن را محمد بن ولی بن رضی‌الدین معروف به‌کاتب انقروی در ۸۵۱ درمغنسیا به‌اشارهٔ سلطان محمدبن مراد دوم به‌پایان رسانیده است[۴].

**فلك نامه** ـ مثنوی صوفیانه‌ایست از احمد گلشهری که در نیمهٔ اول قرن هشتم می‌زیسته است.

از ایرانیانی که در دورهٔ مراد دوم در روم می‌زیسته‌اند محمودبن محمد دلشاد شروانی است که کتابی به‌نام **کمال‌نامه** در ۸۴۱ به‌پایان رسانیده است[۵].

از فارسی گویان دیار روم درقرن هشتم نام و اشعاری‌هم از سیدحسن اخلاطی صوفی در جنگها باقی مانده است.

---

۱ــ نفیسی، تاریخ نظم ونثر در ایران: ص ۱۹۴.
2.- A. Ateş Istanbul Kütüphanelerinde Farsça menzum eserler s. 263.
۳ــ دیوان داعی چاپ ۱۹۵۲ استانبول.
۴ــ نفیسی. همانجا: ص ۳۳۹.
۵ــ همانجا: ص ۲۷۳.

این فصل را با ذکر بایزید اول معروف به« ایلدرم بایزید »[ ۷۹۲-۸۰۵ ] تمام می کنم که نخستین بار عنوان سلطان یافته است. او همان است که تیمور لنگ او را شکست داد و اسیر کرد و در قفس انداخت. بایزید شعر می گفت و این بیت در تذکره‌ها به‌نام او آمده است:

هر دود که بالا رود از سینهٔ چاکم — ابری شود و گریه کند بر سر خاکم[1]

۱ـ قاموس الاعلام سامی، ج ۲، ص ۱۲۳۱.

# ۱۰

## پس از فتح استانبول

به‌سال ۸۵۷ هجری/۱۴۵۳ میلادی، با فتح استانبول به‌دست محمد دوم معروف به‌فاتح، عصرطلایی امپراطوری عثمانی آغاز گردید. پایتخت امپراطوری از ادرنه به‌استانبول انتقال یافت و این شهر بتدریج به‌صورت بزرگترین مرکز فرهنگی عصر درآمد، به‌نحوی که بعد ازگذشت پنج قرن امروزهم اگرچه پایتخت سیاسی ترکیه آنکاراست اما گویی هنوزهم پایتخت فرهنگی آن کشور استانبول است. ازفعالیتهای علمی و صنعتی و بازرگانی و توریستی و مطبوعاتی که بگذریم، آنچه با بحث ما ارتباط دارد سوابق فرهنگی و وجود کتابخانه‌های مهم استانبول با مجموعه‌های دستنویسهای کهن فارسی و بایگانی دیرسال اسناد پانصدساله آن است که این شهر را به‌صورت بهشت محققان ادب و فرهنگ ایرانی درآورده است.

به‌هنگام فتح استانبول، هنوز زبان فارسی زبان رسمی وزبان مکاتبه و تألیف وشعر وادب بود. خود فاتح از دوستداران زبان وفرهنگ ایرانی بود واشعاری در تذکره‌های عثمانی به‌نام او آمده است.

درتاریخهای عثمانی نوشته‌اند که درهمان روزفتح[1] که سلطان محمد قدم بر کاخ امپراطوران بیزانس نهاد این بیت فارسی را می‌خواند:

---

۱ــ روز سه شنبه ۲۰ جمادی‌الاولی ۸۵۷.

بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب　　پرده‌داری می‌کند درقصر قیصر عنکبوت[1]

عثمانیها بعد از استقرار در قسطنطنیه پایتخت بلندآوازهٔ بیزانس، درباری پر جلال وشکوه به‌وجود آوردند که برپایهٔ آداب ورسوم دربارساسانی بنیادگرفته بود. این آداب ازدوراه به‌آنان رسیده بود یکی با ادامهٔ راه وروش سلجوقیان که خود در سایهٔ دیوانیان ایرانی سنتهای کهن را از دربارسامانی به‌یادگار داشتند. دیگرازاینکه خودرا وارث خلافت عباسیان می‌شمردند وعباسیان درپایتخت ساسانیان بسیاری از رسوم باستانی را حفظ کرده بودند[2]. از اینجا بود که در دربار استانبول بسیاری از رسوم کهن ایرانی وازآن جمله آیین نوروزی بر پا می‌شد. شاهنامه‌خوانی در دربار یکی ازمراسم ایرانی بود.

## شاهنامه‌خوانی و شاهنامه‌سرایی

پیش ازاین از رواج شاهنامه‌خوانی وشاهنامه‌سرایی دردستگاه سلجوقیان روم سخن گفته‌ایم. این سنت در دربار عثمانی‌هم برجای بود. ازآن‌جمله عارف (فتح‌الله عجمی) در گذشتهٔ ۹۶۹ شاهنامه‌خوان سلیمان قانونی بود. علاءالدین منصورشیرازی در عصر سلیم دوم [۹۷۴-۹۸۲] این منصب را داشت و بعد از او سید لقمان‌بن سید حسین ارموی این وظیفه را یافت. به‌تشویق وبه‌دستورپادشاهان عثمانی‌شاهنامه‌هایی دربارهٔ حوادث عصر وپیروزیهای‌آنان سروده شده است.

گویندگان برخی ازاین‌منظومه‌ها ازلطف‌طبع وقدرت شاعری بی‌بهره‌بوده‌اند و فقط دور از ایران می‌توانستند لاف شاعری زنند و آثار آنها از نظر ادبی و هنری بسیار ضعیف است، اما از نظر محققان تاریخ به‌عنوان منابع تاریخی قابل بررسی است. در بحث ماهم به‌عنوان نمونه‌هایی ازنفوذ زبان و فرهنگ ایرانی در آن دیار قابل ذکراست.

---

۱ــ این بیت دربیان واقع عبدالکریم کشمیری، با تقدیم و تأخیر دو مصرع، به‌نام انوری ذکر شده اما در دیوان انوری نیامده است.

۲ــ این نکته را نخستین بار از استاد ومحقق تاریخ ترک پروفسورخلیل اینالجق شنیدم وبر دلم نشست.

قدیم‌ترین آنها غزانامهٔ روم است که شاعری به‌نام کاشفی آن را در تاریخ جنگ سلطان مراد دوم در وارنه (در شمال شرقی بلغارستان) با اروپاییها در سال ۸۴۸ به‌فرمان ابوالفضل احمدبن ولی‌الدین‌پاشا سروده است.

مثنوی خنکارنامه یا تواریخ آل عثمان را میرسید علی‌بن‌مظفر طوسی متخلص به‌معالی درشرح لشکرکشیها وپیروزیهای محمد فاتح [۸۴۸-۸۸۶] به‌نظم درآورده است[۱].

مثنوی وقایع سلطان بایزید مع سلیم‌خان را، دربارهٔ جنگهای بایزید دوم و برادر بزرگش شهزاده سلیم، شاعری به‌نام عارف سروده[۲] و این شاعر ظاهراً همان فتح‌الله عارف (در گذشتهٔ ۹۶۹) است.

سلیم‌نامهٔ ادایی شیرازی- ازمحمد یا بهاءالدین علی ادایی، ازمردم شیراز مقیم استانبول در گذشتهٔ ۹۲۸ است. به‌نوشتهٔ مجالس‌النفائس[۳] ادایی تاریخ سلطان سلیم را به‌بحر شاهنامه نیکو گفته واین بیت درتعریف جنگ از آن کتاب است:

اجل ساقی و خون دل باده بود به‌هر گوشه‌ای مستی افتاده بود

سلیم‌خان نامه- نسخهٔ مصوری از آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موجود است که شاید همان سلیم نامهٔ ادایی شیرازی باشد[۴].

سلیم شاه‌نامه، به‌نظم ونثر در شرح فتوحات سلطان سلیم اول که مؤلف آن معلوم نیست[۵].

سلیم‌نامهٔ منثور، که وقایع عصرسلیم اول را سال به‌سال ازجلوس تا وفات او [۹۱۸-۹۲۶] درهشت بخش نوشته‌اند[۶].

فتوحات سلیمانی، مثنوی نزدیک به ۲۵۰۰ بیت در شرح جنگهای سلیمان اول تا سال ۹۴۶ ومدح وزیران او وکاخهای او از شاعری ایرانی به‌نام اسماعیل، که

۱- دستنویس مورخ ۹۷۴ توپقاپوسرای، فهرست کتابخانه ص ۵۹، شماره ۱۵۵.
۲- دستنویس توپقاپوسرای شماره ۱۵۷ ص ۶۰ فهرست.
۳- مجالس‌النفائس، چاپ زنده‌یاد علی‌اصغرحکمت: ص ۳۶۴-۳۶۶.
۴- دستنویس مورخ ۱۰۹۹، نشریهٔ نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، دفتر ۲ ص ۶۸۴.
۵- دستنویس توپقاپوسرای ص ۵۹ شمارهٔ ۱۵۶ فهرست.
۶- فهرست توپقاپوسرای ص ۶۰ شماره ۱۵۸.

با این بیت آغاز می‌شود:

به‌نام حکیمی که جان آفرید  بیان سخن در زبان آفرید[۱]

فتوحات جمیله، مثنوی در حدود هزار بیت در بارهٔ لشکرکشی سلیمان اول به‌مجارستان وفتوحات او درسال ۹۵۸ ازگوینده‌ای ناشناس. آغازش این است:

یکی صبح آراسته چون عروس  جهان گشته از گل‌چوچشم‌خروس[۲]

شاهنامهٔ عارف، یا سلیمان‌نامه، ازفتح‌الله عارف (درگذشتهٔ ۹۶۹) است. این مثنوی بیش از ۳۰/۰۰۰ بیت دارد ودرآن جنگهای سلیمان قانونی [۹۲۶-۹۷۴] تا سال ۹۶۵ بیان شده و آغازش این است:

خدایا خداوند هستی تویی  نگهدار بالا و پستی تویی[۳]

سرایندهٔ کتاب از ایرانیانی است که‌گویا پدرش در فرار القاص میرزا به‌روم در سال ۹۵۴ همراه اوبه‌روم رفته بوده است.

غزای سلیمانی، در تاریخ فتوح سلیمان اول که به‌تشویق وزیراو ابراهیم‌پاشا به‌سال ۹۳۳ به‌نظم درآمده است[۴].

شاهنامه، تاریخ سلطان سلیمان ازعبدالله غباری است شامل در حدود پنج‌ـ هزاربیت وبیتهای آغاز وانجام‌آن چنین است:

به‌نام خداوند عرش عظیم  صفا بخش گلزار باغ نعیم ...

... ازآن‌می که نبودبه‌مذهب‌حرام  به‌فردوس نوشند هر صبح و شام[۵]

شهنامهٔ سلیم دوم، ازلقمان‌بن‌سید حسین آشوری ارموی(درگذشتهٔ ۱۰۱۰). شرح حوادث دورهٔ سلیم دوم [۹۷۴-۹۸۲] است. گوینده شاهنامه‌خوان سلیم دوم ومراد سوم بود. آثار دیگری از جمله هنرنامه و زبدةالطومار دارد. جلد دوم

---

۱ـ دستنویس H. ۱۴۲۲ . توپقاپوسرای، شماره ۱۵۹، ص ۶۰ فهرست.

۲ـ دستنویس ممتاز H. ۱۵۱۷ توپقاپوسرای، شماره ۱۶۰، ص ۶۱ فهرست.

۳ـ دستنویس توپقاپوسرای H. ۱۵۱۷، شماره ۱۶۰ ص ۶۱ فهرست.

۴ـ حماسه سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا: ص ۳۷۲ به‌نقل از فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ج ۳ ص ۳۳۵-۳۳۶.

۵ـ شماره ۱۳۴۶ مغنسیا، فهرست دکتر سبحانی ص ۱۰۸.

شهنشاهنامهٔ مراد سوم را هم سروده که در ذیل ذکر خواهد شد[۱]. نسخهٔ ناقصی هم به نام شهنامهٔ سلیم دوم در کتابخانهٔ مغنسیا موجود است که باید جزئی از همین کتاب باشد[۲].

شهنشاهنامهٔ مراد سوم (جلد اول) شامل حوادث سالهای ۹۸۲ تا ۹۹۰ از علاءالدین منصور شیرازی شاهنامه‌خوان سلیم دوم و مراد سوم. نسخهٔ آن در کتابخانهٔ دانشگاه استانبول موجود است[۳].

شهنشاهنامهٔ مراد سوم (جلد دوم) از لقمان بن سید حسین آشوری ارموی (سرایندهٔ شهنامهٔ سلیم دوم) شامل حوادث سالهای ۹۹۰ تا ۹۹۶ است. درضمن آن مراسم هفت روزهٔ ختنه‌سوران شهزاده محمد پسر مراد سوم که در تاریخ عثمانی به‌عنوان باشکوه‌ترین مراسم در نوع خود معروف است آمده است[۴].

شاهنامهٔ بهشتی، درشرح جنگهای مراد سوم با محمد خدابنده پادشاه صفوی، از مولانا بهشتی که آن را در ۹۸۵ به‌پایان برده است[۵].

فتوح العجم، درباب فتح تبریز به‌دست عثمان پاشا در ۹۹۳ از جمالی بن حسن شوشتری که در ۹۹۴ به‌نظم درآمده است[۶].

آخرین منظومه ازاین نوع، شهنشاهنامه یا مرآت عثمانی از کسی است به‌نام صدرالدین که تاریخ خاندان عثمانی را از آغاز کار تا دورهٔ عبدالحمید دوم (که در ۱۲۹۳ جلوس کرده) درحدود سه هزار بیت سروده است[۷].

بحث در بارهٔ شاهنامه‌سرایی در دیار روم را با ذکر شاعری تمام می کنم که نام عجیب «فردوسی طویل» داشته، و شاهنامه‌ای به‌نام بایزید دوم سروده، و چون به میزان انتظارش صله نیافته و کتابش مورد توجه قرار نگرفته و به‌دستور پادشاه قسمتی

---

۱- دو نسخه در توپقاپوسرای، فهرست کتابخانه ص ۲۷۳.

۲- فهرست نسخه‌های خطی مغنسیا از دکتر سبحانی ص ۳۱۲.

۳- فهرست کتابخانهٔ توپقاپوسرای به‌نقل از کتاب دستنویسهای مصور کتابخانهٔ دانشگاه استانبول.

۴- فهرست توپقاپوسرای، ص ۲۷۵، ش ۷۹۲.

۵- دکترصفا، حماسه‌سرایی در ایران: ص ۳۷۲ به‌نقل از فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ج ۳ ص ۳۵۴.

۶- همانجا ص ۳۷۲ به‌نقل از فهرست ریو، ج ۲ ص ۶۶۵، و فهرست پاریس ج ۳ ص ۳۵۵.

۷- همانجا به‌نقل ازمقالهٔ حسین نخجوانی، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز سال ۳ شمارهٔ ۸.

از آن سوزانیده شده، سلطان بایزید را هجو کرده و از استانبول به‌خراسان گریخته ودر آنجا (پس‌ازسال ۹۱۴) درگذشته است[۱].

دوست فقید من ابراهیم اولگون ازفضلای ترکیه دربارهٔ نام این شاعر گفت: «... شیفتگی او به‌استاد بزرگ طوس، به‌درجه‌ای بود که نام خود را تغییر داد. و فردوسی تخلص کرد... این‌نکتهٔ مهم باید گفته شود که تذکره‌نویسان معروف آن‌عصر مثل لطیفی وحسن چلبی ومورخ معروف عالی مؤلف کنه‌الاخبار، فردوسی‌طویل‌را شدیداً مورد ملامت وانتقاد قرارداده‌اند که چرا خود را به‌استاد بزرگی‌مثل فردوسی تشبیه کرده ونام اورا برخود نهاده است...»[۲].

---

۱ــ قاموس‌الاعلام ج ۵ ص۳۳۸۸.

۲ــ شاهنامه شناسی، مجموعهٔ گفتارهای نخستین‌مجمع علمی بحث دربارهٔ شاهنامه، دراستان هرمزگان، ابان۱۳۵۶، از انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۲۷.

## ۱۱

# شعر فارسی درعصر محمد فاتح

سلطان محمد فاتح ازنظرعلاقه به‌شعر وشاعران نظیر محمود غزنوی وسنجر سلجوقی بود. وقتی‌خبرمسافرت‌جامی‌را به‌مکه (درسال۸۷۷) شنید به‌نوشتهٔ رشحات عین‌الحیات، خواجه عطاءالله کرمانی را با پنج هزار اشرفی به‌حلب فرستاد تا شاعر بزرگ را به‌استانبول دعوت نماید. ولی جامی که ظاهراً مایل به‌قبول این دعوت نبود، درحرکت به‌ایران شتاب ورزید و فرستادگان سلطان موفق به‌دیدار او نشدند[1]. مرحوم علی‌اصغر حکمت یك قطعه مثنوی درمدح سلطان محمد ازدیوان جامی نقل کرده است[2].

دربارمحمد دوم‌مجمع‌شاعران ونویسندگان‌ایرانی بود. دراین‌دوره گویندگان بسیاری را می‌بینیم که از ایران به‌استانبول رفته بودند ولی شعر آنها متوسط است. معلوم می‌شود هرکه ازایران به‌روم می‌رسید توقع شاعری از اوداشتند وکسانی‌شعر می‌گفتند که قدرتی دراین فن نداشتند و اگردرایران می‌ماندند نمی‌توانستند ادعای شاعری کنند. از طرف دیگر شاعربودن و ایرانی بودن آنچنان مفهوم واحدی یافته بود که شاعرانی از مردم روم هم خود را به‌ایران نسبت می‌دادند. یك محقق ترك

۱- رشحات عین‌الحیات، ازفخرالدین علی، چاپ دکترعلی‌اصغرمعینیان، تهران۲۵۳۶،ج۱ ص ۲۶۲.

۲- جامی، ازعلی‌اصغرحکمت، چاپ ۱۳۲۰ ص۴۸.

می‌نویسد: «شاعری متخلص به‌لثالی ازمردم توقات ترکیه، برای اینکه منزلت‌بالاتری به‌دست‌آورد ادعای ایرانی بودن می کرد»[۱].

دربارهٔ کثرت شاعران ایرانی که به‌روم رفته بودند یکی از آنان، قبولی گفته است:

تجار نظم از عجم آمد به‌سوی روم   لیکن کسی‌نداشت چواین‌بنده‌بارلعل[۲]

معروف‌ترین شاعرانی که در آن دوره به‌روم رفته ودر آن دیارساکن‌شده‌اند و دیوان آنهادردست است‌حامدی‌اصفهانی وقبولی‌هستند که دراینجا آنهارامی‌شناسانیم وبرگزیده‌ای ازاشعارهریك‌را به‌عنوان نمونه‌های شعرفارسی در آن‌عصرمی‌آوریم:

## حامدی اصفهانی

حامدی ازشاعرانی است که به‌مدت بیست‌سال مداح و ندیم سلطان محمدفاتح بود. او به‌طوری که در زندگینامهٔ منظوم خود می گوید در اصفهان به‌دنیا آمده، در جوانی شهر خود را ترك‌کرده، پس از سی‌سال گشت‌وگذار در شهرهای مختلف درسال ۸۶۵ دربورسا به‌حضور محمددوم رسیده است. واین‌مقارن باهمان‌روزهائی بود که حروفیها را دسته‌دسته دستگیر می کردند و زنده زنده در آتش می‌سوزاندند.

حامدی بعد ازبیست سال ستایشگری و مصاحبت سلطان، به‌سبب سخنی که به‌سلطان گفته وحمل بر گستاخی شده بود، در ۸۸۱ مغضوب وبه‌عنوان متولی تربت مراد اول مجبور به‌اقامت دربورسا گردید.

دیوان حامدی نزدیك به‌هفت‌هزار بیت شعردارد وخود اوآن را تدوین و به‌خط خود استنساخ و به‌محمدفاتح تقدیم کرده است[۳]. علاوه بردیوان، فالنامه‌ای به‌نام جام سخنگوی از دو اثر مشابه عربی اقتباس و به‌نام محمد فاتح بدفارسی تنظیم کرده است. این شاعر، خط خوشی داشت وکتابهایی را برای کتابخانهٔ محمد دوم کتابت

۱ــ مقدمهٔ پروفسور ارتیلان، بردیوان قبولی، چاپ استانبول ۱۹۴۸ ص۲۵.
۲ــ دیوان قبولی، همان چاپ، ص۱۰۱.
۳ــ دیوان حامدی، به‌خط خود شاعر، چاپ عکسی ۱۹۴۹، استانبول، ۵۳۰ صفحه متن، با مقدمهٔ اسماعیل حکمت ارتیلان.

می‌کرد که برخی از آنها دردست است.

خانوادهٔ حامدی بعدازمرگ او همچنان در بورسا اقامت داشتند و یکی از پسران او از شاعران معروف عصرخود در شعرترکی بود و ترجمهٔ شاهنامه را به‌نام سلیم سروده است. اوعلاوه بردیوان اشعارخود به‌نام گل صدبرگ، خمسهٔ منثوری به‌نام پنج گنج ومثنویهایی به‌نامهای خسرو وشیرین ولیلی ومجنون دارد.

با اینکه دیوان‌حامدی به‌چاپ رسیده، ولی‌چون نسخ‌آن درایران دردسترس همگان نیست، چندنمونه از غزلهای اورا دراینجا می‌آوریم. شعر حامدی متوسط است اما درآن وجود تعبیرات فارسی معمول درآسیای‌صغیرنظیر: روح‌افزا (نوعی ساز)، انگیز (تحریك وتوطئه)، روان (فوری) شایان بررسی است.

## گله‌ها

آه من رفت که با ماه بگوید گله‌ها
کرد روشن فلك از آتش آن مشعله‌ها

هر که درقید دوزلف تو بمیرد، درحشر
خیزد از خاك به‌سودای تو با سلسله‌ها

از سر کوی تو زان روز که دور افتادم
می‌فرستم به‌تو هر شب ز دعا قافله‌ها

در ره عشق مشو غافل از انگیز[1] رقیب
که کمینگاه حوادث بود این مرحله‌ها

حامدی شکوه‌زدوری‌نتوان‌جزبادوست
که به‌دشمن نتوان گفتن ازین‌سان گله‌ها

## درد می‌باید

به‌راه عاشقی جانا دلی پر درد می‌باید
به‌خون دل، سرشکی‌سرخ و رویی زرد می‌باید

طبیبا دردسر زینجا ببر، خود را مکن رنجه
که خواهد هر کسی درمان ومارا درد می‌باید

چه‌حاجت لاف سربازی‌زدن در کوی اوای‌دل
اگرداری‌سری، گوی‌است‌ومیدان،مردمی‌باید

۱ـ انگیز: ریشهٔ فعل است درمعنی اسم. با افزودن (ه) بدان اسم آلت «انگیزه» ساخته شده است. درلغت‌نامه، درمعنی‌انگیز، انگیزه را ذکر کرده‌اند که صحیح نیست.

به کویش صوفیا زرق و ریا بگذار و یکدل شو
که مرد عشقباز از هر دو عالم فرد می‌باید
به‌خواری ای رقیب از پیش روی او مران ما را
که تو در چشم ما خاری و ما را ورد می‌باید
به‌سان حامدی دارم ز غم چشمی رمد دیده
برای چشمم از خاک ره او گرد می‌باید

## بزم عید

آن گل که قدش طعنه‌ها بر سرو سرکش می‌زند
چون می‌سوی لب می‌برد درجانم آتش می‌زند
عید است و ایام فرح پر می‌دهد ساقی قدح
نایی ترنم می‌کند مطرب رهی خوش می‌زند
چنگ و دف و عود و نی و قانون و روح افزا[1] بهم
از بهر عیش آن ماهرو در بزم هر شش می‌زند
گر نیست قصدش تا مرا تیری زند بر دل چرا
هر گه که می‌بیند مرا دستی به ترکش می‌زند
ای حامدی از زلف او گر می‌ندزدد باد بو
خود را چرا هردم بر آن زلف مشوش می‌زند

## شعر در تبریز

کشید از غمزه آن مه تیغ خونریز ندانم تا چه خواهد کرد انگیز
به‌زلف از لب چه افسون خواندی ای مه که دل بردی ز یاران بلکه جان نیز
چه پایی پیش عشق ای عقل خود رای عسس آمد، روان ای دزد بگریز
تو مجروحی رقیب و غمزه‌اش تیغ زند همچون نمک بر ریش تو تیز

۱ـ روح افزا: نوعی ساز کهن معمول در آسیای صغیر.

نگفتم بد سخنها نیک گفتی — بهدعوی گفته‌ای خود را بیاویـز
که خواهد خواند شعر حامدی را — بهپیش بلبـلان شهـر تبـریـز

## بهبرگ گل

بهبرگ گل‌نوشت ازمشک نقاش — که نتوان کرد سر آن دهن فاش
چه دانی رمز خط و خالش ای‌دل — بهحال‌خویش وفکرخویشتن باش
ز اشک وروی زرد خویش هردم — بهخاک پاش سیم افشان وزر پاش
کشم‌چون سرمه درچشم جهان‌بین — بهدستم گر فتد خاک کف پاش
ازآن جانباز و بیباکیم در عشق — که همچون‌حامدی رندیم وقلاش

## این نیزخوش، آن‌نیزخوش!

ای‌ازلب‌وزلف‌توام دل‌نیزخوش‌جان نیزخوش
حسن رخ ولطف دهن پیدا و پنهان نیزخوش
با زخم تیغ غمزه‌ات هرچند بیم جان بود
تنها نه این لرزان دلم، بل‌جان‌ترسان نیزخوش
بوی تو از باد صبا گه‌گه شنیدن خوش بود
گه‌گه به‌کویت‌آمدن ترسان و لرزان‌نیزخوش
گفتی به‌شمشیرت کشم یا خود به‌تیغ غمزه‌ات
گردن‌نهادم‌هردورا،این‌نیزخوش، آن‌نیزخوش!
خواهدکه بوسدحامدی گاهی‌لبت‌گاهی‌رخت
گلبرگ‌خندان‌خوش‌بودلعل‌بدخشان نیزخوش

## ملال روزه

ساقیا دارم ازین‌روزهٔ سی‌روزه ملال — کی‌اشارت به‌سوی‌جام‌کندماه هلال
طالب نقش هلالیم بظاهر هر شام — لیك جز ابروی شوخ تونبندیم‌خیال

تاکی ای‌خواجه غم‌شام و سحر باید خورد
بعد ازین ما و تو و جام و می مالآمال
رمضان دور و دراز است خدایا تا کی
مجلس آراسته بیتیم به ماه شوال
دلبری در نظر ما و صراحی پر می
حامدی‌سرخوش‌ومی‌بر کف‌ویاران‌خوشحال

## ماه قناد

من از شکر لبان شهر شیرین یارکی دارم
سیه چشمی کمان ابروی گل رخسارکی دارم
ندارم هیچ کاری غیروصف آن دهان و لب
ز خوبان چون مه قناد شیرین کارکی دارم
زدستش‌چون ترازوسنگ بردل می‌زنم زان‌رو
که با سودای زلف و خال او بازارکی دارم
ز عکس قامت وچشم و رخ وزلف و دهان او
درون دیدهٔ پر آب خوش گلزارکی دارم
دلم را گرچه زلفش روزوشب در بند غم دارد
من‌غمگین‌بدان شادم که خوش دلدارکی دارم
کمند تابدار از زلف و خنجر دارد از مژگان
ز بهر بردن دل همچو او عیارکی دارم
ز شعرحامدی در وصف آن لب، قند می‌بارد
چه شیرین دلبری شوخی شکر گفتارکی دارم

## نترسیم

با شکر لعلت ز نی تیر نترسیم
ما برسر کوی توزشمشیرنترسیم
تیرمژه هرچند ز سندان گذرانی
ما سینه سپرساخته، ازتیرنترسیم
در گردش این‌دایرهٔ چرخ‌پلنگی
آن ببر بیانیم که از شیر نترسیم

در سلسلهٔ زلف تو دیوانهٔ عشقیم
ز آویختن و بستن زنجیر نترسیم
از میکده سرمست به بازار در آییم
چون حامدی از شحنه و از میر نترسیم

## برای تو بمیرم

خواهی کشی‌ام تا به جفای تو بمیرم
گر رای تو این است برای تو بمیرم
از دست اجل چون نتوانم که برم جان
آن به که به زیر کف پای تو بمیرم
تا زنده‌ام از مهر هوادار توام من
وان دم که بمیرم به هوای تو بمیرم
خورشیدصفت نورشوم گر دم مردن
در سایهٔ دیوار سرای تو بمیرم
زین سان که من از مهر رخت زنده‌ام آخر
در آرزوی ماه لقای تو بمیرم
یارب تو نمیری و اگر نیز بلایی
در راه بود، بنده به جای تو بمیرم
چون حامدی از جور و جفا روی نتابم
خواهم که در این ره به وفای تو بمیرم

## دلم دیوانه شد

دلم دیوانه شد بندش ز زلف خویش محکم کن
به مهر خویش ماه من مرا رسوای عالم کن
به تنهایی دلم خون می‌خورد هان ای کمان ابرو
ز شست خویش تیری با دل مجروح همدم کن
به کویش آب چشم ما روان بسیار خواهد شد
رقیبا گرچه می‌رنجی توهم آزار ما کم کن
به نام هر کسی از مهر تعیین کرده‌ای دردی
ز لطف خویش تشریف غمی بر نام ماهم کن
به یاد روز وصل او نمی‌استد ز چشمم خون
مشو ای حامدی موقوف فردا، فکر این دم کن

از نعرهٔ روبه نرود شیرز بیشه

چشمی‌است مرا بی‌می لعل‌توچوشیشه کز خون جگر پربود این‌شیشه همیشه
هر کس طلبد کام دل ازدوست به‌نوعی مجنون به‌سخندانی و فرهاد به‌تیشه
بیکاری‌ومی‌خوردن‌ورندی‌طلب ای‌دل خوش باش که عاشق نکشد منت پیشه
با موعظهٔ عقل نرفت از سر ما عشق از نعرهٔ روبه نرود شیر ز بیشه
تن‌شیشه شد ای‌حامدی‌وروح‌می‌صاف ای‌کاش که پر می‌بود این شیشه همیشه

## قبولی

این‌شاعربیست‌سالی پس از حامدی اصفهانی به‌دربار عثمانی پیوسته است. محققان ترك در منابع ایرانی و عثمانی ذکری از اونیافته‌اند. ومعلوم نیست ازکدام شهرایران به‌آسیای صغیررفته است.

از بررسی دیوانش معلوم می‌شود که مدتی در شروان بوده، و فرخ‌یسار [۸۶۷-۹۰۶] ازحکام شروان‌را مدح کرده، وپیش از۸۷۷ به‌روم رسیده، ودر آن سال به‌مناسبت‌ورود علی قوشجی ازسمرقند به‌روم قصیده‌ای سروده است[۱].

قبولی ابتدا دراماسیه در دستگاه شاهزاده بایزید ولیعهد می‌زیست و قصایدی در مدح او می‌سرود. آنگاه به‌استانبول رفت‌وبه‌دربارمحمد فاتح پیوست.

کلیات دیوان قبولی در حدود شش‌هزار بیت دارد وآن را درسال ۸۸۰ در ۳۹ سالگی تدوین و به‌خط غیاث‌الدین خوشنویس ومجلد اصفهانی به‌سلطان محمد تقدیم کرده است[۲]. سرانجام بعدازشش‌هفت‌سال‌اقامت‌درروم درسال۸۸۳در گذشت. واین ازماده تاریخی به‌دست می‌آید که حامدی ساخته است.

شعرقبولی‌هم متوسط است ولی مطبوع‌تر ازشعرحامدی است. دراینجا چند نمونه ازغزلهای اورا می‌آوریم:

---

۱- دیوان قبولی چاپ عکسی ۱۹۴۸ استانبول، ص ۱۹۰-۱۹۱.
۲- نسخه موجود درکتابخانهٔ ایاصوفیه، چاپ عکسی پیش گفته.

## رندی و میخوارگی

درین طریق به‌رندی کسی که ره دانست
ز نیستی سوی هستی شدن نبه دانست
چرا ز طاعت زرق و ریا نشد تائب
کسی که رندی و میخوارگی گنه دانست
زخانقه سوی میخانه رفت صوفی شهر
سرود میکده را ذکر خانقه دانست
نخوانده بود خط سبز ساقی ازلب لعل
کسی که نامهٔ میخانه را سیه دانست
نبود واقف اسرار حسن روزافزون
کسی که روی تورا ماه چارده دانست
ز قهر دهر قبولی مباش رنجه دگر
که لطف طبع تو در شعر پادشه دانست

هر که رندانه قدم بر در میخانه نهاد
دست شست از خود و سر بر سر پیمانه نهاد
ماه لیلی‌وش من چونکه مرا مجنون دید
سنگ برداشت و رو بر من دیوانه نهاد
دوش افسانهٔ دل با مه خود می گفتم
بر دخو ابش چو دمی گوش به افسانه نهاد
شمع رخسارهٔ جانان چو بر افروخته شد
آتشی تابش آن در دل پروانه نهاد
پشت پا بر سر عالم زد و دستی افشاند
چون قبولی قدم اندر ره میخانه نهاد

## در کوی یار

دلم خوش‌وقت گردد چون لب جان‌پروری بیند
بلی میخواره را شادی رسد چون ساغری بیند
چو بیند روی او را ماه پنهان می‌شود آری
نمی‌خواهد که در خوبی ز خود نیکوتری بیند
چو سنگی دیدم از کویش به‌دست خود، شدم شادان
چو درویشی که ناگه بر کف خود گوهری بیند
مزن آتش به من ای ماه در کویش که می‌ترسم
به‌جای استخوان من سگش خاکستری بیند
ز روی فقر تاج سر بود در هر کجا باشد
کسی کو چون قبولی خویش را خاک دری بیند

چون گل روی تو از خوی به‌سمن ژاله زند در چمن آتش سودا به‌دل لاله زند
سینه‌سوراخ ورخش زردو تنش خشك بود هر که چون نی‌زهوای تودم ازناله زند
گیسوی او ز قفا زد ره عشاق بلی بیشتر قافله را دزد ز دنباله زند
ای‌قبولی سخنت سحر حلال است چه‌غم مدعی گر زحسد بانگ چو گوساله زند

ماه را از مهر عالمتاب او تابی نماند سبزه را از سنبل سیراب او آبی نماند
کاکل مشکین اوتا از صبا درتاب رفت رشتهٔ جان مرا از تاب او تابی نماند
دل زتاب سنبل پرتاب او برتاب شد دیده‌را بی‌نرگس بیخواب اوخوابی‌نماند

دمی کش سنبل‌سیراب بربرگ‌سمن پیچد
ز تاب سنبل او یاسمین بر خویشتن پیچد
لبت‌را چون به‌یاد آرم دهانم پرشکر گردد
چو گویم‌وصف زلفت‌را زبانم‌دردهن پیچد
اگرسوی چمن‌آید روان سرو چمان من
ز رشك قامت او آب برگرد چمن پیچد
به‌جز برخویش پیچیدن دلم طرفی نمی‌بندد
کمرچون برمیان آن مه نازك بدن پیچد
بنفشه هردمی برخویش‌پیچد درچمن‌زان‌رو
که‌می‌خواهدچو خط‌یار بروجه‌حسن پیچد

سحرچوماه من‌ازخانه مست‌خواب برآید
گمان مبر که به‌حسن وی آفتاب برآید
خبر ز سوز دلم دود آه می‌دهد آری
خبر ز سوز دهد دود کز کباب برآید
زخون چشمهٔ چشمم چنان گرفت زمین نم
که بعدازین‌ز زمین‌خون به‌جای‌آب برآید

خودی حجاب بود در رهش ز خود گذر ای دل
که مرد راه همان به که از حجاب برآید
طلوع مهر تو شد از دل خراب قبولی
مثال گنج که ناگاه از خراب برآید

شبی نبود که مه را دل ز آه من نمی‌سوزد
ولی برمن دل آن ماه سیمین‌تن نمی‌سوزد
دلی کش مهر افزون است باشد سوز او روشن
چراغی را که روغن کم بود روشن نمی‌سوزد
چنین کز روی گندم گون او آهم به گردون شد
عجب گر ماه را از آه من خرمن نمی‌سوزد
من بیدل چنین کز تاب مهر دوست می‌سوزم
عجب دارم اگر برمن دل دشمن نمی‌سوزد
قبولی سوخت جان من ز مهر ماه رخساران
ولی آن قوم را یک روز دل برمن نمی‌سوزد

## آمد به یاد

می گذشتم در چمن روی توام آمد به یاد
نازکی دیدم ز گل خوی توام آمد به یاد
لاله را دیدم به خون آغشته با داغ جگر
از شهیدان گل روی توام آمد به یاد
باد مشکین بوی می آمد ز طرف بوستان
نکهت زلف سمن بوی توام آمد به یاد
سرو را دلجوی دیدم برلب آب روان
جلوه‌های قد دلجوی توام آمد به یاد
ای قبولی وصف آن رخ گفتم و می‌خواست دل
گفته‌های طبع نیکوی توام آمد به یاد

## شاعر غریب

خود راه ندانم به در خانهٔ آن ماه
تا خلق ندانند، نپرسم ز کسی راه
با آه بدان ماه چو گویم سخن خویش
گوید که ندانم عجمی، آه از آن ماه!

دیروز به‌میدان زبتان بود صفی چند | لیکن همه بودند سپاه و همه من شاه
یك ره به‌رهش دیدم و دل رفت ز دستم | جان می‌دهم اکنون زپی دیدن یك راه
گاهی که قبولی سوی تو راه نیابد | از لطف فراموش مکن پرسش گهگاه

## برخی از تألیفات عصر محمد فاتح

نهضت علمی و فرهنگی که در عصر محمد فاتح آغاز گردید منحصر به‌شعر نبود. در نثر هم در همهٔ زمینه‌ها از تاریخ و علوم و فنون مختلف کتابها و رساله‌هایی به‌زبان فارسی تألیف یا ترجمه شد. تنظیم فهرستی جامع از آثاری که در آن سالها در روم پدید آمده مستلزم بررسی دقیق فهرستهای دستنویسهای کتابخانه‌هاست. در اینجا به‌آنچه در دسترس بوده است اشاره می کنیم:

شکرالله بن شهاب الدین احمد اماسیه‌ای معروف به‌احمد رومی (در گذشتهٔ ۸۹۴) در سال ۸۶۱ تاریخ عمومی عالم را به‌اختصار تا جلوس محمد دوم به‌نام بهجةالتواریخ تألیف کرده است[1].

همین مؤلف منهج الرشاد[2] را هم در هشت فصل در عقاید و عرفان به‌نام محمد دوم نوشته است. و نیز انیس العارفین از آثار اوست. شکرالله رومی از مقربان دربار عثمانی بود و از طرف مراد دوم (پدر محمد فاتح) به‌سفارت به‌دربار جهانشاه قراقویونلو آمد.

علی بن ملوك منشی، کتاب ظفرنامه را در تاریخ فتوحات محمد دوم نوشته است.

محمدامین بن خلیل قونیوی، تاریخ آل عثمان را به‌دستور محمد دوم (با شروع از تاریخ سلاجقه) تألیف کرده است.

ملاعلی قوشجی ریاضی‌دان معروف ایرانی که ابتدا از مقربان تیموریان در سمرقند بوده، و بعد به‌دستگاه اوزون حسن آق‌قویونلو در تبریز پیوسته بود از طرف آن پادشاه به‌سفارت به‌دربار محمد دوم رفته و در آنجا رسالهٔ هیئت خود را تألیف

۱ـ ترجمهٔ ادبیات فارسی استوری با تکمیل برگل، چاپ ۱۳۶۲ تهران، ص۵۱۹ـ۵۲۰.
۲ـ همانجا، دستنویس لیدن.

کرده ودر ۸۷۹ درهمانجا در گذشته است[۱].

خیرالدین خلیل‌بن ابراهیم مفتاح‌الکنوز، یا مفتاح کنوز ارباب قلم ومصباح رموز اصحاب رقم را درحساب در دورهٔ محمد دوم تألیف کرده است[۲].

حسن‌بن محمدشاه فناری (در گذشتهٔ ۸۸۶) «المطالب‌العلیه» را در روایت و کلام نوشته است. اوچون ازپیروان طریقت مولویه دراستانبول بوده به‌حسن‌چلبی معروف شده است.

محمودبن پیر کردبن امیرشروانی، منظومهٔ کیمیاءالقلوب را در ۸۹۲ به‌پایان رسانیده است.

مسعودبن حکیم‌الدین طبیب‌الحسنی، دستورالعامل فی وجع‌المفاصل‌را به‌نام محمد دوم تألیف کرده است[۳].

شیخ ابراهیم‌بن‌حسین تنوری سیواسی (در گذشتهٔ ۸۸۷) ازصوفیان آن عصر گلزارنامه را نوشته است[۴].

امیرجعفرطغرایی نیزازصوفیان روم است که انیس‌العارفین‌را به‌فارسی‌نوشته وبعداً آنرا به‌نام علی‌پاشا ازوزیران عثمانی به‌ترکی ترجمه کرده است[۵].

عبدالعزیزبن کمال‌الدین عبدالقادر، نوهٔ عبدالقادرمراغی، نقاوت‌الادوار‌را در موسیقی به‌نام محمد فاتح نوشته است[۶].

بایزید وجم فرزندان سلطان محمد فاتح نیز مثل خرد او اهل علم و ادب. و شعر دوست و شاعرنواز به‌بار آمده بودند، سلطان بایزید مروج شعر و ادب بود و شاهزاده بایزید خود دیوان فارسی دارد.

---

۱ــ سعید نفیسی، تاریخ نظم‌ونثر در ایران، ص ۲۶۹.
۲ــ احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی، ج۱، ص ۱۹۷.
۳ــ فهرست نسخ فارسی‌توپقاپوسرای، فهمی‌ادهم‌قراطای. چاپ ۱۹۶۱ استانبول، ص۱۰۴.
۴ــ سعید نفیسی، کتاب پیش گفته، ص ۲۶۳.
۵ــ همانجا، ص ۲۶۲.
۶ــ فهرست توپقاپوسرای، ص ۱۰۶. سعید نفیسی می‌گوید این کتاب به‌نام سلطان سلیمان است (ص۸۱۴) وصحیح نیست.

# ۱۲

## بایزید دوم
## و
## فارسی درعصر او

سلطان بایزید دوم جانشین محمد دوم که در ۸۶۶ برتخت نشست از بهترین پادشاهان عثمانی، و مردی نیک‌نفس و درویش نهاد بود. از جنگ و خونریزی پرهیز داشت و عمر را به‌کتاب خواندن ومعاشرت با اهل علم و ادب می گذرانید. همین نرم خویی او سبب شدکه پسرش سلیم توانست او را در ۹۱۸ برکنار نماید.

بایزید ازدوستداران شعر و ادب فارسی وحامیان شعرا بود. از دیوان قبولی که پیش ازاین دربارهٔ او سخن گفتیم برمی‌آیدکه آن شاعر پیش از پیوستن به‌دربار محمد دوم پادشاه وقت، دراماسیه نزد شاهزاده بایزید به‌سرمی‌برد و قصایدی درمدح او سروده است. میان‌آنها قصیده‌هایی هست‌که شاعر به‌اشارت شاهزاده در جواب قصاید مجیر بیلقانی وکاتبی نیشابوری و عصمت بخاری سروده، و این قرینه‌ای بر-علاقهٔ بایزید به‌دیوان این گویندگان است.

بایزید با جامی معروف‌ترین شاعر ایران در آن عصر مکاتبه داشت و صلات گران برای او می‌فرستاد. جامی دفتر سوم مثنوی سلسلة الذهب خود را به‌نام بایزید کرده و در پایان‌آن از دوهزار «فلوری» طلاکه سلطان برای او فرستاده بوده تشکر

کرده است. دردیوان سوم جامی «خاتمه‌الحیات» چند قصیده در مدح بایزیدهست. از جمله قصیده‌ای که درجواب مکتوب منثور سلطان سروده است[۱].

درمنشآت فریدون بیگ[۲] دونامه ازبایزید خطاب به‌جامی، و جوابهای جامی به‌آن نامه‌ها باقی‌مانده است. دومین نامه را بایزید وقتی‌نوشته است که جامی کلیات دیوان خودرا برای او فرستاده بود.

برای اینکه نمونه‌ای از نامه‌های متکلف درباری عثمانی‌را به‌دست داده باشیم قسمت آخر آن را می‌آوریم. دراینجا سلطان پس ازستایش ازمقامات معنوی جامی، نامه را با اعلام وصول دیوان و ارسال صله پایان می‌دهد:

«... در این ایام فرح انجام که از روایح انفاس متبرکه و نتایج ابکار افکار مبارکه، کلیات جامع‌الکمالات که ابیات آن در احکام به‌مثابهٔ قواعد بیت‌المعمور، و زواهر جواهر عقود منظومهٔ آن، به‌مرتبهٔ نظم قلائد حوربی‌قصور، و درر غررمعانی در آن کاللؤلؤالمنثور، به‌تأیید ملهم توفیق از عالم غیبت و نزاهت به‌ترجمانی زبان بلاغت، به‌واسطهٔ خامهٔ عنبرین عمامه به‌خطهٔ خط آمده، مصراع: بارک‌الله خامهٔ دُربار او. بیت:

به رویش نور تجلی تافته بهره از علم لدنی یافته

روانهٔ پایهٔ خلافت مصیر ساخته، رسید. وبه‌یمن مطالعهٔ شریف‌مخصوص شده، نصایح و مواعظ که درآن مندرج بود به‌سمع رضا شنید .بسی‌مفید و مستحسن بود. بیت:

چنان داد سخن داده‌ست جامی کزان شد تازه ارواح نظامی

موجب مزید اعتقاد گشت. از فیضان زلال نوال پادشاهی مبلغ یکهزار «فلوری» که نقد تمامی عیار و سکهٔ اعتبار ازنام نامی‌ما یافته، به‌رسم انعام فرستاده شد. تاکمال عواطف خسروانی دربارهٔ خود مشاهده نماید، و به دعای دوام دولت جاودانی افزاید. والسلام.

۱ــ جامی، علی‌اصغر حکمت، ص ۴۳ــ۵۰.

۲ــ منشآت السلاطین، چاپ ۱۲۷۴ استانبول ج ۱ ص ۳۶۳۱.

نامه‌ای که جامی درجواب بایزید نوشته، ساده و روان و لطیف است وضمن آن این ابیات را درج کرده است:

جامی کجا، عطای شه روم از کجا / کاین لطف غیب می‌رسدش از ره عموم
هرچند بود سخت گریزان دلش ز نقد / نرمش نمود کیسهٔ زر مهرشه چو موم
در زهد جو فروشی او کاست، لاجرم / گندم‌نمای گشت به آفاق ازاین رسوم...

روابط جامی با سلطان محمد وسلطان بایزید مقدمهٔ اشتهارعظیم او درسرزمین عثمانی گردید. شهرت او به‌تعصب در سنی بودن نیز بر رواج نظم و نثر او درآن دیار افزود[1] تا آنجاکه آثار هیچ شاعر و نویسندهٔ ایرانی به‌قدر آثار او ترجمه و استنساخ نشده و امروز دستنویسهای فراوانی از آثار او در کتابخانه‌های استانبول موجود است.

## سلطان جم

یکی از شناختنی‌ترین پارسی گویان قلمرو عثمانی سلطان جم [متولد ۸۶۴- متوفی ۹۰۰ ه.] است. او پسر سلطان محمد دوم (فاتح) بود. پس از مرگ محمد فاتح در ۸۸۶، میان دوپسر او جم و بایزید اختلاف برسرجانشینی موجب جنگها و حوادث پیچیده‌ای گردید. بایزید دراستانبول برتخت نشست وجم دربورسا خودرا سلطان خواند وبعد از ۱۸ روز سلطنت از سپاهیان برادر شکست خورد وبا جنگ وگریز خودرا به‌مصر رسانید.

میانجیگری ملك الاشرف فرمانروای مصربه‌جایی نرسید. جم خواستار تقسیم کشور بود و می‌خواست آسیای صغیر در اختیار او، و متصرفات اروپایی عثمانی در اختیار بایزید باشد. در مقابل، بایزید پیشنهاد می کرد که جم مقرری سالیانهٔ کافی بگیرد و درخارج از قلمرو عثمانی زندگی مرفهی داشته باشد.

در۸۸۷ جم برای آخرین‌بار بخت خود را آزمود. به‌آسیای صغیر لشکر کشید

۱- اگرچه خود او از نزاع سنی وشیعه ملالش گرفته بود ورباعی معروف خودرا سروده است: ای ساقی ایام بده جام می‌ام...

و شکست خورد و به‌شوالیه‌های جزیرهٔ رودس پناه برد و ۳۳ روز در آنجا بظاهر به صورت مهمان و درمعنی به‌عنوان اسیر ماند. رئیس شوالیه‌های رودس اورا به‌فرانسه برد و به‌مدت هفت سال در قلعه‌های مختلف در فرانسه و بعد از آن شش سال در ایتالیا محترماً زندانی بود.

سرنوشت جم دراین ۱۳ سال مهم‌ترین مسئلهٔ سیاسی بین‌المللی آن روز بود. مدام سفیرانی میان استانبول و اروپا دررفت و آمد بودند و مذاکرات ونامه‌نویسیها هرگز قطع نمی‌شد. از این طرف بایزید پادشاه عثمانی، به‌دولتهای مسیحی و شوالیه‌هایی که جم را در اختیار داشتند پیشنهاد می‌کرد که در ازای دریافت مبالغی گزاف وجه نقد وامتیازات سیاسی و ارضی، یا جم را به‌دولت عثمانی تحویل‌دهند یا اورا بکشند و خیال پادشاه‌عثمانی راآسوده سازند.

درآن طرف دولتهای مسیحی که هنوز تلخی سقوط قسطنطنیه را درسی‌چهل سال‌پیش ازآن (در ۸۵۷ هـ./۱۴۵۳م.) فراموش نکرده بودند، مذاکرات پیچیده‌ای در میان خود داشتند که با بهره گیری از وجود این اسیر گرانبها امپراطوری عثمانی را درهم شکنند و انتقام سقوط قسطنطنیه را بکشند و آن شهررا بازپس گیرند.

مرگ ناگهانی شاهزاده نگونبخت (در ۲۹ جمادی الاول ۲۵/۹۰۰ فوریه ۱۴۹۵) در نتیجهٔ بیماری یا مسمومیت به‌این ماجرا پایان داد.

دیوان فارسی شاهزاده‌ای که سرگذشتی چنین پرحادثه و غم‌انگیز وافسانه‌ای داشته، و پنج قرن ونیم پیش در قلعه‌ها و برجهای اروپا شعرفارسی سروده، برای‌ما ایرانیان خواندنی و بررسی کردنی است.

دیوان جم، از چند قصیده و قطعه و مفردات که بگذریم، بیشتر غزل است[۱]. او دراین نوع شعر مثل همهٔ گویندگان دیار خویش مقلد شاعران ایرانی مخصوصاً حافظ است. اما تأثرات خاص او اززندگی سراسرحادثه وماجرا واسارت افسانه‌ای در سرزمینهای ناشناخته، لحظات لبریز از درد و رنج وهراس و بیم و امید، رنگ

---

۱ ــ دیوان‌فارسی‌جم، به‌تعداد ۲۴۱۵ بیت به‌عنوان پایان‌نامهٔ دکتری آقای عبدالرحمان ناجی طوقماق ازدانشکدهٔ ادبیات تهران، درخرداد ۱۳۵۵ تصحیح شده، و مقدمهٔ مفصلی داردکه در تحریر این سطور مورد استفاده بوده است.

خاصی به‌سخن او داده، وگاهی مضمونهای تازه‌ای پدید آورده است:

حال جم، مادر ایام چو بشنید بگفت — وای برحال هر آن کس که برادر دارد!

شعر جم، در بررسی با معیارهایی که درسنجش شعر فارسی مورد نظر است در سطحی پذیرفتنی و ستودنی نیست و ناهمواریهایی دارد. شاید علتش این باشد که اگر چه او هنگام تحصیل در حیات پدرش که دورهٔ اوج فرهنگ ایرانی در امپراطوری عثمانی بود، با زبان و ادب فارسی آشنایی کافی یافته بود و از کودکی شعرفارسی می‌گفت و ادیبان و شاعران فارسی‌دان فارسی گوی دور وبر او را گرفته بودند، اما از۲۲سالگی ازچنین محیطی دور افتاد و بقیهٔ ۱۳ سال عمر کوتاه خودرا درانزوای مطلق گذرانید. درانزوایی که جز چندتن خدمتگاران بیسواد درکنارش نبودند واحتمالاً هیچ یك از آنان هم فارسی نمی‌دانستند وشعرفارسی نمی‌فهمیدند. ناچار شعرجم اندکی از دایرهٔ زبان فارسی دور افتاده و گاهی نقصهای عروضی و دستوری درآن دیده می‌شود وتعبیراتی در آن هست که خاص فارسی گویان آسیای صغیر بوده و درسخن فصیح فارسی مستعمل نبوده ونیست.

اینك اگرپاره‌ای از ابیات او، برای کسانی که شعر را به‌قصد لذت بردن می‌خوانند دلنشین نباشد، اما برای محققانی که بخواهند درزمینهٔ پیشینهٔ نفوذ فارسی در زبان محاورات امروزی آن دیار تحقیق کنند منبع ارزنده‌ایست.

در اینجا به‌عنوان نمونه یك‌غزل از دیوان جم را می آوریم:

غبارت تاج‌بخش تاجداران — رخت رونق فزای گلعذاران
لبت تریاك، اما گشته فاروق — دو زلفت مار، لیکن شاهماران
نهادم پا به منزلگاه عشقت — طلبکار دعایم ٠ ز یاران
مکش عشاق را کان بلبلانند — منه بر گردنت خون هزاران
زسر برنه سررفتن که امروز — زآه واشك‌جم باداست و باران

چند تن از فارسی‌نویسان عصر بایزید دوم

**نعمة‌الله بن محمود نخجوانی** معروف به‌بابا نعمة‌الله، از صوفیان اواخر قرن نهم است که در اواخر عمر به‌خاك عثمانی رفت و درآق‌شهر ساکن شد و در۹۰۲ درهمانجا در گذشت. اشعار صوفیانه‌ای از او درمجموعه‌ها باقی مانده ونیز تألیفات

متعدد از جمله شرحی بر گلشن‌راز دارد[۱].

قوام‌الدین یوسف بن حسن‌حسینی رومی معروف به‌قاضی‌زاده (در گذشته بعد از ۹۰۰) کتابی به‌نام احکام السلاطین نوشته است.

حسین خطابی پزشك و ریاضی‌دان تحفة الحساب را در ۸۹۵ به‌نام بایزید به پایان رسانیده است.

غیاث‌الدین بن محمدپزشك اصفهانی، مقیم عثمانی مرآت‌الصحه را در۸۹۶ به‌نام بایزید تألیف کرده است.

محمدبن سلیمان برسوی‌معروف به‌آقازاده، شرح بیست‌باب خواجه نصیررا به‌نام همان پادشاه نوشته است.

ملامحمودبن‌محمد، قاضی‌زادهٔ رومی معروف به‌مریم چلبی (در گذشتهٔ۹۳۲) ابتدا در رصدخانهٔ سمرقندکار می کرده و بعد به‌استانبول رفته و در آنجا مقیم شده است. او تألیفات متعددی دارد. از آن جمله شرح زیج الـغ بیگ را به‌نام بایزید نوشته است.

۱ـ نفیسی، تاریخ نظم ونثر در ایران ص ۱۶۹، ۲۸۲.

# ۱۳

## سلیم اول و معاصرانش

سلطان سلیم ملقب به‌یاووز(= خشن، سختگیر، بیرحم، سنگدل) در ۹۱۸ پدرش بایزید را برکنار کرد و خود برتخت نشست و تا ۹۲۶ سلطنت کرد. او به‌مناسبت جنگ باشاه اسماعیل درچالدران بیش از همهٔ پادشاهان عثمانی در ایران شهرت دارد.

از نظر بحث ما هم شخصیت سلیم سنگدل و شعروادب دردورهٔ او به‌دوعلت اهمیت دارد. یکی اینکه او خود درزبان فارسی شاعرتوانایی بود ودیوان شعر دارد. دیگر اینکه دردورهٔ او گروه کثیری از شاعران ودانشمندان ایران به‌علت سختگیریهای شاه اسماعیل به‌روم گریختند و وجود آنها زبان وادب فارسی‌را در آن سرزمین جان تازه‌ای بخشید.

شاه اسماعیل که به‌یاری قزلباشهای ازروم آمده به‌قدرت رسید، با اهل‌سنت‌و جماعت سختگیری می کرد ودانشمندان وشاعران سنی اگراز معتقدات خود دست برنمی‌داشتند یا کشته می‌شدند یا بناچاربه‌خارج ازایران فرارمی کردند. عده‌ای به هند رفتند، عده‌ای به‌ازبکان فرارود پناه بردند، عده‌ای هم راه دیارروم را درپیش گرفتند. واین چهارمین‌مهاجرت دسته‌جمعی از کشورما بود.

درمقابل،سلیم از آنجا که قدراهل دانش‌وادب را می‌دانست، وهم به‌ملاحظات

سیاسی‌ومذهبی، با پناهندگان حسن‌معامله می‌کرد. بعد ازجنگ چالدران هم که در ۹۲۰ وارد تبریزشد، درباز گشت عده‌ای ازشاعران ونویسندگان را تشویق کرد که با او به‌روم بروند، یا آنهارا بازور با خود برد. بعد از آن هم بسیاری ازایرانیان که دل خوشی ازسیاست صفویه نداشتند به‌عنوان سفرحج به‌مکه می‌رفتند وبعد ازانجام فرایض به‌جای باز گشت به‌وطن‌راه خودرا به‌سوی استانبول کج می کردند. درسطور آینده باعده‌ای ازاین رفتگان آشنا خواهیم شد.

محققان تاریخ صفویه، به‌تأثیرمثبت سیاست آن خاندان درپایه گذاری وحدت ملی‌درایران زیاد تکیه‌کرده‌اند. اما ازاین نکته غافل‌بوده‌اند که تشکیل‌سلسلهٔ صفویه، ودامن زدن‌آن دولت به‌آتش اختلافات مذهبی‌و کینه‌ورزی وسختگیری با فرقه‌های مختلف مذهبی، علاوه براینکه ایران را ازوجود گروه کثیری از فرزندان اندیشه‌ور ودانشمند خویش‌محروم ساخت که با ازدست رفتن‌آنها فرهنگ ایران تاچند نسل عقیم گردید، مقدمات تجزیهٔ نواحی‌شرقی‌آسیای صغیرو کردستان وبغدادوافغانستان وفرارود و اران وشروان‌را ازایران فراهم کرد.

ازاین گذشته، صفویه به‌زبان وادب وفرهنگ ایرانی توجه کمتری داشتند و اگرتوجهی بود فقط به‌ادبیات مذهبی‌بود. همین‌هم ازیك طرف موجب‌انحطاط‌علوم وادبیات درایران شد وازطرف دیگرموج مهاجرت فرهیختگان واهل قلم واندیشه را به‌سرزمینهای بیگانه تشدید کرد.

### سلطان سلیم شاعر

این پادشاه، ازیك طرف درجنگ وسیاست «یاووز» یعنی سنگدل بود وبا قزلباشهای روم همان رفتاررا داشت که شاه اسماعیل با سنیان ایران داشت، ازطرف دیگرازتشویق شاعران فارسی گوی دریغ نمی‌ورزید. خود اوهم به‌فارسی شعرمی‌گفت وسلیم یاسلیمی تخلص می کرد. دیوانی‌شامل دوهزاربیت شعرفارسی دارد[۱] و

۱ــ دیوان سلطان سلیم، چاپ ۱۳۰۶ استانبول. چاپ نفیس ۱۹۰۴ برلن به‌تصحیح پاول هورن به‌دستور ویلهلم امپراطورآلمان.

شعرش فصیح وقابل خواندن است وگویا فقط یك بیت شعرترکی از اومانده است.

در اینجا یك غزل‌عاشقانه ویك قطعه مفاخرهٔ شاهانه و دوبیت معروف او را می آوریم:

ای دو عالم فدای یك نگهت — عقل حیران ز نرگس سیهت
مهر بارد ز زلف شبرنگت — ماه تابد ز گوشهٔ کلهت
اهل دل‌را جز این مرادی نیست — که سپارند جان به‌خاك رهت
بهر سوز دل سلیمی زار — گل گل افروخته رخ چو مهت

تا ز استنبول لشکرسوی ایران تاختم — تاج صوفی غرقهٔ خون ملامت ساختم
شد غلام همتم ازجان و دل والی‌مصر — تا لوای یوسفی در ملك مصر افراختم
کرد ازملك‌عراق آن‌پرده آهنگ حجاز — چنگ نصرت را چودر بزم‌ظفر بنواختم
ماوراءالنهر از تیغم شده غرقاب‌خون — چشم دشمن را ز کحل اصفهان پرداختم

آب‌آمو از سرهرمو روان شد خصم‌را — شد عرقریزازتب غم چون‌نظرانداختم
شاه هند ازلشکر فرزانه‌ام شد پیل مات — بربساط ملك چون شطرنج‌دولت‌باختم
ای سلیمی شد به‌نامم سکهٔ ملك جهان — تا چو زر در بوتهٔ مهرو وفا بگداختم

این سفرکردن و این بی‌سروسامانی ما — بهر جمعیت دلهاست پریشانی ما

چون‌سلیمی‌سلطنت‌دارم که‌دی گفتی به‌لطف — عاشق دیوانهٔ بی‌اعتبار من تویی[1]

## شاعران معاصرسلیم

ذکرعده‌ای‌ازشاعران‌معاصرسلیم‌ونمونهٔ اشعارآنان‌درترجمهٔ مجالس‌النفائس برای ما مانده است. حکیم شاه‌محمد قزوینی (طبیب)، ترجمهٔ مجالس‌النفائس امیر علی‌شیرنوایی را ازترکی‌جغتایی به‌فارسی درسال ۹۲۷ دراستانبول به‌نام‌سلطان سلیم

---

۱ـ تذکره مجالس‌النفائس، میرنظام‌الدین علیشیرنوایی، به‌سعی و اهتمام علی‌اصغرحکمت تجدید چاپ ۱۳۶۳، تهران، ص ۳۵۹ـ۳۶۴.

آغاز کرده و بعد از مرگ اودر ۹۲۹ به‌پایان رسانیده است.

او ابتدا درشیراز می‌زیست و از شاگردان ملاجلال دوانی بود. بعد ازسفرمکه به‌استانبول رفته، وازندیمان سلیم وسلیمان بوده ودر ۹۶۶ در گذشته است.

حکیم شاه محمد، یك فصل به‌نام بهشت هشتم، مشتمل بر دوروضه بر ترجمهٔ خود افزوده، و روضهٔ دوم آن که خاتمهٔ کتاب است مشتمل برزندگی واشعارسلطان سلیم وشاعران معاصراوست.

اینکه یك متن ترکی، اگرچه به‌ترکی شرقی بوده و با ترکی غربی معمول در عثمانی فرق داشته، دراستانبول به‌فارسی ترجمه شده می‌رساند که در آن دوره زبان فارسی تاچه اندازه در آن دیارمورد رغبت وتوجه بوده است.

در فصل افزودهٔ مترجم، علاوه برسلطان سلیم نام و نمونهٔ اشعار ۷۱ شاعراز معاصران اوآمده که بیشتر آنها مقیم پایتخت عثمانی بوده‌اند. تعدادی ازاین‌شاعران ودانشمندان، ایرانیانی هستند که ازسختگیریهای صفویه گریخته‌اند. بعضی‌هم ازمردم فرارود (ماوراءالنهر)اند که به‌علت بسته بودن مرزهای ایران و عثمانی، بعد از سفر مکه، یا ازراه دشت قبچاق یعنی‌شمال بحرخزر، به‌روم رفته ودرآنجا ساکن‌شده‌اند.

اینك ذکرشاعران ودانشمندان فارسی‌گوی و فارسی‌نویس ساکن روم را از مجالس‌النفائس ومنابع دیگرمی آوریم:

لطیفی‌اردبیلی ــ کبیربن اویس، معروف به‌قاضی‌زاده، پسرقاضی شیخ کبیر است که‌آن پدر، طبیب وشاعر بود ومدت پنجاه‌سال‌منصب قضای اردبیل‌را داشت. لطیفی پسراو، ابتدا ساکن تبریزبود در ۹۲۰ هنگام اشغال تبریزسلیم اورا به‌استانبول برد. درآنجا وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان را ترجمه کرد وجلد اول آن را در ۹۲۶ وجلد دوم را در ۹۲۸ به‌پایان رسانید[1]. غزوات سلطان سلیم درلشکرکشی آن پادشاه به‌مصر نیزاز تألیفات اوست. قاضی‌زاده در ۹۳۰ درمصرهمراه احمد پاشا سردارعثمانی کشته شد[2].

---

۱ــ جلد اول در کتابخانهٔ توپقاپوسرای موجود است. فهرست: ص ۳۲۵.

۲ــ مرحوم نفیسی در تاریخ نظم ونثردرایران قاضی‌زادهٔ اردبیلی‌را دونفر پنداشته ودوبار درصفحات ۲۵۴ و ۳۸۲ جدا جدا شرح حال‌آن دونفررا نوشته وترجمهٔ ابن‌خلکان‌را

درترجمهٔ مجالس‌النفائس درمورد رفتن او به‌دیار روم‌آمده است: لطیفی را سلطان سلیم درروزجنگ و انهزام شاه اسماعیل اسیر کرد وبا اینکه حکم به‌کشتن همهٔ اسیران داده بود، او را بخشید وآزادکرد و جزو مقربان خودگردانید. نمونهٔ اشعار او وپدرش‌درمجالس‌النفائس آمده است[1].

پسرقاضی‌زاده، شمس‌الدین محمد لطیفی هم شاعربود و در نوجوانی در استانبول در گذشت. این بیت ازاشعار اوست:

نشد اقبال‌دوران ازسرافرازی هوس مارا      به‌درویشی‌سرافرازیم این‌اقبال بس مارا

**فتح‌الله کاتب** - شاعروخوشنویس ومنشی شاه اسماعیل بود وانواع خط را خوب می‌نوشت. سلیم اورا به‌استانبول برد و منشی خودکرد. شعرخوب می گفت واشعارزیادی به‌یاد داشت. این‌بیت ازاوست:

چه شد ای بیوفا کز ما نکردی یاد، بگذشتی

چراغ عیش ماکشتی، روان چون باد بگذشتی[2]

**ناجی کرمانی** - غزل خوب می گفت و درموسیقی دست داشت. لشکریان عثمانی اورا ازتبریز باخود به‌خاك عثمانی برده‌اند[3].

**شمس‌الدین بردعی** - ازاحفاد مولانا محمد بردعی است ودر روم به‌ملازاده وبردعی‌زاده معروف بود. اوازشاعران ودانشمندانی است‌که در۹۱۷ ازخراسان به روم رفت و ازمقربان سلیم واستاد غلامان خاصهٔ اوشد.

شمس‌الدین درشعرحمدی تخلص می کرد. یك قصیدهٔ مصنوع ۷۸ بیتی ازاو درمدح سلیم درترجمهٔ مجالس‌النفائس آمده به‌این مطلع:

←

به‌هردو نسبت داده ومعلوم است که هردو یك نفرند. این اشتباه ازآنجا پیش آمده که عبارات مجالس‌النفائس دربارهٔ کبیربن اویس مترجم وفیات‌ابن‌خلکان. و پدرش که‌قاضی اردبیل بوده، وپسرجوان مرده‌اش که شاعربوده نارسا ودرهم است ومحل‌شماره گذاری ترجمه‌ها درهنگام چاپ هم اشتباه‌انگیزاست.

۱- مجالس‌النفائس: ص۳۹۵-۳۹۷.

۲- همانجا: ص ۳۹۳.

۳- نفیسی، تاریخ نظم ونثر: ص ۶۱۴. این‌بند درهیچ منبعی دیگری نیامده واحتمال‌اشتباه هست.

ای تاج وتخت وملك به‌ذات تو پایدار　　سرهای دشمنان تو بادا به‌پای دار

دراین قصیده، پنجاه صنعت بدیعی به‌کار رفته است. سلطان سلیم سیصداشرفی به‌صلهٔ آن به‌شاعرداد با یك پوستین سمورو هشتاد آقچهٔ عثمانی مقرری هرروزه[1].

فرخی، ازشاعران مقیم استانبول هم قصیده‌ای درمدح سلطان سلیمان سرود به‌این مطلع:

این نظم خوش که می‌دهد ازآب خضر یاد　　تاریخ سلطنت بود و فتح بلغراد

درهریك از ابیات این‌قصیده، مصراع اول تاریخ جلوس سلیمان (۹۲۶)، و مصراع دوم تاریخ فتح قلعهٔ بلگراد (ص۹۲۷) است[2].

امینی سمرقندی هم که در بازگشت از سفرمکه به‌استانبول آمده بود، قصیده‌ای درمدح سلیمان قانونی سرود وسه هزار آقچه صله یافت. مطلع قصیده‌اش این است:

بداده زمان ملکت کامرانی　　به‌کاووس عهد و سلیمان ثانی[3]

عبدالله شبستری ازفرزندان شیخ محمود شبستری صاحب گلشن‌راز است. در۹۲۶ ازجانب سمرقند به‌دیار روم رفت. مثنوی شمع وپروانه را به‌نام سلطان سلیم سرود و رساله‌ای در قواعد معما تألیف نمود که از همهٔ مثالهای رساله نام سلیم درمی‌آید.

اینهمه توجه به‌فن معما درقرن نهم ودهم، که درشعربسیاری از گویندگان دیار روم دیده می‌شود، درست مقارن با سالهایی است که در ایران هم معماسازی ومعما پردازی رواج داشته واین می‌رساند که شاعران آنجا تاچه اندازه چشم به‌سوی ایران داشته‌اند.

عبدالله شبستری، ترکیب‌بندی هم در مدح سلطان سلیمان سروده که در هر بیت، از مصراع اول تاریخ جلوس سلیمان و از مصراع دوم تاریخ فتح جزیرهٔ

---

۱ ــ مجالس‌النفائس: ص۳۷۰ــ۳۷۷.

۲ ــ همانجا: ص۴۰۴.

۳ ــ همانجا: ص۴۰۶ــ۴۰۷.

رودس* درمی آید[1].

این غزل از اوست:

روان شد محمل جانان و من حیران از آن رفتن
نه بی‌او می‌توان بودن نه با او می‌توان رفتن

گذشت او تند و من برخاك ره جان می کنم بی‌او
نه صبر اینچنین بودن نه تاب آنچنان رفتن

ندیدم روی جانان سیر و وقت جان سپردن شد
دریغا کام دل نادیده خواهم از جهان رفتن

مکن نسبت به‌قد خوشخرام یار طوبی را
کجا طوبی تواند همچو آن سرو روان رفتن

مگو عزم سفر دارد نیازی از سرکویش
که نتواند ز گلشن بلبل بی‌خان ومان رفتن[2]

گلشنی بردعی عارف بسیارمعروف [۸۳۰–۹۴۰] ابراهیم‌بن محمدبن‌حاجی ابراهیم‌بن شهاب‌الدین، ابتدا مقیم تبریزبود. پس ازتأسیس دولت صفوی چون‌سنی متعصبی بود به‌قاهره رفت و در مصرمریدان بسیاری یافت. در۹۲۲ که سلیم به‌مصر رفت احترام بسیاربه‌او کرد وزمینی را برای ساختن خانقاه به‌او بخشید که خانقاه بزرگی درآنجا ساخته شده است. سلیمان اورا به‌استانبول فراخواند ودر۹۴۰ در آنجا درگذشت. دیوان فارسی دارد ومنظومه‌ای به‌نام معنوی درچهل هزاربیت در مقابل مثنوی مولوی سروده است که نسخهٔ نفیسی ازآن درکتابخانهٔ توپقاپوسرای موجود است[3].

بعد ازمرگ اوشیخ احمدگلشنی‌زاده خیالی‌بردعی جانشین اوشده ودر۹۷۷

* برای تبریك فتح رودس، شاه اسماعیل سفیری از ایران همراه ۶۰۰ سوار به‌استانبول فرستادکه درآنجا باسردی استقبال شدند. رك: سفارتنامه‌های ایران: ص۲۶.

۱– همانجا: ص ۳۶۶ و۴۰۵.

۲– همانجا: ص ۳۶۸.

۳– فهرست توپقاپوسرای: ص۲۶۹.

درگذشته است بعد ازاو پسر کهتر گلشنی سیدعلی صفوتی بردعی جانشین شده و در ۱۰۰۵ درگذشته است[۱].

ادریس بدلیسی ـ مورخ معروف قرن نهم ابتدا ازمنشیان دربارسلطان یعقوب آق‌قویونلو بود. درقیام صفویه به‌استانبول رفت ودر دربار بایزید و سلیم مناصبی داشت تا در۹۲۶ درگذشت.

ادریس بدلیسی تألیفات متعددی به‌فارسی وعربی دارد: معروف‌ترین آنها هشت بهشت درتاریخ هشت‌تن نخستین پادشاهان عثمانی تا سال ۹۰۸ است. حیات‌الحیوان دمیری را نیزبه‌نام خواص‌الحیوان ترجمه کرده است.

حبیبی برکشادی ـ نخست درددربار سلطان یعقوب می‌زیست. شاه‌اسماعیل اورا ملک‌الشعرای خودکرد وبطنزلقب گرزالدین بیگ به او داد. درزمان بایزید به‌خاک عثمانی رفت ودر زمان سلیم در گذشت[۲]. ازاوست:

مرا تو دیده و از دیده هم عزیزتری چه دیده‌ای که براحوال من نمی‌نگری

علی‌اکبرخطایی ـ ازمردم روم بود که به‌تجارت به‌چین رفت ومدتی در پکن ساکن بود. دربازگشت به‌استانبول کتاب خطایی‌نامه را دربارهٔ چین‌درسالهای ۹۲۲ـ۹۲۶ نوشته است[۳].

شیخ فتح‌الله ـ فرزند مظفرالدین علی، و از جانب مادر نوهٔ جلال دوانی است. در۹۲۰ دربورسا درگذشت. ازاوست:

چندان به‌در میکده آرام گرفتیم کآخر زکف پیر مغان جام گرفتیم[۴]

ادایی شیرازی ـ پیش از این در ذکر شاهنامه‌سرایان به‌سلیم‌نامهٔ او اشاره کردیم. محمد یا بهاءالدین‌علی شاعروخوشنویس بود. سفرهای زیاد کرده وسرانجام به‌روم افتاده و در استانبول مقیم شده و در طاعون ۹۲۸ درآن شهردرگذشته است. دیوان اشعار او دردست است. ازاوست:

---

۱ـ ریحانة‌الادب ج ۳ ص ۴۰۲.

۲ـ تحفهٔ سامی، چاپ همایونفرخ ص ۳۵۷، دانشمندان آذربایجان ص ۱۰۲ و ۱۱۲.

۳ـ چاپ آقای ایرج‌افشار.

۴ـ مجالس‌النفائس: ص ۳۸۹.

ماه من آیینه هر گه پیش رخسار آورد    صورت آیینه را با خود به‌گفتار آورد
دیده بره گوش بردنرگس و گل منتظر    تا صبا پیغام آن گل کی به‌گلزار آورد
با وجود آنکه هستم دشمن جان رقیب    می‌کنم جانش فدا گر مژدهٔ یارآورد

هر زمان زلف بتی خاطر پریشانم کند    ناوك دلدوز شوخی رخنه درجانم کند
توبه ازمی گر کنم شبها، زتشویش خمار    بامدادان طلعت ساقی پشیمانم کند
حاصل ازشوق تودارم گریهٔ شام وسحر    باشد از آلودگیها پاك دامانم کند

غلطان چو قرعه‌ام شب درد از خیال او    تا کی ببینم آن رخ فرخنده فال او[1]

**عیانی شیرازی** ـ سیدی پوستین دوز وساکن محلهٔ یهودیان استانبول وتا سال ۹۲۹ زنده بود وشیوهٔ قلندری داشت[2].

**سدید طبیب قزوینی** ـ پزشك مخصوص دربار عثمانی بوده، این بیت از اوست:

دهان نداری وصد نکته در دهان داری    میان نداری و صد فتنه در میان داری[3]

**بصیری خراسانی** ـ شاعری مشهور و مردی آزاده وگوشه گیر بود. نام اودر تذکره‌های عثمانی بصیری چلبی ودرترجمهٔ مجالس بصیری عجمی ذکرشده‌است. دراوایل قرن دهم با سفارشنامه‌های جامی و امیرعلیشیرنوایی به‌استانبول به‌دربار بایزید دوم رفت ومقیم استانبول بود تا در ۹۴۰ در گذشت. یك مثنوی کوچك به‌نام مناظرةالجواهر لمسرةالخواطر از آثار اودر کتابخانهٔ توپقاپوسرای هست. این‌مطلع از اوست:

نمی‌گویم که دراقبال ما را سربلندی ده    خدایا دردمندانیم ما را دردمندی ده[4]

**فخرخلخالی** ـ ازفرزندان پیران خلخال ومقیم روم بود. از اوست:

---

۱ــ همانجا: ص۳۶۴ــ۳۶۶ وکشف‌الظنون.
۲ــ همانجا: ص ۳۹۲.
۳ــ همانجا: ص ۳۸۱.
۴ــ همانجا: ص ۲ــ۳۸۱ وفهرست توپقاپوسرای: ص ۲۶۹.

خواهم از عشق بتی شیفته و زار شوی تا ز حال من دیوانه خبردار شوی
تاکی ای غنچهٔ بشکفته به‌رغم من زار همچو گل‌خنده‌زنان همنفس‌خارشوی[1]

شمس‌الدین جهرمی - «رسالهٔ سیاسیه برای سلطان سلیم» را در اخلاق و سیاست درسال ۹۱۹ به‌نام سلیم اول نوشته، دستنویسی از آن که ظاهراً نسخه اصل مؤلف است در کتابخانه توپقاپوسرای موجود است[2].

شاه محمود تهرانی - این‌فصل را با ذکراین شاعرشوخ طبع به‌پایان می‌رسانیم که پسر ابوبکرتهرانی مؤلف تاریخ دیار بکریه بوده، وقتی به‌عنوان سفیربه گیلان رفته بود واین بیت را برای فرمانروای گیلان فرستاده است:

به‌زرم نان نفروشند و مروت نکنند مگر از نام شریف پدرم آگاه‌اند

حاکم گیلان خندیده وچیزی به‌او بخشیده است. این مطلع هم از اوست:

برخاستم ز عالم، افتادگی همین است گشتم غلام سروی،آزادگی همین است[3]

۱ــ مجالس: ص ۳۹۲.
۲ــ فهرست توپقاپوسرای: ص ۸۲.
۳ــ مجالس‌النفائس. ص ۳۹۱.

## ۱۴

# پس از جنگ چالدران

هجوم سلطان سلیم به‌ایران، وجنگ چالدران در ۲ رجب ۹۲۰، نقطهٔ عطفی درتحول روابط میان ایران وعثمانی بود که تأثیر آن درتحولات فرهنگی سرزمینهای عثمانی بتدریج و تایك قرن بعد پدیدار گردید.

بعدازاین جنگ دشمنی دیرپایی برجای دوستیها نشست. به‌مدت دوسه قرن مرزهای میان دو کشور بسته ماند. رفت‌و آمد آزادکاروانها گسسته گردید. راه نزدیك روم به‌روی ایرانیان بسته شد وبازرگانی‌ایران ازراههای‌دورتردریایی‌ازخلیج فارس ازبندرعباس، یا از راه روسیه انجام می گرفت. اگر بندرت مسافرانی ازیك کشور به‌کشور دیگر می‌رفتند مورد بدگمانی و آزار بودند و دیگرمثل گذشته‌ها ازمهمان‌نوازی برخوردار نمی‌شدند.

رسمیت یافتن‌مذهب شیعه درایران، ومشکلی که دولت عثمانی درداخل کشور خود بااتباع علوی (= قزلباش) هوادار ایران داشت، مانع مهمی درراه ارتباطهای فرهنگی بود. اگرچه بعدها بتدریج با جا افتادن دولت صفوی در ایران خشونت و سختگیری و کشتارهای بی‌دلیل تخفیف یافت و ایرانیان ازهرمذهب باسیاست جدید خو گرفتند، دشمنی میان دودولت برجای ماند وریشه‌دارترشد.

درسرزمینهای عثمانی، ازیك‌طرف ساکنان غیرترك آسیای صغیر اندك اندك مسلمان شدند و زبان وفرهنگ خود را از دست دادند وزبان ترکی توسعه و رواج

بیشتری یافت. ازطرف دیگر باالحاق سرزمینهای عربی ازمصر وعربستان وعراق و شام ویمن به‌امپراطوری عثمانی، رفت و آمد میان عربها و ترکها افزایش یافت وزبان عربی که ازپشتوانهٔ مذهبی‌هم برخوردار بود به‌رقابت بانفوذ فارسی برخاست.

رواج شعروادب دردورهٔ سلیم که درفصل پیشین بیان کردیم، و دورهٔ سلیمان که به‌دنبال این سطور خواهد آمد، همچون آخرین شعلهٔ چراغی بود که درحال‌خاموش شدن باشد.

اگر شعروادب در عصرسلیم را پیش از جنگ چالدران آوردیم، برای این است که در سلطنت کوتاه او ودورهٔ بالنسبه طولانی جانشینش سلیمان، شاعران و نویسندگان پروردهٔ نسلهای قبلی بودند و حوادث سیاسی و نظامی نمی‌توانست در بودونبود آنها اثری داشته باشد. زیرا تحولات فرهنگی دریك جامعه، برعکس آنچه درسایرزمینه‌ها پدیدار می‌شود، ناگهانی به‌وجود نمی‌آید ویکی دونسل زمان می‌خواهد. خود سلیم گفته‌ایم که عاشق زبان فارسی وفرهنگ ایرانی بود و به‌همین سبب درباز گشت به‌سوی روم گروهی ازشاعران ونویسندگان وهنرمندان ایرانی را به‌استانبول فرستاد.

شادروان نصرالله فلسفی دراین‌باره می‌نویسد:

«گروهی ازهنرمندان وصنعتگران ایرانی تبریزرا، ازشاعرونقاش و نویسنده و زرگر وقالی‌باف و صحاف و امثال ایشان ــ که عدهٔ آنها را به‌اختلاف از چهل تا هزارتن نوشته‌اند ــ برگزید و باجمعی از تجار و توانگران شهر که بیش‌از هزارخانوار بودند، همراه دسته‌ای از سربازان ترك معروف به‌عزب درروز بیست‌ودوم ماه‌رجب به‌استانبول روانه کرد»[۱].

فریدون بیگ درمنشآت‌السلاطین که گزارش لشکرکشی سلیم ومدت اقامت سپاه او را درتبریز، روزبه‌روز ذکر کرده می‌گوید:

«روز چهارشنبه ۲۲ رجب، ارباب حرف و هنرمندان مشهور خراسان راکه درتبریزبودند، با بدیع‌الزمان میرزا پسرسلطان‌حسین‌بایقرا پادشاه خراسان، واستادان بنام تبریزبه‌همراه عده‌ای ازغلامان درگاه خود

۱ ــ نصرالله فلسفی، جنگ چالدران. مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات، سال‌اول شمارهٔ ۲ ص ۱۱۵.

روانهٔ استانبول کرد»[1].

تاراج این مغزها ودستهای هنرآفرین، ازیك طرف نشانهٔ این است که سلیم قدر هنروفرهنگ را می‌دانست، ازطرف دیگراین کوچ گروهی هنرمندان، به‌اضافهٔ فراراهل دانش و شعر واندیشه از ایران به‌روم، علت رواج زبان و ادب و فرهنگ ایرانی را درقلمرو عثمانی، وفقرفرهنگی را دردورهٔ صفویه روشن می کند.

## سلطان سلیمان ومعاصران او

سلطان سلیمان اول‌متولد ۹۰۰ که به‌مدت نیم‌قرن [۹۲۶ – ۹۷۴] سلطنت کرد، بزرگترین پادشاه عثمانی بود که ترکها اورا سلیمان قانونی و اروپاییان سلیمان محتشم[2] می‌نامند. او در دورهٔ پادشاهی دیرپاز خود، درگسترش متصرفات عثمانی کوشید ازجمله سه‌بار به‌ایران لشکر کشید.

بااینهمه ازدوستداران شعروادب فارسی بود وازتشویق شاعران ونویسندگان دریغ نمی‌ورزید. قصاید فراوانی درمدح اوو شاهنامه‌های متعددی درشرح حوادث عصر او وجنگهای او سروده‌شده وکتابهای بسیاری به‌تشویق او و به‌نام او تألیف شده است.

سلیمان خود به‌فارسی شعر می گفت ومحبی تخلص می کرد. علاوه‌بر دیوان ترکی یك دیوان فارسی درحدود ۷۰۰ بیت از او دردست است.

آغاز غزلهای دیوان:

دیده از آتش دل غرقه در آب است مرا
کاراین چشمه زسرچشمه خراب است مرا
چشم برهم زنم و روی تو بینم به خیال
درشب هجرمگر دیده به‌خواب است مرا

---

۱ ـ منشآت‌السلاطین، فریدون بیگ، چاپ استانبول ج ۱ ص ۴۰۵.

2 _ Soliman le Magnifique.

آغاز قطعات:

زچشم فتنه جویت دل خراب است  جگر درآتش عشقت کباب است[1]

شاهزاده بایزید ـ بایزید پسر سلطان سلیمان هم شاعرفارسی گوی بودوشاهی تخلص می کرد. اوهم مثل سلطان جم زندگی پرماجرایی داشت[2]. در۹۶۷ بادەهزار تن سپاهیانش به ایران پناهنده شد. هیئتهایی ازطرف سلطان سلیمان برای استرداد او به ایران آمدند و رفتند.

مدتی بعد به اتهام اینکه می خواسته شاه طهماسب را باحلوای زهر آلود بکشد و از این راه عفو و محبت پدر را بەدست آورد دستگیر و زندانی گردید. در ۹۶۹ پس از دوسال ونیم تحمل زندان تحویل فرستادگان عثمانی شد که اورا باچهارپسرش درخارج قزوین کشتند و جسد آنان را به استانبول بردند[3].

سرانجام غم انگیز بایزید، از برگهای سیاه تاریخ ما و بەقول فردوسی «یکی داستان است پرآب چشم». اگرچه راست یا دروغ، توطئه قتل شاه طهماسب عنوان شد، واگرچه پای مصلحت عمومی وهدف جلوگیری از حملهٔ عثمانیها به ایران به میان آمد، ولی درهرصورت تحویل پناهنده‌ای نگونبخت دور از اصول مهمان نوازی و جوانمردی بود.

از بایزید غزلهای لطیف وسوزناکی به فارسی باقی مانده که درایام بازداشت درایران سروده است.

درتاریخهای عثمانی هم این قطعه بەنام او آمده است که بیانگر روحیهٔ دشمنی میان عثمانی و ایران است:

اگر تیغ جهانداری میسر می‌شود ما را
به تیغ قهرمانی برگشایم روی دنیا را
سر طهماسب را از تن بەضرب تیغ بردارم
به زیرحکم خویش آرم سمرقند و بخارا را

۱ ــ فهرست کتب فارسی موزهٔ توپقاپوسرای ازفهمی ادهم قراطای ص ۲۷۱.
۲ ــ سفارتنامه‌های ایران از نگارنده، ص ۲۹.
3 — S. Turan Şehzade: Bayezid Vak'asi, Ankara 1961.

اگر بختم دهد یاری به آیین سلیمانی
ز انس و جن به‌فرمان آورم از قاف عنقا را
محب چاریار وآل و اصحاب محمد شو
بیا ای رافضی بر جان خود کن آن تبرا را
امیدم هست ای شاهی خدایم گرمعین باشد
به شمشیر جهانگیری گشایم ارض غبرا را[1]

**میرزا مخدوم شریفی شیرازی** ـ از سادات سیفی حسینی قزوینی بود و نسبش به‌میرسیدشریف گرگانی دانشمند معروف می‌رسید. در سلطنت کوتاه شاه‌اسماعیل دوم که متمایل به‌مذهب اهل سنت بود وزیرشد. پاره‌ای کارهای آن پادشاه، ازجمله اینکه فرمان جلو گیری از کار «تبراییان» در کوچه وبازاررا داده بود، موجب شورش فقها وقزلباشها شد وآنهمه را ازچشم میرزا مخدوم می‌دیدند. شاه اسماعیل ناچار در۱۷ جمادی‌الاول ۹۸۵ میرزا مخدوم را بر کنار وزندانی کرد. میرزامخدوم بعد ازمرگ شاه اسماعیل و جلوس محمد خدابنده از زنـدان گریخت و خود را به‌بغداد رسانید.

او درآن دیار به‌سبب شهرت علمی خود مورد احترام قرار گرفت. مدتها در شهرهای دیاربکر وطرابلس‌شام منصب قضا داشت. سپس در ۹۸۹ به‌استانبول رفت و بعد بترتیب قاضی بغداد، قاضی مکه و نقیب‌الاشراف شد و مدتی قاضی عسکر آناطولی و بعد قاضی عسکر روم ایلی (بخش اروپایی عثمانی) بود و در ۹۹۵ در مکه درگذشت[2].

میرزا مخدوم غزل را خوب می گفت و شرف تخلص می کرد. این غزل از اوست:

گذشتم ازهمه‌اندیشه تا قضا چه‌کند؟ گذاشتم به‌خدا کار تا خدا چه‌کند؟
به قـامت من مجنون قبا نمی‌زیبد کسی که چاك کند پیرهن، قباچه‌کند؟

۱ ـ تاریخ سولاق‌زاده، چاپ استانبول، ۱۲۹۷.
۲ ـ خلاصة‌التواریخ چاپ دکتراحسان اشراقی ص ۶۴۹، عالم‌آرای عباسی چاپ ایرج افشار ص ۲۲۰، تاریخ نظم‌ونثر درایران (سعید نفیسی) ص ۴۲۸. ۴۹۷ ـ ۴۹۸.

بهدست خمرو بهدل‌شرك وبرميان زنار — بدين طريق كسی روز ماجرا چه كند؟
بكن به‌اشرف بيچاره آنچه میخواهی — تو پادشاهی واو كمترين گدا چه كند[1]؟

محمدرضا پاشای تبریزی ـ درنیمهٔ اول قرن یازدهم میزیست. دراوایل جوانی همراه پدرخود بهروم رفت وبهحسب قابلیت وقسمت، ابتدا پاشا (=والی) مصر وبعد پاشای حبشه شد. درپایان عمر مقیم مکه بود و درهمانجا درگذشت.

هرگز لب من چاشنی خنده ندانست — چون غنچهٔ آفت زده نشکفتم و رفتم
کدام عید به عالم نشاط بخشی کرد — که ناخنی نزد از ماه نو بهداغ دلم[2]؟

واقف خلخالی ـ ملانصرالله پسرمحمد عمرخلخالی از دانشمندان وشاعران نیمهٔ اول قرن دهم بود. چون شافعی وسنی متعصبی بود از بیم جان بهروم گریخت و در مدرسههای حلب تدریس می‌کرد تا در ۹۶۱ درگذشت. تألیفات متعددی دارد ودیوان بزرگی از اومانده است. از اشعار اوست:

بوی خون از نفس باد صبا می‌آید — کف خاکی‌مگر ازبادیهٔما برداشت؟
آب اگر نیست بسازیم بهخون جگری — نتوان کاسه بهدریوزهٔ دریابرداشت!

لعل تو خنده برشکر ناب میزند — آتش بهخرمن گل سیراب میزند
یك صبحدم بهصحن گلستان گذشته‌ای — شبنم هنوز بررخ گل آب میزند

شب سیر ماهتاب نمودی و ماه نو — بالیدآنقدرکه به یك شب تمام شد

کی کند آتش اجل خاکم — زنده دارد محبت پاکم
پای کم ناورم‌زدشمن ودوست — سنگ‌راسنگ‌وخاك‌راخاکم[3]

محیی‌الدین‌محمد عبدی تبریزی ـ در یك خانوادهٔ قزوینی در تبریز بهدنیاآمد. پدرش قاضی حنفیان آذربایجان بود. از تبریز بهاستانبول رفت و بهدربار

---

۱ ـ مجمع‌الخواص ترجمهٔ خیام‌پور ص ۴۲.
۲ ـ تذکرهٔ نصرآبادی چاپ ارمغان، ص ۶۹.
۳ ـ تذکرهٔ نصرآبادی ص ۲۵۷ ـ ۲۵۸، دانشمندان آذربایجان تربیت ص ۳۹۴ ـ ۳۹۳، نفیسی، تاریخ نظم ونثر ص ۷۰۶.

سلطان بایزید راه‌یافت و درشهرهای مختلف قاضی بود و تدریس می کرد. تألیفات متعددی به‌عربی و فارسی دارد. در۹۶۶ در گذشت[۱].

**شرف‌الدین بدلیسی** ــ امیرشرف‌الدین‌خان‌بن شمس‌الدین بدلیسی ازمقربان شاه طهماسب بود. در دورهٔ شاه اسماعیل دوم ازصفویه روی گردانید و به‌دربارسلطان مراد سوم رفت و در ۹۸۶ به‌حکمرانی بدلیس رسید و در ۱۰۰۵ کتاب شرفنامه را نوشت. قسمت اول آن کتاب تاریخ طوایف کرد است و قسمت دوم تاریخ زمان اوست از آغاز جلوس صفویه تا روز تألیف کتاب.

**مصلح‌الدین لاری** ــ از دانشمندان معروف و پرکار قرن دهم است. چون سنی‌شافعی بود در۹۶۳ به‌روم رفته ومدتی دراستانبول گذرانید. آنگاه به‌دیاربکررفت و در آن شهربه‌تدریس وتألیف پرداخت و در۹۷۹ درهمانجا در گذشت.

این دانشمند بزرگ تألیفات بسیاری به‌پارسی و تازی داردکه معروف‌ترین آنها مرآت‌الادوار در تاریخ عمومی است که آن را به‌سال ۹۷۴ به‌نام سلطان سلیم دوم تألیف کرده است.

**غازی‌گرای تاتار** ــ غازی‌گرای دوم ( متولد ۹۶۲ ــ درگذشتهٔ ۱۰۱۶ ) معروف‌ترین‌خان تاتارهای کریمه بودکه پایتخت آنها درباغچه‌سرای قرارداشت. او علاوه براینکه جنگاور بیباکی بود درشعروادب وموسیقی هم دست داشت. دیوانی مرکب ازشعرهای فارسی، عربی، ترکی عثمانی و بعضی قطعات به‌ترکی تاتاری و یك مثنوی به‌نام گل وبلبل دارد. منظومه‌ای هم درمناظرهٔ قهوه وشراب نظیربنگ و بادهٔ فضولی داشته که گویا ازمیان رفته است.

غازی گرای در ۹۸۶ درجنگهای عثمانیها با ایران درشروان و اران شرکت داشت. درهمان جنگها اسیرشد ومدت هفت‌سال درقلعهٔ معروف قهقهه (درقلهٔ کوهی دربخش هوراند اهر) زندانی بود. در ۹۹۳ به‌تبریزآورده شد و بااستفاده ازآزادی در لباس درویشی از تبریز گریخت و خود را به‌استانبول رسانید و باکمك عثمانیها برتخت‌خانی کریمه نشست ودرجنگهای۱۳ سالهٔ عثمانی ومجارستان شرکت داشت[۲].

۱ ــ تاریخ نظم ونثر ص ۳۹۱.
۲ ــ دائرةالمعارف اسلام، چاپ استانبول.

رباعی زیردرمجمع‌الخواص[1] به‌نام او آمده، وظاهراً آن را وقتی سروده که به‌شرط همکاری باایران وعدهٔ آزادی به‌او می‌داده‌اند:

تا بوده غم و شادی و حرمان بوده زین گونه گذشته تا که دوران بوده
ما تجربه کردیم که در ملك شما راحت همه در قلعه و زندان بوده

محمدبن میرعلی برگلی‌حنفی ـ ازدانشمندان معروف عثمانی‌درقرن دهم و از ایرانیانی است که به‌علت سنی‌بودن به‌آن سرزمین رفته، و در ۹۸۱ یا ۹۸۲ در آنجا درگذشته است. آثارمتعددی به‌فارسی وعربی تألیف کرده که از آن جمله است صحاح عجمیه درلغت فارسی.[2]

### فضولی بغدادی

محمدبن سلیمان بغدادی اصلاً کرد بوده و در بغداد می‌زیسته و در ۹۶۳ از بیماری طاعون درگذشته است.

فضولی مذهب شیعهٔ دوازده امامی داشت. با اینهمه در ۹۴۶ که ابراهیم پاشا صدراعظم عثمانی بغداد را از ایرانیان گرفت، قصیده‌ای درمدح اوساخت واین کار شاعرباآیین درویشی وآزادگی ویکرنگی سازگار نبوده، وتنها بدین صورت قابل توجیه است که تصورکنیم خطرجانی برای او وکسانش متصور بوده است.

دیوان فارسی فضولی مرکب از انواع شعرشش هزاربیت دارد[3] وتمایل او بیشتربه‌غزلسرایی است. این دیوان را خود شاعرتدوین کرده ومقدمهٔ فصیحی برآن نوشته‌است. علاوه‌برديوان یك‌مثنوی به‌نام بنگ‌وباده (درحدود ۵۰۰ بیت)دارد که‌آن را درجوانی به‌نام شاه‌اسماعیل سروده، ساقی‌نامه‌ای هم به‌نام هفت‌جام دارد که جزو دیوان او چاپ شده است. ازدیگرآثارفارسی اورساله‌ای به‌نام رند وزاهد، ورسالهٔ دیگری به‌نام حسن وعشق باصحت ومرض است.

فضولی یك دیوان ترکی هم دارد که بارها درترکیه به‌چاپ رسیده ومحققان

---

۱ ـ مجمع‌الخواص ص ۲۰.
۲ ـ نفیسی، تاریخ نظم ونثر: ص ۳۹۵.
۳ ـ دیوان فضولی، به‌کوشش حسیبه مازی اوغلو، آنکارا، ۱۹۶۲.

ترك او را نخستین شاعر بزرگ ترك می‌شناسند. حتی شعر ترکی فضولی را برتر و لطیف‌تر از شعر فارسی او شمرده‌اند[1]. من چون برای خود صلاحیت داوری در بدو نیك شعر ترکی قائل نیستم، به‌همین دلیل آن نظر را نه‌رد می کنم ونه‌می‌پذیرم. و آن را به‌این عبارت باز می گویم که چون شعر ترکی تا عصر فضولی و پیش از آن ترقی شایانی نکرده بود، شعر ترکی او برتر ازسایر شعرهای ترکی است. اما دربارهٔ شعر فارسی باید گفت که چون پیشینهٔ هفتصدساله‌ای داشت و پیش‌از آن به‌اوج کمال خود رسیده وشاهکارهای دلاویزی در آن پدید آمده بود، طبعاً سخن فضولی در برابر آنها شعرمتوسطی است.

فضلی‌پسرفضولی‌هم به‌سه زبان شعرمی گفت ومخصوصاً درمعما ومادهٔ تاریخ‌سازی دستی داشت. در ۹۸۸ عثمانیها ازراه عناد باقزلباشها دستوردادند که یهودیها کلاه سرخ برسر بگذارند. فضلی قطعه‌ای به‌ترکی سروده به‌این مضمون که «حالا معلوم می‌شود قزلباشها یهودی هستند». شانی تکلو جوابی به‌او داده که به‌علت رکاکت ازنقل آنها خودداری می‌شود[2].

فضولی‌پروردهٔ سالهایی است که هنوزبغداد تابع ایران بوده وفرهنگ ایرانی در آنجا نفوذ فراوان داشته است. به‌همین سبب غزلهای او (که بیشتر آنها به‌استقبال غزلهای حافظ) بامضامین عاشقانه وصوفیانه سروده شده، زبان ساده وروان شاعران قرن نهم و دهم ایران را دارد و درمطالعهٔ آنها کمتراحساس می‌شود که این‌اشعار در خارج از ایران سروده شده باشد. اینك گزیده‌ای ازغزلهای او:

ز ضعف تـاب تردد دگر نماند مرا
خوشم که ضعف زسر گشتگی‌رهاند مرا

فغان‌که آرزوی وصل آن دو چشم سیاه
چو میل سرمه به‌خاك سیه نشاند مرا

تنم ز آتش دل می‌گداخت گرشب غم
سرشك، آب بر آتش نمی‌فشاند مرا

---

۱ ــ فؤادکوپرولو، دایرةالمعارف اسلام، چاپ استانبول.
۲ــ تربیت، دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۹.

جهانی از پی نظاره بر سرم شده جمع
نگه کنید کـه سودا کجا رساند مرا

شنیدم صبحدم از جور گل افغان بلبل را
به دندان پاره پاره ساخته شبنم تن گل را
صبا را جویبار ازموج در زنجیر می‌دارد
به‌جرم آنکه بازلفت برابر گفت سنبل را
لباس عاریت را اعتباری نیست ای منعم
ز گلبن کم نه‌ای برباد ده رخت تجمل را
چه‌جویم التفات از گلرخی کزغایت شوخی
ز اسباب کمال حسن می‌داند تغافل را
نه‌ای عاشق اگرفکر نجات ازقید غم‌داری
چه نسبت با اسیر عشق تدبیر و تأمل را

بهار آمـد صدایی بر نمی‌آیـد ز بلبلها
مگر امسال رنگ دلربایی نیست در گلها
گل آمد نیست میل سیر گلشن نازنینان را
پریشان کرد گلهای چمن را این تغافلها
چورغبت نیست درعاشق چه‌سود از آنکه محبوبان
برافروزنـد عارضها، بـرافشانند کاکلها
چوغنچه صد گره‌دارد دل ازغم وین‌غم دیگر
کـه دوران درگشاد هرگره دارد تعللها
از آن بگرفت دربر آب را گلشن به‌صدعزت
که پیدا کرد از اقبال او چندین تجملها

ای آنکه آفت دل وجان وتنی مرا من دوستم تورا توچرا دشمنی مرا

شمعم من آتشی تو زتو دوریم مباد زیرا حیات‌بخش دل روشنی مرا
مانند شمع سوختهٔ حسرت توام باآنکه صبح وش سبب مردنی مرا
من لالـهٔ بهار غمم شبنمم تویی ای گوهر سرشك‌که در دامنی مرا

نیست تا صبح بجز فکر تو کارم همه شب
کارم این‌است جزاین کار ندارم همه شب
همه روزم شده شب اختر آن شبها اشك
آه ازاین درد چه‌سان اشك نبارم همه‌شب
لطف کن یك شب و در کلبهٔ من گیرقرار
تا بدانی که چرا نیست قرارم همه شب

بتی که شیوهٔ خوبی به ازتو داند نیست
پری‌وشی که ز دست توام رهاند نیست
هزار نامه نوشتم به یار لیك چه سود
کسی که لطف نماید به او رساند نیست
به لوح دهر حدیث گذشتگان یك یك
نوشته‌اند ولی عارفی که خواند نیست
همه اسیـر غـم عـالمیم راهـروی
که رخش‌همت ازاین تنگناجهاند نیست
به می چـه میل کنم آزموده‌ام آن هم
چنانکه سوز غم عشق را نشاند نیست

عاشقی رونق ز اطوار من حیران گرفت
عشق ازفرهاد صورت یافت وزمن جان گرفت
تا درآرد نقش شیرین را به مهمانی در او
خانه‌ای دربیستون فرهاد سر گردان گرفت

گر سر دعوی ندارد بهر خون کوهکن
بیستون را صورت‌شیرین‌چرا دامان‌گرفت؟
نیست لاله، کوهکن انداخت سوی بیستون
سینه‌ای پرخون که ازداغ دل‌سوزان گرفت
گرچه مشکل بود برفرهاد کار بیستون
جان شیرین داد وبرخودکار راآسان گرفت

با تو وصلم شب نوروز میسر شده بود
شبم از وصل تو با روز برابر شده بود
همه‌شب تابه‌سحرخنده تومی کردی وشمع
سوختن بر من و پروانه مقرر شده بود
می گشودم گره از زلف تو وین بود سبب
که هوا مشك فشان، خاك معنبر شده بود
داشت خلوتگهم از روشنی شمع فراغ
کز فروغ مه روی تو منور شده بود
عود در آتش رشك طرب من می‌سوخت
که دماغم به هوای تو معطر شده بود
بود بـزم طربم دوش فضولـی چمتی
که مرا همنفس آن سرو سمنبر شده بود

چه عجب گر به‌دل ازتیغ توبیداد رسد
شیشه را حال‌چه باشد چو به‌فولاد رسد
هردم از هجر تو برچرخ رسانم فریاد
به امیدی که مگر چرخ به فریاد رسد
مکن از آه من اکراه که شمع رخ تو
نه چراغی است که اورا ضررازباد رسد

اثر بخت بد و نیك نگر کز شیرین
کام خسرو برد آزار بـه فرهاد رسد
تا رسیده‌ست ز مژگان تو تیری بر من
دارم آن ذوق که از صید به صیاد رسد
ز تو ای شمع منور نه چنان شد بغداد
کـه کند یاد وطن هـر که به بغداد رسد

چو بهر زینت آن گلچهره در آیینه می‌بیند
زمژگان صدخدنگ آیینه را درسینه می‌بیند
نشاطی یافت دل تا درد عشقت یافت درسینه
چو درویشی که در ویرانه‌ای گنجینه می‌بیند
اسیر عشق را از موی ژولیده‌ست ذوق دل
اگر صوفی صفا در خرقهٔ پشمینه می‌بیند
چه باشد گر شود دل باغمت خرسند درعالم
درین ویرانه جز نقد غمت گنجی نمی‌بیند
از آن روزی که جمعی زاهدان رادیددرمسجد
دلم خواب پریشان هر شب آدینه می‌بیند
فضولی پاك کـن از کینهٔ اغیار لوح دل
که ذوق از مهر مهرویان دل بی کینه می‌بیند

در دل بـه اختلاط کسانم هوس نماند
یا بهر اختلاط درین دورکس نماند
بیداد بین کزیـن شکرستان دلفریب
طوطی رمید و گردِ شکرجزمگس نماند
برباد رفت نرگس و نسرین این چمن
درعرصهٔ مشاهده جز خارو خس نماند

چون نی درون سینه گره بست درد دل
پیش که دل کنیم تهی همنفس نماند
از بزم ما کشید قدم شاهد مراد
بر آرزوی دیده و دل دسترس نماند
دل را به جان رساند غم تنگنای دهر
این مرغ را تحمل قید قفس نماند

طعنهٔ اغیار بهر یار می‌باید کشید
یار باید طعنه اغیار می‌باید کشید
هیچ یاری بی جفای طعنهٔ اغیار نیست
بهر یك گل محنت صد خار می‌باید کشید

آمد صبا وزآن گل نورس خبر نداد
تسکین آتش دل و سوز جگر نداد
بنمود رخ ولی نظری سوی من نکرد
فریاد از آن نهال که گل کرد و بر نداد
امید داشتم که ز وصل تو برخورم
نخل امید غیر ندامت ثمر نداد

به‌رندان از جهنم می‌دهد دایم خبر واعظ
مگر هرگز ندیده در جهان جای دگر واعظ
گریبان چاك ازین غم می‌کند محراب درمسجد
که آب روی منبر برد با دامان تر واعظ
فضولی نیست میل صحبت واعظ مرا زان رو
که منع اهل دل کرد از بتان سیمبر واعظ

گرنه در دل مهر آن زوی چو مه دارد چراغ
چیست این سوزی که شبهای سیه داردچراغ
رشتهٔ جان سوزدم هرشب زغیرت کز چه رو
من چنین محروم و دربزم تو ره دارد چراغ
تا خبر از وصل آن خورشید یابد جان دهد
چشم بـر راه نسیم صبحگه دارد چراغ
زاهدا میخانه هم از آتش می روشن است
نی همین خلوتسرای خـانقه دارد چراغ
در رهت آن به که دل برقول ناصح کم نهم
راهرو از بـاد می‌باید نگه دارد چراغ

به طرف طرهٔ دستار زیبی بست یار از گل
چه‌سروست این که داردبرگ‌ازنسرین وباراز گل
کشیدم سرمه‌ای در چشم از خاك کف پایش
عجب آیینه‌ای دارم که می گیرد غبار از گل
زدآن‌ابروکمان صدتیر برمن وه چه‌بخت است این
کسان ازخار گل چینند وماچیدیم خاراز گل

به‌دل مهرتو کردم نقش وچشم ازغیر بربستم
درآوردم درون خانه شمعی را و در بستم
ربودی بازخواب ازچشم من‌ای اشك آه‌ازتو
گشادی رخنه‌ای کان‌را به‌صدخون جگر بستم
به‌امیدی که مقبول خیال عارضت گردم
ز اشك لاله‌گون پیرایه‌ها بر چشم‌تر بستم
تو ای‌فرهادبنشین گوشه‌ای چون نقش‌خود زین‌پس
که بهر کندن کوه ملامت من کمر بستم

به‌یك جام لبالب آنچنان کن ساقیا مستم
که درشرع نفرمایند حدّشرب تا هستم

فراغت داد از قرب نمازم غایت مستی
بحمدالله به‌یمن باده از تکلیف وارستم

مرا هرگز نشد توبه میسر از می گلگون
به‌عمرخود نه‌توبه کردم ونه‌توبه بشکستم

گهی که بر گل روی تو چشم‌تر بگشایم
هزار سیل ز خونابهٔ جگر بگشایم

گهی که رخ بگشایی سزد که بهر تماشا
به هر سرمژه من دیدهٔ دگر بگشایم

هزار درد گره بسته در دل و نتوانم
کز آن یکی برآن سرو سیمبر بگشایم

ز بیم خوی تو بستم ره نظر ز جمالت
ببند راه جفا تا ره نظر بگشایم

چوخانه‌تیره‌ز بخت‌است زان چه‌سود که آن‌را
به آه روزن و با موج اشك در بگشایم

به‌شمع‌وصل‌چوپروانه‌میل‌سوختنم‌هست
اگر فراق گذارد که بال و پر بگشایم

نمی‌دانم چه بدکردم چرا رنجید یار از من
که افکند ازنظر، برداشت چشم اعتبار ازمن

مگر از خاکساریهای من کردند آگاهش
که بنشسته ست برآیینهٔ طبعش غبار از من

نسودم بر کف پای لطیفش خار مژگان را
چه باشد موجب رنجیدن آن گلعذار از من

زنم سر بر زمین هرجا روم چون آب زین غصه
که دامن می کشد آن سرو و می گیرد کنار از من

شانه‌ای گل به خم طرهٔ طرار منه
بستر راحت دلهاست درو خار منه
پایمالم مکن ای قامت خم مژ گان را
خار زیر قدمم از پی آزار منه
سیر صحرای بلاشیوهٔ سربازان است
پای تقلید درین وادی خونخوار منه
ای قضا برخط رخسار بتان گاه رقم
نقطه جز مردمك چشم من زار منه
می رسد کار بتدریج فضولی به کمال
بهر تقوی قدح از دست بیکبار منه

گر خدنگ غمزه را زین‌سان دمادم می‌زنی
کشته گردد عالمی تا چشم برهم می‌زنی
این که‌داری‌درغمش ای‌دل‌صدای گریه‌نیست
خنده‌ای برغفلت دلهای بی‌غم می‌زنی
ای که درسرذوق جام وصل داری نیست دور
گر ز مستی سنگ رد برساغر جم می‌زنی
شمع شام فرقتم بگذار تا سوزم رفیق
می کشم خود را اگر از منع من دم می‌زنی

فریاد ز دست فلك سفله نواز
شهزاده به منت و گدازاده به ناز
نر گس ز برهنگی سر افکنده به‌پیش
صد پیرهن حریر پوشیده پیاز

چون بر گ گل است روی نیکوی تو خوش
چون سنبل تر سلسلهٔ موی تو خوش
چون خلق فرشته و پری‌خوی تو خوش
ای‌خوی تو خوش موی تو خوش روی تو خوش

## کمال پاشازاده

شمس‌الدین احمد معروف به‌ابن کمال یا کمال پاشازاده، دانشمند معروف عثمانی است که‌در ۸۷۳ به‌دنیا آمده و در ۹۳۲ درعصر سلطان‌سلیمان به‌مقام شیخ‌الاسلامی بالاترین منصب روحانی درامپراطوری عثمانی رسیده و در ۹۴۰ درگذشته است.

می گویند پدران اواز ایرانیان بوده‌اند. ازآن جمله، محیی‌الدین (درگذشتهٔ ۸۷۴) پدر مادرش ازایران به‌روم رفته ودرشهرتوقات ساکن شده بوده است. کمال پاشازاده ابتدا منصبی درسپاه عثمانی داشت اما بامشاهدهٔ عزت واحترام یکی ازفقها خدمت نظامی را رها کرد و به‌تحصیل پرداخت ودرسایهٔ استعداد و کوشش خود در این زمینه توفیق یافت.

پیش از حملهٔ سلیم به‌ایران که فقها موظف شدند برای تحریك افکار عمومی برضد ایرانیان وفراهم کردن مقدمات حمله به‌ایران رسالاتی بنویسند، کمال‌پاشازاده هم رساله‌ای درتکفیر شیعیان نوشت و همین رساله موجب شهرت او و تقربش در نزد سلیم و ترقیات بعدی اوشد. نامه‌هایی‌هم که سلطان سلیمان پیش‌از لشکرکشی به‌ایران به‌شاه‌طهماسب نوشته به‌قلم اوست.

کمال پاشازاده به‌زبانهای ترکی و فارسی و عربی تألیفات و اشعاری دارد. تعداد کتابها و رسالات او را بیش‌از ۳۰۰ نوشته‌اند. ازآن جمله آثار زیر به‌فارسی است:

۱ ـ نگارستان، به‌تقلید گلستان (تألیف در ۹۳۹).
۲ ـ دقایق‌الحقایق درلغات مترادف و مشابه فارسی.
۳ ـ رساله در وجود خدا (چاپ ۱۳۱۶ قمری، استانبول).
۴ ـ رساله درمنطق.
۵ ـ شرح رباعی منسوب به‌ابوسعیدابوالخیر «حورا به‌نظارهٔ نگارم صف‌زد...»
۶ ـ شرح یك بیت حافظ «پیرما گفت خطا برقلم صنع نرفت...»
۷ ـ رساله درخوبی وزشتی.
۸ ـ محیط‌اللغه فرهنگ تازی به‌پارسی، بامقدمهٔ پارسی تألیف در ۹۲۶.

## برخی از دیگرشاعران و نویسندگان

آثار تألیف‌شده به‌زبان فارسی در قلمرو عثمانی بیش از آن است که در این فرصت و در این مختصر بگنجد. دوعلت مانع تحقیق جامع وکامل است نخست اینکه بعدازجنگ چالدران باگسستن رشته‌های دوستی میان دو کشور، یك نوع بیخبری درایران نسبت به‌فعالیتهای فرهنگی در آن سوی به‌وجودآمد، وآثارفارسی ـ گویان و فارسی‌نویسان آن دیار به‌ایران نمی‌رسید یا بندرت می‌رسید. این بیخبری را تغییرالفبا درآن کشور به‌لاتین تشدید کرد. با رسمی‌شدن الفبای لاتین، چاپ متون به‌خط فارسی (جز به‌وسیلهٔ دانشگاهها) ممنوع گردید وآگاهی ازچند وچون آثار فارسی پدید آمده درقلمرو عثمانی دشوارتر گردید.

تحقیق‌کامل دراین زمینه می‌ماند به‌وقتی که فهرستهای دستنویسهای کتابخانه‌ـ های ترکیه به‌چاپ رسیده باشد وبابهره‌جویی ازآنها وفهرستهای سایر کتابخانه‌های جهان نتایج مطلوب به‌دست آید.

اینك فهرستوار به‌ذکر اسامی عده‌ای از شاعران و نویسندگان و آثار آنها اکتفا می کنیم.

**شیخ مکی خاکی**، ابوالفتح محمد (درگذشتهٔ ۹۲۶) فرزند مظفرالدین محمد در ۹۲۴ الجانب‌الغربی فی‌حل مشکلات محیی‌الدین ابن‌عربی را به‌نام سلطان سلیم نوشته است.

**عبدالله‌بن حسین طالبی زنجانی**، درخاك عثمانی‌می‌زیسته، ودر۹۵۵ مثنوی بحرالمعاد فی‌ارشادالعباد را به‌وزن لیلی‌ومجنون نظامی به‌نام سلطان سلیم سروده است[1].

**محمد پاشا**، پسراسکندرپاشا روملی‌لوند شعر فارسی می گفت و در ۹۳۰ به‌حکومت یمن انتخاب شده است[2].

**عبداللطیف افلاطون‌بن شیخ درویش محمد شیروانی**، مثنوی «حکایت

---

۱ ـ نفیسی، همانجا ص ۷۰۷.
۲ ـ همانجا ص ۷۹۶.

آمدن سیل به‌استانبول» را در ۹۷۱ به‌نام سلطان سلیمان سروده است[۱].

سروری، مصلح‌الدین مصطفی متخلص به‌سروری (متوفی ۹۶۹) به‌فارسی شعرمی گفت و شرحهایی برمثنوی وبوستان ودیوان حافظ و کتابهای دیگرفارسی دارد.

مصطفی چلبی، قوجه نشانجی مصطفی چلبی، طبقات‌الممالك فی‌درجات المسالك را در۹۶۴ به‌فارسی تألیف کرده است[۲].

حلیمی‌شروانی، از سخنوران قرن دهم است که درشام می‌زیسته ودیوانش دردست است[۳].

ابوالفضل منشی شیرازی، از ادبای ساکن عثمانی بوده، کتاب دستور۔السلطنه را دراخلاق به‌سال ۹۷۴ به‌نام سلطان سلیمان نوشته است[۴].

ابراهیم‌بن‌محمود، آداب‌الخلافه را به‌نام سلیمان قانونی نوشته است[۵].

محیی‌الدین‌بن روح‌الله قزوینی، مرآت‌شمس‌المنیر را در اخلاق به‌نام جهانگیر (درگذشتهٔ ۹۶۰) پسرسلیمان قانونی نوشته است[۶].

سید مرشد یسوی، کتاب تسلی القلوب را درشرح سه‌بیت اول مثنوی به‌نام شروان‌گرای امیرکریمه [۹۸۵ - ۹۹۲] نوشته و مثنوی حجة‌الأبرار را در مقامات مشایخ طریقت یسوی در ۹۹۶ به‌نام مراد سوم سروده است[۷].

مصطفی‌بن احمدگلیبولی‌لی، (درگذشتهٔ ۱۰۰۸) راحة‌النفوس را در ۹۹۸ به‌نام محمدخان امیرمغنسیا تألیف کرده است[۸].

قاضی‌زاده مفتی، شمس‌الدین یابدرالدین (درگذشتهٔ ۹۸۸یا۹۹۸) کتابهای بسیار به‌فارسی وعربی دارد[۹].

---

۱ - فهرست کتابخانهٔ توپقاپوسرای ص ۲۷۱.
۲ - دستنویس شمارهٔ ۴۴۲۳ کتابخانهٔ فاتح دراستانبول.
۳ - تربیت ص ۱۲۳، نفیسی، ص ۶۹۷.
۴ - نفیسی، ص ۳۹۸.
۵ - فهرست توپقاپوسرای، ص ۳۸.
۶ - همانجا ص ۸۳.
۷ - نفیسی ص ۴۰۷.
۸ - دکترسبحانی، فهرست کتابخانه مغنسیا ص ۸۱.
۹ - نفیسی ص ۳۸۸.

زبدةالاشعار، از خواجه سعدالدین (درگذشتهٔ ۱۰۰۸) مجموعهٔ اشعاری است که سعدالدین درسال ۹۹۰ درآیین ختنه‌سوران شاهزاده محمد پسر مراد سوم سروده است[۱].

درویش پاشا، ازدیوانیان بلندمرتبهٔ عثمانی (مقتول در۱۰۱۲) بوده و اشعار فارسی از او دردست است.

احمد حاتم افندی، (درگذشتهٔ۱۱۶۸) پسرعثمان‌شهدی که‌ازمردم «لاریسا»ی یونان بود. به‌سه زبان فارسی و ترکی وعربی شعر می‌گفت و قصیده‌ای از او در مجموعه‌ای درتوپقاپوسرای موجود است[۲].

ندایی کاشغری، عبدالله کاشغری متخلص به‌ندایی (درگذشتهٔ ۱۱۷۴) ازمشایخ طریقت نقشبندی بود. مجموعه‌ای از اشعار صوفیانه، و رساله‌ای درآداب طریقت دارد که آن را در ۱۱۶۵ درخانقاه کاشغری دراستانبول به‌پایان رسانیده است. و نیز رساله‌ای دارد به‌نام شیرین‌شمایل دربارهٔ طریقت نقشبندی به‌نظم ونثر[۳].

فوزی موستاری، شیخ محمد فوزی (درگذشتهٔ ۱۱۶۰) از مردم موستار شهری دربوسنهٔ یوگوسلاوی بوده وبلبلستان را به‌تقلید گلستان نوشته است[۴].

## معاصران سلیم سوم

سلطان سلیم سوم [۱۲۰۳ – ۱۲۲۲] پادشاه معروف اصلاح‌طلب عثمانی است که نظام جدید را درآن کشور برقرار کرد وسرانجام درسال۱۲۲۲ به گناه‌ایجاد تجدد، ازطرف کهنه‌پرستان برکنار و سال بعد کشته شد. پادشاهی دانش دوست و حامی زبان فارسی بود. مجموعهٔ کتابهای کتابخانهٔ اختصاصی او اینک در موزهٔ توپقاپوسرای موجود است و ازآن میان‌آثار زیر به‌نام او به‌فارسی سروده و نوشته شده است:

۱ – فهرست توپقاپوسرای ص ۲۷۵.
۲ – همانجا ص ۲۹۴.
۳ – همانجا ص ۲۹۵.
۴ – بلبلستان چاپ ۱۳۱۲ قمری، استانبول.

مجموعهٔ قصاید فارسی، که درشهر تیرانا در آلبانی به‌وسیلهٔ کسی به‌نام شیخ - عبدالسلام مجرم سروده شده و بااین بیت آغاز می‌شود:

به‌دل زهاتف معنی رسید پیك بشیر  که ای‌تمام وفا، پند من به‌جان بپذیر[1]

قصیده‌ایست درمدح سلیم از شاعری به‌نام کرمانی بااین مطلع:

زهی ز روی تو پیدا قران آتش و آب

حیات داده جهان را به‌سان آتش و آب[2]

قصیدهٔ بهارنامه‌ایست ازصدرالدین شیخ‌زاده فرزند محمدرضی عارف فرزند عثمان قادری درگزینی (از احفاد عبدالقادر گیلانی) که در ۱۲۰۴ به‌نام سلیم سوم ساخته است:

هرآن روزی که بلبل را قرین گلستان بینی

سرشك دیدهٔ بلبل به‌روی گل روان بینی[3]

درگزین که اینك دهی به‌نام درجزین از بخش رزن همدان یادگار آن است، تا دوسه‌قرن پیش قصبهٔ مهمی بود. چون مردم آن دردورهٔ صفویه مذهب‌سنی خودرا حفظ کرده بودند، درشورش افغانها به‌علاقهٔ هم مذهبی به‌آنان پیوستند و بعد از شکست و فرار اشرف مورد انتقام جویی قرار گرفتند ودرگزین ویران شد. ظاهراً خانوادهٔ صدرالدین درگزینی درآن حوادث به‌خاك عثمانی پناه برده است.

داستان حیرت افزای فرنگ، رساله ایست دربارهٔ انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ م.) که در دورهٔ سلیم سوم نوشته شده و این ظاهراً قدیم‌ترین نوشته به‌زبان فارسی دربارهٔ آن انقلاب است. در پایان رساله قصیده‌ای درباب استرداد مصر از فرانسویان درسال ۱۲۱۷ ومادهٔ تاریخ آن آمده است[4].

---

۱ ــ فهرست توپقاپوسرای، ص ۲۹۷.

۲ ــ همانجا: ص ۲۹۷.

۳ ــ همانجا: ص ۲۹۶.

۴ ــ همانجا: ص ۶۲.

## اشعار فارسی شاعران ترکی‌گوی

پیش‌از این گفته‌ایم که زبان ترکی به‌تدریج پخته‌تر و ورزیده‌تر شد و رواج و رونق یافت و با روی‌کار آمدن عثمانیها در آسیای صغیر به‌صورت زبان رسمی آن دیار درآمد و شاعران بزرگی به‌این زبان شعر سرودند و آثار آنها مورد علاقه و رغبت هموطنان‌شان قرار گرفت.

دراینجا این نکته را باید اضافه کنیم که بیشترشاعرانی که دیوان ترکی دارند، به‌زبان فارسی‌هم اشعاری سروده‌اند. درقاموس‌الاعلام در ذکربسیاری ازعلما وشعرا نمونه‌هایی از ابیات فارسی آنها نقل شده است[۱]. دراینجا به‌ذکردوتن از آنان اکتفا می کنیم:

شیخی، (در گذشتهٔ ۸۳۵) بزرگترین ونامدارترین شاعر ادبیات کهن عثمانی اشعار فارسی دارد. او در جوانی به‌ایران آمده، و درحکمت و تصوف و پزشکی تحصیل کرده وهمدرس سیدشریف جرجانی‌بوده است. درباز گشت به‌آسیای صغیر جزو مریدان حاجی‌بکتاش‌ولی درآمد، و نیز عنوان «طبیب خاص» سلطان محمد اول را یافت. بعدها به‌امر مراد دوم خسرو وشیرین نظامی را به‌ترکی ترجمه کرد و یك مثنوی خوابنامه سرود که ازفارسی ترجمه شده است، ونیز یك مثنوی طنز آمیز به‌نام «خرنامه» ساخت که آن را از حکایتی از زادالمسافرین امیرحسینی هروی گرفته است.

شیخی در اشعار ترکی خود نیز تحت تأثیر حافظ و سلمان ساوه‌ای وعده‌ای ازشاعران درجهٔ دوم ایران است[۲].

نفعی، در ۹۸۰ در حسن‌قلعه از حوالی ارزروم به‌دنیا آمده، و در ۱۰۴۴ به‌دستور مراد چهارم کشته شده است. او منتسب بـه‌طریقت مولویه بود. علاوه‌بر دیوان ترکی، یك دیوان فارسی درحدود دوهزاربیت مرکب از قصیده و غزل و ترجیع‌بند ورباعی ویك ساقی‌نامه دارد. دیوان او بااین بیت آغاز می‌شود:

---

۱ ــ آقای دکتررضا خسروشاهی آنهمه را درکتاب خود به‌نام «شعر وادب فارسی در آسیای صغیر تاسده دهم هجری» ازانتشارات دانشسرای عالی ۱۳۵۰، نقل کرده‌اند.
۲ ــ دائرةالمعارف اسلام، چاپ استانبول.

درفتنه، اجازت دهم ار پای قلم را     برفرق فریدون شکند ماه علم را

نفعی قصیدهٔ معروفی دارد که آن را «تحفة العشاق» نامیده درجواب این قصیدهٔ خاقانی:

مرادل پیرتعلیم است ومن طفل زبان دانش
دم تسلیم سر عشرو سر زانو دبستانش

مطلع نفعی این است:

دلم سرمست جام عشق وعقل کل زبان دانش
نگوید نشنود هردو جز از توحید یزدانش[۱]

بحث درباب شعروادب فارسی در عصر عثمانی را با این نکته به پایان می برم که اگرچه دراین دوره آثار اصیلی همطراز آنچه از عصرسلجوقیان روم چون اشعار مولوی ودخترسالاریا متون منثوری مثل تاریخ ابن بی بی وروضة العقول باقی مانده، سروده ونوشته نشده که بتواند درسایهٔ لطف وفصاحت چود مورد قبول فارسی زبانان باشدو درردیف آثار درجهٔ اول زبان وادب فارسی بهشمار آید، اما کتابهایی به عربی یا ترکی تألیف گردیده که ازنظرتحقیق درادب وفرهنگ ایران مورد استفاده محققان می تواند باشد.

ازآن جمله است برخی فرهنگها یا شرحهایی برمتون فارسی که در صفحات بعد ازآنها نام خواهیم برد. از همه مهم تر کشف الظنون حاجی خلیفه ( متولد حدود ۱۰۰۰-درگذشته،۱۰۶۷) است. این اثرعظیم کتابشناسی، حاصل دانش وسیع مؤلف وتسلط اوبرسه زبان فارسی وعربی وترکی، ودسترسی اوبه مجموعه های نفیس کتاب دراستانبول آن روزی است که توانسته است حدود ۱۵/۰۰۰ عنوان کتاب را معرفی نماید[۲] وکسانی که دربارهٔ ادب وفرهنگ گذشته ایران تحقیق می کنند از مراجعه به این کتاب بی نیاز نیستند.

---

۱ - گاپنارلی، فهرست دستنویسهای موزهٔ قونیه، ج ۲ چاپ ۱۹۷۱ ص ۳۲۸ - ۳۲۷ ج ۳ چاپ ۱۹۷۲ ص ۲۲.

۲ - چاپ فلوگل ۱۸۳۵-۱۸۵۸ درهفت جلد بافهرستها، چاپ ترکیه ۱۳۶۰-۱۳۶۲ قمری (ازخط مؤلف).

# ۱۵

## فارسی زبان رسمی نامه‌نویسی

پیش از این گفته‌ایم که در دورهٔ سلجوقیان روم مکاتبات به‌زبان فارسی انجام می‌گرفت. بعد از انقراض سلجوقیان در دورهٔ امرای محلی نیز با اینکه زبان ترکی پیشرفتهایی کرده بود، باز هم نامه‌های رسمی میان امرا و پادشاهان به‌فارسی نوشته می‌شد. بعد از تشکیل دولت عثمانی نیز همین ترتیب ادامه یافت.

علاوه برمقدار کثیری از نامه‌هایی که در بایگانی دولت ترکیه و درجُنگهای خطی باقی مانده، و بعضی از آنها درمجلّه‌ها و کتابهای تحقیقی نقل ومنتشر گردیده، مجموعه‌های متعددی از منشآت موجود است که از آن میان دو مجموعه تاکنون به صورت مستقل چاپ شده است: مجموعهٔ منشآت متعلق به دورهٔ سلطان محمدفاتح، و منشآت تاجی‌زاده سعدی چلبی[۱].

از آنها مهم‌تر کتاب عظیم و نفیس «منشآت السلاطین»[۲] از فریدون بیگ[۳] (در گذشتهٔ ۹۹۱) از منشیان وخوشنویسان وعالمان و ادیبان معروف دولت عثمانی است که وضع زبان رسمی ودیوانی دربارعثمانی را درمدتی نزدیك به‌دو قرن نشان می‌دهد.

---

۱ــ هردوکتاب جداجدا به‌اهتمام نجاتی‌لوغال وعدنان‌ارزی چاپ شده، استانبول۱۹۵۶.

۲ــ چاپ اول ۱۲۵۶ استانبول، چاپ دوم ۱۲۷۴ استانبول، ۲ جلد قطع رحلی بزرگ ۶۰۰+۶۲۶ صفحه.

۳ــ قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۴۰۶.

دراین کتاب بعد از ذکر القاب و عنوانهای پادشاهان کشور های مختلف و امیران و وزیران و دیوانیان عثمانی، چند نامه از پیامبراکرم و خلفا آمده، آنگاه فرمانها و نامه‌های پادشاهان عثمانی وجوابهایی که به‌آنها داده شده به‌ترتیب تاریخی گردآوری شده است.

بررسی این نامه‌ها و تأمل در سیر تحول آنها نشان می‌دهد که در سده‌های هشتم و نهم همهٔ نامه‌هایی که به‌پادشاهان ایران وهند و فرارود (ماوراءالنهر) نوشته می‌شده، وفتحنامه‌ها و فرمانهای عمومی که برای حکام و امرای داخل قلمروعثمانی فرستاده می‌شده و جنبهٔ رسمی داشته به‌فارسی بوده، جز نوشته های کوتاه و غالباً خصوصی و محرمانه خطاب به‌زیردستان و دیوانیان فروپایه که به‌ترکی نوشته شده است.

نامه‌های خطاب به‌فرمانروایان مصر و شریف مکه، تا وقتی که جزو دولت عثمانی نشده بودند به‌عربی بوده، واز دورهٔ سلیم اول که تابع دولت عثمانی‌شدند، مکاتبه با آنان هم به‌ترکی جریان یافت. نامه‌هایی که از هند می‌رسید تا استیلای انگلیسیها همچنان به‌فارسی بود.

نامه‌های ترکی ساده وکوتاه بود، ودر موارد فوری و درخطاب به‌زیردستان، یا به‌علامت بی‌اعتنایی نوشته‌می‌شد. برای نوشتن آنها نیازی به‌منشیان مجرب نبود، فرستندهٔ نامه مطالب را خود به‌کاتب املا می‌کرد. از چهار نامه‌ای که سلطان سلیم درآستانهٔ جنگ چالدران به‌شاه اسماعیل نوشته، و دربارهٔ آنها بازهم بحث خواهیم کرد، نامه‌های سوم و چهارم که به‌ترکی وبا عبارات ساده وکوتاه اما کوبنده وتوأم با خشم و دشنام تحریر شده از این نوع است.

گاهی محرمانه بودن مطلب چنان بود که صاحب‌نامه نمی‌خواست منشی و خوشنویس و دیگران از مفاد آن آگاه شوند. این بود که نامه را یا خود می‌نوشت یاآن را به‌کاتب مورد اعتمادی املا می‌کرد.

چنین می‌نماید که زبان فارسی جنبهٔ رسمی و اشرافی داشته، آنجاکه ابراز محبت و احترام به‌مخاطب منظور نظر بوده نامه را به‌فارسی می‌نوشتند و هرجاکه مراد ابراز خشم و عتاب وخوارداشت مخاطب بوده نامه به‌ترکی نوشته می‌شد، و

دربار عثمانی که پای‌بند اجرای تشریفات بوده این نکته را همیشه رعایت می کرده است. مثلاً سلطان مراد اول نامهٔ خود را به‌علی بیگ قرامان که طغیان کرده بود به‌ترکی نوشته، واوجواب را به‌فارسی داده است[۱]. اوزون حسن آق‌قویونلو نامه‌ای به‌فارسی به‌محمد دوم (فاتح) نوشته و جواب عتاب آمیز محمد به‌ترکی است[۲]. شاهزاده جم پسر محمد فاتح که برسرجانشینی پدربا سلطان بایزید دوم در کشاکش بوده نامه‌ای به‌فارسی به‌سلطان می‌نویسد و سلطان جواب او را به‌ترکی می‌دهد[۳].

رعایت دقیق این ملاحظات تشریفاتی، و تحولی که در زبان دربار عثمانی درآستانهٔ جنگ چالدران پدید آمده، در چهارنامهٔ سلطان سلیم به‌شاه اسماعیل پدیدار است. با اینکه نامه‌های بایزید دوم و خود سلیم اول به‌پادشاهان آق قویونلو و شاه اسماعیل همه فارسی بوده، از نیمه راه چالدران فارسی راکنارگذاشته و نامه‌نویسی را به‌ترکی آغاز کرده و این نقطهٔ عطفی در تشریفات دیوانی امپراطوری عثمانی به شمار می‌رود.

سلیم بعد ازترك استانبول، ابتدا دو نامه‌از ازکمید وسیواس به‌فارسی به‌شاه‌اسماعیل فرستاده است[۴]. آنگاه وقتی به‌مرزهای ایران نزدیك شده و از اینکه شاه‌اسماعیل خیال جنگ ندارد و حاضر به‌رویارویی با او نیست به‌خشم آمده، سومین نامه را از یاسی چمن (نزدیك ارزنجان) به‌ترکی و لبریز از عتاب و تهدید ودشنام نوشته[۵]، و همراه خرقه و عصا ومسواك و تسبیح و کشکول برای او فرستاده است. به‌این معنی که: تو پادشاه نیستی، برو به کار صوفیگری و درویشی خود بپرداز! این نامه به‌جای عناوین و القاب متداول با خطاب «اسماعیل بهادر اصلح‌الله شأنه» آغاز شده است.

---

۱ـ منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲ـ همانجا، ج ۱ ص ۲۷۸.

۳ـ همانجا، ج ۱ ص ۲۹۱ـ۲۹۲.

۴ـ نامهٔ اول درمنشآت فریدون بیگ ص۲۷۹ـ۲۸۱ آمده، فلسفی دررسالهٔ جنگ‌چالدران ص ۷۵ـ۷۷ آن را نقل کرده است. نامهٔ دوم در همانجا ص ۲۸۲ـ۲۸۳ آمده و فلسفی آن‌رادرص ۸۱ـ۸۲ نقل کرده است.

۵ـ منشآت ج ۱ص ۳۸۳، ترجمهٔ فارسی‌آن، فلسفی: ص ۸۴ـ۸۵.

وقتی به‌مرزهای ایران رسیده، چهارمین نامهٔ خودرا بازهم به‌ترکی و این‌بار بالحنی شدیدتر نوشته، همراه مقداری لباسهای زنانه و عطریات و لوازم آرایش فرستاده، به‌این معنی که: تو مرد نیستی، برو به‌آرایشهای زنانه بپرداز![1]

از این تاریخ به‌بعد، و بعد از جنگ چالدران نامه های عثمانیها به‌ایران منحصراً به‌زبان ترکی نوشته شده است. درمقابل نامه‌هایی که بعدها به‌پادشاهان هند نوشته می‌شد، و نامه‌هایی که از امیران بخارا می‌آمد، باز هم به‌فارسی بود. چنین می‌نماید که زبان فارسی زبان بین‌المللی دولتهای مسلمان منطقه بوده است.

حالا باتوجه به‌آنچه گذشت، ویژگیهای نامه‌نویسی به‌فارسی و ترکی وموارد و چگونگی کاربردآن دو زبان را باز می گوییم.

نامه های فارسی که میان پادشاهان مبادله می‌شد و متکی به‌سنتهای دیرپایی بود، سبك فنی‌دشواری داشت و آراسته به‌صنایع گونه‌گون ادبی و آیات و احادیث وامثال و اشعار پارسی وتازی بود. در مقدمهٔ نامه عناوین و القاب فرستنده و گیرنده با طمطراق تمام و توأم با سجع و موازنه می آمد. عناوین و القاب خاص هر کس و هر طبقه در کتابهای انشا ضبط شده است.

در این نامه‌ها یك منظور زیرکانه در پس پردهٔ اطناب و عبارت‌پردازی نهفته بود و آن اینکه فرستندهٔ نامه می‌خواست از بیان هر گونه مطلب صریحی خودداری کند. این نامه‌ها جنبهٔ رسمی وتشریفاتی داشت و درخطاب به‌بزرگان و به‌نیت‌ابراز احترام تحریر می‌شد.

فارسی‌نویسی آنچنان نشانهٔ محبت و احترام بودکه حتی نامه هایی که سلیم دراوج دشمنی با ایران به‌سران قبایل‌مرزی به‌منظور دلجویی ازآنها و تحریك‌آنان به‌دشمنی با شاه‌اسماعیل می‌نوشت باز هم به‌فارسی بود. از آن جمله نامه‌ایست که به «اکابر و اعیان بلدهٔ تبریز، سیما... شمس‌الدین قاضی احمد دامت فضائله» نوشته است[2]. و می‌دانیم که مردم تبریز در آن روزها و حتی تا یك قرن بعد ازآن، هنوز

---

۱ـ منشآت ج۱ص ۳۸۵ـ۳۸۶، ترجمهٔ فارسی‌آن فلسفی: ص۸۸.
۲ـ منشآت ج ۱ص ۳۹۰.

زبان کهن ایرانی خودرا داشته‌اند[۱]. واین خودقرینهٔ دیگری برتأییدآن حقیقت است.

نوشتن نامه‌ای از پادشاهی به‌پادشاهی باآن شرایط آراستگی که گفتیم هنری بودکه طبعاً از هرکسی‌ساخته نبود. منشی‌چیره دست‌کارآزموده‌ای می‌خواست که تسلط‌کافی برادب پارسی و تازی داشته باشد، و در فرصت‌کافی و با صرف وقت و دقت‌کار خودرا انجام دهد. در مجموعه‌های منشآت، نام نویسندهٔ هر یك از چنین نامه هایی قید شده، مثلاً به‌تصریح فریدون بیگ نخستین نامهٔ سلطان سلیم به‌شاه‌اسماعیل به‌قلم تاجی‌زاده جعفرچلبی[۲]، و دومین‌نامه به‌قلم مولانا مرشد عجم[۳] تحریر شده است.

## نامهٔ هفتاد ذرعی

عجیب ترین و درازترین نامه‌های تاریخی، نامه‌ایست‌که شاه طهماسب در ۹۷۵ در تسلیت مرگ سلیمان اول و تبریك جلوس سلیم دوم به‌وسیلهٔ سفیر خود شاهقلی‌سلطان استاجلو حاکم چخور سعد (ایروان) به‌دربار عثمانی فرستاده است. این نامهٔ هفتاد ذرعی درموزهٔ توپقاپوسرای استانبول موجودِ است و رونوشت‌آن در خلاصة‌التواریخ قاضی احمد قمی چاپ شده است[۴].

دربارهٔ نحوهٔ تهیه و تنظیم‌آن، قاضی احمد چنین نوشته است:

«... و مدت هشت ماه تمام، شاه خجسته فرجام اوقات صرف کتابت‌آن نموده، کتابت مذکور را موافق سلیقهٔ خود به‌اتمام رسانیدند. و تمام تاجیکان (یعنی فارسی زبانان نه ترکهای قزلباش) ازعمال و مقربان وفضلا وشعرا مسودات نظم و نثر را به‌سمع اشرف می‌رسانیدند، وهرچه از آن نوشته ها خوش می‌فرمودند، بیرون می‌نوشتند... و آن مکتوب

---

۱ــ رجوع شود به‌زبان کهن‌آذربایجان، از نگارنده در ناموارهٔ دکتر محمود افشار ج ۲ ص ۱۹۰۱-۱۹۴۶.

۲ــ منشآت فریدون بیگ ج ۱ ص ۳۷۹.

۳ــ همانجا ص ۳۸۲.

۴ــ خلاصة التواریخ، چاپ دکتر احسان اشراقی ج ۱ ص ۴۷۷-۵۲۵.

صداقت اسلوب درطول هفتاد ذرع بود... واصل آن را... قاضی کوچك مشرف که از شاگردان استادی مولانا مالك دیلمی بود، کتابت نمود»[1].

حالا خیال می کنید محتویات این نامهٔ هفتاد ذرعی، که هشت ماه تمام وقت «شاه خجسته فرجام» و «تمام تاجیکان از عمال و مقربان و فضلا و شعرا» صرف نگارش آن شده بود چه بود؟ و چه نتیجه‌ای برای ایران داشت؟

اینهمه روده‌درازی و یاوه‌پردازی، مدرك گویایی از ضعف شخصیت کسی است که ۵۴ سال سرنوشت ایران دردستهای لرزان او بود و بیشتر بدعتهای ناپسند یادگار اوست. سراسر این هفتاد ذرع، تملق‌گویی از عثمانیهاست: و مدح سلطان متوفی (که آنهمه بلا برسر ایران و ایرانیان آورده بود) و شاه جدید و سفیر او ووزیر او، و وصف خنك و بیمزه از پیروزیهای عثمانیها درمجارستان که از سفیر عثمانی شنیده بوده‌اند. از آن جمله چهارذرع از نامه تغزلهایی است به‌نظم ونثر دروصف فرنگی‌زادگانی که اسیرشده وبه‌عنوان غلام و کنیزدراختیارسپاهیان فاتح قرارگرفته بودند!

این نامه حتی در همان زمانها هم موجب خشم و نفرت و استهزای ایرانیان بوده وکاتب یکی ازنسخه های خطی کتاب[2]، آن را حذف کرده و به‌جای آن چنین نوشته است:

«چون این نامه درنسخه ثبت شده بود، و گوش وهوش مستمعان را جز کدورت والم چیزی نمی‌افزود، فی‌الحقیقه کتابتی که هفتاد ذرع طول اوباشد، وتخمیناً پنج هزاربیت باشد، ودریك مجلس خوانده نشود، مستمعان را از شنیدن او چه حظ وخوانندگان را ازخواندن آن چه‌فیض؟ هرعبارت هزارجا مکرر شده، تعزیت غیر مذهب را شنیدن سوای ملال چیزی نیست. به‌آن جهت نوشته نشد».

از نامهٔ عجیب شاه طهماسب بگذریم و به‌نمونه‌ای از نامه‌هایی که از دربار عثمانی به‌ایران آمده برسیم.

---

۱ــ همانجا: ص ۲۷۷-۲۷۸.

۲ــ نسخهٔ مورخ ۱۰۶۲ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به‌شمارهٔ ۶۵۷۰.

## فاتح استانبول آب دفع ملخ می‌خواهد!

در قرامان، از نواحی مرکزی آسیای صغیر ملخ آمده بوده، مردم وحکومت از دفع آن عاجز مانده بوده‌اند. شنیده بوده‌اند که در ایران در لرستان چشمهٔ آبی هست که اگر کوزه‌ای از آن را به‌ناحیهٔ ملخ زده ببرند سارهای ملخ‌خوار به‌بوی آن خود را به‌محل می‌رسانند و ملخها را از میان می‌برند! حاکم مستقل قرامان دو مرد محترم را مأمور می کند که به‌ایران بیایند و آب سحرآمیز را به‌قرامان ببرند. ازسلطان محمد فاتح [ ۸۵۵ - ۸۸۶ ] هم استدعا می کند که برای تسهیل در انجام مأموریت فرستادگان توصیه نامه‌ای بنویسد.

سلطان محمد، نامه‌ای خطاب به‌پادشاهان و امرا و وزرا و بزرگان شهرهای ایران نوشته به‌دست فرستادگان قرامانی می‌دهد. این نامه و جواب ایرانیان را از منشآت فریدون بیگ نقل می کنیم[1]. نامهٔ سلطان عثمانی از یك طرف ساده و روان و شیرین است از طرف دیگر ساده دلی و خرافات‌پرستی فاتح بلندآوازهٔ استانبول را می‌رساند . در نامهٔ فرستندگان آب ، این نکته مهم است که هیچ تأکیدی بر اثربخش بودن آن نکرده‌اند.

اینك نامهٔ محمد فاتح (باحذف عناوین والقاب و ادعیهٔ آن).

«سلاطین کامگار و خواقین نامدار وپادشاهان روزگاروشهنشاهان عالی‌مقدار و ملوك شریعت‌شعار و حکام معدلت‌مدار و امرای نصفت دثار و وزرای مکرمت آثار... خصوصاً اماجد ذوی الالباب واکارم عالی‌انساب و قضات عظام و سادات کرام، وعموماً ساکنان ممالك اسلام...

بعد ازتبلیغ سلامی که روایح فوایح آن دماغ خسروان را معطر کند، و تمهید پیامی که قلوب اهل جهان را منجذب نماید، اعلام رای عالیشأن آنکه: ولایت یونان که درالسنهٔ ناس مشهور به‌قرمان است و بنابر ملاصقت آن به‌ممالك محروسه رعایت خواطر سکّانش بر ذمّت شهریاری واجب و لازم، و چون استماع نمودیم که در این مدت از تقدیر الهی

---

۱ـ منشآت فریدون بیگ، ج ۱ص ۲۵۷-۲۵۸.

صورت اختلال و تباهی به‌واسطهٔ ظهور ملخ به‌غلّات و حبوب بلاد و نواحی‌اش روی نموده و به‌هیچ وجه دفع و منع آن ممکن نشده، و از اهل تجارت محقق و معین گشته که درملك لورستان عین‌نابع موجود است که از آن آب به‌قدر کفایت، چون به‌اطراف و اکناف نقل می کنند، به‌تعاقب آن ماء زلال، طیور دافعهٔ متعدده می آیند، وجَراد منتشر را هلاك می کنند، و به‌فرمان خدای عزوجل کدورتی که از آن آفت سماوی به‌رخسارهٔ زمین سر برزمین رسیده، به‌اظفار قهر و منقار خشم درمی‌زدایند.

از آن سبب حاکم آن دیار جناب... ابراهیم‌بگ[1]... با جمهور وضیع و شریف از صغار و کبار آن دیار متفق گشته، عمدتی السادات العظام... سید شمس‌الدین و سید نظام‌الدین... را که هریك از سالکان راه شریعت و رهروان نهج حقیقت‌اند با تضرع و نیاز ارضا کرده، به‌جهت آوردن آن آب که سبب صلاح عالم و نظام حال نوع بنی‌آدم است، بدان اطراف فرستاده و ضراعت نامه‌ای از جانب خودشان نوشته، منبعث نموده‌اند.

از برای تأکید رعایت و تمهید حصول مقصود ایشان، از این جانب دیگر حسب الاستدعا این کتاب مستطاب مرقوم گشته، سمت اصدار یافت.

باید که شهربه‌شهر و ناحیه‌به‌ناحیه، از هردیار و بلاد و قلاع و بقاع و اماکن ورباط برسند، رعایت جانب وتقویت ایشان ازعمدهٔ نصرت اسلام شمرده، درسرعت امداد ذهاب وایاب ایشان التفات و معاونت دریغ ندارند.

و توقّع از مکارم اخلاق ومسلمانی و اشفاق همگنان آنکه: مقدم عزیزشان معزز ومکرم وموقرومحترم دارند، ودرمواضع مخوفه معاونت وتقویت ایشان را ازمثوبات اخرویه معدود داشته، اجتهاد دریغ نفرمایند. و به‌تربیت [و] ترتیب مهمات و حل مشکلات اهل اسلام مساعی جمیله به‌ظهور آورند که بتوفیق‌الله از حسن معاونت آن عزیزان مقضّی المرام

۱ــ ظاهراً تاج‌الدین ابراهیم که از ۸۲۷ تا ۸۶۸ حکومت می کرده، بنابراین، این حادثه و تاریخ تحریرنامه در فاصلهٔ سالهای ۸۵۵ (جلوس محمد دوم) تا ۸۶۸ بوده است.

عودت فرمایند. و ادعیهٔ فایض‌البرکات منتظران این دیار را ذخیرهٔ اعمال حسنه دانند. ودر آنکه عندالله والناس مشکور ومأجور مثوبات آن نزدیك و دور بر جراید اعمال و صحایف آمال همگنان واصل و مندرج خواهد گشت، شبهه نیست... زیاده بسطت نرفت که سعادات مساعد، و روزگار معاضد باد.

## جواب

عرضه داشت درویشان خاك‌نشین ودعا گویان کمترین... بر رای عالم آرای گماشتگان عتبهٔ عالیهٔ سلاطین عدالت آیین وپادشاهان صاحب تخت ونگین خطهٔ روم... آنکه حالاقدوتی السادات والاعاظم، سیدشمس‌الدین و سیدنظام‌الدین... به‌این بقعهٔ شریفه در رسیدند، وحسب‌الاستدعا به‌قدر کفایت از این آب زلال که بدرقهٔ طیور دافعه جَراد است، به‌ایشان تسلیم نموده، وظرف آن را مهرنموده، بامرالله وتوفیقه اصدار نموده شد.

امید که به‌خیر واصل کرده، ازتعلیم بردنش تغافل نکنند، وچون حکمت خفیه به‌ظهور آید، شکرالهی ادا نمایند. والسلام.

* * *

بعد ازمنشآت السلاطین، مهم‌ترین مجموعهٔ نامه‌های سیاسی، دستورالانشا یا توقیعات سلاطین‌عثمانیه (تألیف شده در۱۰۵۳) ازصاری‌عبدالله افندی رئیس‌الکتاب (در گذشتهٔ۱۰۷۱) است شامل ۱۷۰ نامه ازنامه‌هایی که میان بایزید دوم وسلطان حسین بایقرا ودیگر پادشاهان عثمانی با پادشاهان ایران، هند، فرارود (ماوراءالنهر) مبادله شده و قسمتی از آنها به‌قلم خود اوست.

### تقویمهای پادشاهی

در کتابخانهٔ موزه‌کاخ توپقاپوسرای در استانبول، که وارث کتابخانهٔ سلطنتی پادشاهان عثمانی است، ۱۸جلد تقویم وجدول احکام سالهای مختلف به‌فارسی موجود

است به‌این ترتیب[۱]:

طالع ولادت سلطان محمدبن مراد (= محمد فاتح) ازخطایی‌جیلانی.

تقویم پادشاهی سال ۸۹۴ از خطایی‌الحسینی منجم به‌نام بایزید دوم.

تقویم واحکام سالهای ۹۰۰ تا ۹۱۰، جداجدا از عبدالکریم‌بن مولانا سنان متخلص به‌حیاتی، نورالدین حمزة‌بن عبدالکریم، سلمان منجم‌باشی‌همه به‌نام بایزید دوم.

صحایف تقویم، جدول استخراجات سال ۹۱۶، از یوسف‌بن عمر ساعاتی به‌نام بایزید دوم.

رسالهٔ اختلاجات برای سال ۹۳۰ از یوسف‌بن عمرساعاتی منجم‌باشی به‌نام سلیم اول.

این‌تقویمها، کاربرد زبان فارسی را دراین زمینه نشان می‌دهد. وچون‌تقویمهای ایرانی آن سالها ظاهراً باقی‌نمانده یاکمتر مانده، بررسی آنها بی‌فایده نخواهد بود.

---

۱ـ رك: فهرست نسخ فارسی توپقاپوسرای از فهمی ادهم قراطای.

# ۱۶

## فرهنگ‌نویسی و شرح و ترجمهٔ متون فارسی

با پیشرفتهای زبان ترکی و رواج آن در قلمرو عثمانی، زبان فارسی در آن سرزمین رو به‌ضعف گذاشت. اندك اندك شعرسرودن و کتاب‌نوشتن به‌فارسی کاستی گرفت. اما شوق و علاقهٔ اهل ذوق و دانش به‌خواندن نظم و نثر فارسی هرگز کاهش نیافت و شاهکارهای ادب فارسی به‌عنوان عالی‌ترین نمونه‌های ذوق و اندیشهٔ بشری، جای خود را در دلهای فرهیختگان آن دیار حفظ کرد. جز اینکه برخورداری از این شاهکارها و درك دقایق و ظرایف آنها از نسلی به‌نسلی دشوارتر می گردید.

از اینجا بود که نیاز به‌فرهنگهای فارسی و کتب شرح و تفسیر متون احساس گردید و آثاری دراین زمینه‌ها تألیف گردید. اینك ابتدا به‌فرهنگها و بعد از آن به شرحهای متون نگاهی می‌افکنیم.

### فرهنگ‌نویسی در دیار عثمانی

بیشتر فرهنگهای فارسی، تا پیش از قرن اخیر در هند یا روم نوشته شده است. آنچه در هند تألیف شده چون فارسی به‌فارسی بوده، در ایران نیز معروف و همیشه مورد استفاده بوده است اما فرهنگهایی که در آسیای صغیر تدوین گردیده بیشتر فارسی به‌ترکی بوده و بدین‌سبب در ایران کمتر شهرت یافته‌اند. در اینجا به‌تعدادی

ازآنها اشاره می کنیم.

**لسان‌العجم‌شعوری** ـ بزرگترین و مشهورترین فرهنگ فارسی به‌ترکی، لسان‌العجم معروف به‌فرهنگ شعوری، ازحسن حلبی (درگذشتهٔ ۱۱۰۵) است[۱] که دردوجلد ضخیم دوهزارصفحه‌ای در۱۱۵۵ دراستانبول به‌چاپ رسیده است. نام‌این کتاب را نوال‌الفضلاهم نوشته‌اند.

به‌تحقیق لغت‌شناس بزرگ عصرما علامه دهخدا شمارکثیری لغات ساختگی و بی‌بن‌وریشه دراین کتاب آمده، وازآنجا به‌فرهنگهای اروپایی وایرانی راه یافته است[۲].

**صحاح‌العجمیه** ـ فرهنگ فارسی به‌ترکی از محمدبن میرعلی برکلی (ببر کلی؟) [۹۲۶-۹۸۱]، مؤلف آن از ایرانیانی است که به‌علت ناخشنودی ازسیاست صفویه به‌خاك عثمانی رفته وغیرازاین کتاب تألیفات متعدد دیگری دارد[۳].

**لغت‌حلیمی** ـ بحرالغرایب، معروف به‌لغت حلیمی از لطف‌الله‌بن یوسف حلیمی (درگذشتهٔ ۹۲۲) از ایرانیانی است که به‌استانبول رفته و درآنجا می‌زیسته و درلشکرکشی سلطان سلیم به‌ایران ازهمراهان اوبوده است[۴]. بحرالغرایب دوقسمت است، قسمت اول‌لغت فارسی به‌ترکی وقسمت دوم‌آن عروض وقافیه وبدیع‌است[۵]. حلیمی کتاب دیگری به‌نام قائمه در توضیح بحرالغرایب تألیف کرده است[۶]. یك فرهنگ عربی به‌فارسی‌هم به‌نام مصرحةالاسما ازاین مؤلف دردست است[۷].

**وسیلةالمقاصد** ـ لغت فارسی به‌ترکی (تألیف شده در۹۰۳) ازخطیب‌رستم مولوی. مؤلف از درویشان طریقت مولویه ومقیم قونیه بوده است.

---

۱ـ ریحانةالادب، ج ۲، ص ۳۳۰.

۲ـ علی‌اکبردهخدا: مجلهٔ یغما، سال ۴، ص ۱۸ـ۲۵.

۳ـ نفیسی: تاریخ نظم ونثر در ایران ص ۳۹۵. منزوی، فهرست نسخه‌های خطی ج ۳ ص ۱۹۹۸.

۴ـ قاموس‌الاعلام، ج ۳ ص ۱۹۲۰.

۵ـ منزوی، فهرست نسخه‌های خطی، ج ۳ ص ۱۹۲۰، و۲۰۱۲.

۶ـ همانجا ص ۲۰۳۶.

۷ـ علینقی منزوی، فرهنگهای عربی به‌فارسی، مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، ص ۳۲۸.

**لغت نعمة‌الله** ـ از نعمة‌الله‌بن احمدبن مبارك روشنی‌زادهٔ رومی (در گذشتهٔ ۹۶۹) فرهنگ فارسی به‌ترکی است با دستورزبان[1].

**تحفهٔ شاهدی** ـ فرهنگ منظوم فارسی به‌ترکی[2] دروزنهای مختلف (تألیف در ۹۲۱) از ابراهیم دده شاهدی قونیوی (در گذشتهٔ ۹۵۷). براین کتاب شرحهای متعددی نوشته شده از آن جمله است: شرحی ازاحمدبن عثمان متخلص به‌خاتم (در گذشتهٔ ۱۱۶۸)، شرح ملاعلی گرجی بکتاشی، شرح سید محمد پیرپاشا، شرح مصطفی‌بن یوسف‌بن مراد ایوبی موستاری ازمردم یوگوسلاوی.

شاهدی ازپیروان طریقت مولویه بود. مثنوی گلشن توحید را در ۹۳۷ درسه هزاربیت درشرح ششصد بیت ازمثنوی سروده، ونیزمثنوی گلشن اسرار، مهم‌ترین اثرخود را درشرح‌حال خود ومولویه آن عصردر ۹۵۱ سروده است.

**تحفهٔ وهبی** ـ از محمد وهبی سنبل‌زاده[3] شاعرمعروف ترك (در گذشتهٔ ۱۲۲۴) فرهنگ منظوم تازی به‌پارسی (تألیف در۱۱۹۷) که بارها دراستانبول به‌چاپ رسیده، وچاپ اول آن در۱۱۹۷ بوده است. **نخبة اللغه** از همین شاعر، فرهنگ منظوم فارسی به‌ترکی است.

**مرقات‌الادب**، فرهنگ تازی به‌پارسی ازاحمدی گرمیانی (در گذشتهٔ ۸۱۵) او فرهنگ منظومی‌هم دارد به‌نام **عقودالجواهر** که گفته‌اند براساس «حمدوثنا»ی رشید وطواط است.

**مرقات‌الکلام العرب والعجم**، الفاظ ترکی وفارسی از ابراهیم مسکین (تألیف پیش‌از ۸۳۵).

**فرهنگ ضیاء** یا گنجینهٔ گفتار ازضیا شگو...، بارنخست دريك جلد در ۱۳۲۵ قمری دراستانبول به‌چاپ رسیده، وبعدها ازطرف وزارت فرهنگ ترکیه چاپ‌دوم آن در۳ جلد درسالهای ۱۹۴۴-۱۹۵۱، وچاپ سوم آن در۹ جزء درسالهای ۱۹۶۷-۱۹۶۸ منتشرشده است.

---

۱ـ احمد منزوی، فهرست نسخه‌ها ج۳ ص ۲۰۲۰.

۲ـ چاپ استانبول، ۵۲۷۵ قمری.

۳ـ سفارتنامه‌های ایران، ص. ۲۴۵-۲۵۲

فرهنگ فارسی به ترکی، از ابراهیم اولگون و جمشید درخشان، چاپ ۱۹۶۷ آنکارا، و فرهنگ ترکی به فارسی از همان مؤلفان چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸.

## شرح‌نویسی برمتون فارسی

به‌دنبال تألیف لغت‌نامه‌ها، شرح‌نویسی برمتون فارسی نیز آغاز گردید. این‌هم دنباله‌روی ازجریان تألیف وتصنیف درایران بود.

می‌دانیم که ازقرن هشتم و نهم آفرینش ادبی درایران سستی گرفته بود، اهل قلم به‌جای ابداع آثاربدیع، به‌پرداختن شرح و حاشیه وتعلیقه برمتون گذشته روی آورده بودند. درديار روم نیزبه‌همان‌سان که معماپردازی ومادهٔ تاریخ‌سازی به‌تقلید شاعران ایران رواج گرفته بود، شرح‌نویسی برمتون معروف هم معمول گردید.

ازمیان متون فارسی بیش‌ازهمه مثنوی مولوی درآن دیارمورد شرح وتفسیر قرارگرفته است. دراینجا شرحهای آن کتاب را به‌ترتیب تاریخ تألیف نام می‌بریم:

گلشن توحید، ازشاهدی قونیوی (در گذشتهٔ ۹۵۷) که پیش ازاین به‌مناسبت تحفهٔ شاهدی ازاو نام بردیم.

شرح مثنوی ازسروری، مصلح‌الدین مصطفی (درگذشتهٔ ۹۶۹) که شرحهایی بربوستان ودیوان حافظ هم دارد.

کاشف‌الاسرار ومطلع‌الانوار، شرح برخی از بیتهای دفتر اول مثنوی، از حسن ظریفی چلبی (در گذشتهٔ ۹۷۷).

شرح مثنوی از سودی (درگذشتهٔ ۱۰۰۵) ازمردم بوسنهٔ یوگوسلاوی، این کتاب برعکس شرح مؤلف بردیوان حافظ شهرتی نیافته است.

شرح مثنوی از اسماعیل انقروی (متوفی ۱۰۴۱) معروف‌ترین شرحهای آن کتاب است. اما به‌تحقیق گلپنارلی خطاهای فراوانی درآن هست. ازجمله اینکه او به‌سایرآثارمولوی توجهی نکرده ونیزنسخهٔ مغلوطی را اساس کار خود قرارداده، و دفترمجعول هفتم مثنوی را هم (که ازمولوی نیست) شرح کرده، واین خطای مؤلف

مورد خشم و اعتراض درویشان مولویه بوده است.

شرح مثنوی از عبدالمجید سیواسی (در گذشتهٔ ۱۰۴۹) که بخشی از دفتر اول را شامل است.

جواهر بواهر مثنوی، شرح دفتر اول مثنوی از صاری عبدالله (در گذشتهٔ ۱۰۷۱) است. این شرح در پنج جلد در ۸۸–۱۲۸۷ قمری در استانبول به‌چاپ رسیده است.

روح‌المثنوی، شرح ۱۸ بیت آغاز مثنوی از اسماعیل حقی بروسوی (در گذشتهٔ ۱۱۳۸).

شرح مثنوی، از شیخ مراد بخاری (در گذشتهٔ ۱۲۶۵) در ۱۲۵۵ آغاز شده و بعد از ۱۲۶۱ پایان یافته است. به‌عقیدهٔ گلپنارلی این شرح با همهٔ ایجازی که دارد شرح کاملی است.

آخرین شرح مثنوی از شادروان عبدالباقی گلپنارلی است به‌زبان ترکی جدید و به‌خط لاتین که در شش جلد به‌چاپ رسیده و امروز مورد علاقه و استفادهٔ ترکهاست[1].

بعد از مثنوی، دیوان حافظ بیش از هر کتاب فارسی مورد توجه بوده و کهن‌ترین شرحهای آن از این قرار است:

شرح سروری، شرحی است صوفیانه که در ۹۶۶ به‌پایان رسیده است.

شرح شمعی، از نظر ادبی و خارج از دید صوفیانه تحریر، و در ۱۰۰۵ پایان یافته است.

شرح زاهدبن علی، تلفیق شرحهای سروری و شمعی است.

شرح سودی بوسنه‌ای که در ۱۰۰۷ به‌پایان رسیده، معروف‌ترین شرحهاست و به‌فارسی‌هم ترجمه شده است.

شرحهایی بر گلستان از سروری و سودی و شمعی ولامعی بروسوی دردست است که آخری فقط شرح دیباچهٔ گلستان است.

شرحهای بوستان نیز از سروری و سودی و شمعی موجود است.

از مولوی و سعدی و حافظ که بگذریم، آثار جامی بیش از همهٔ آثار فارسی مورد توجه بوده و شرحهایی بر بعضی از آنها نوشته شده است:

---

۱– گلپنارلی، مولویه بعد از مولانا، ترجمه دکتر سبحانی.

شرح تحفةالاحرار ازشمعی که در۱۰۰۶ به‌پایان رسیده است.
شرح سبحةالابرار ازهمو که در۱۰۰۹ پایان گرفته.
شرح بهارستان ازخضربن مصلح‌الدین مصطفی ارزنجانی ازادیبان قرن دهم مقیم ارزنجان.

آنچه گذشت تنها نمونه‌های اندکی بود از آنچه درسرزمین عثمانی درشرح وتفسیرمتون فارسی تألیف شده است. همت این مردان ادب دوست که عمرخود را درراه شناساندن ادب و فرهنگ ایرانی به‌هموطنان و همزبانان‌خود صرف کرده‌اند همواره مورد قدرشناسی ایرانیان خواهد بود روان‌شان شاد ویادشان گرامی‌باد.

در پرتو همین کوششهاست که سنت علاقه به‌زبان وفرهنگ ایرانی درآن سرزمین‌پایدار مانده است. با اینهمه این نکته را نباید ناگفته گذاشت که امروز این شرحها برای ایرانیان فائدهٔ زیادی ندارد. واین به‌دوسبب است: یکی‌اینکه شارحان غالباً نسخه‌های کم اعتبارر‌ا اساس کارخود قرارداده‌اند دیگر‌اینکه شرحها برای کسانی نوشته شده که زبان فارسی را بسیارکم می‌دانسته‌اند و ناچار ساده‌ترین و پیش‌پا افتاده‌ترین الفاظ نیزبه‌ترکی ترجمه شده است.[۴] دربارهٔ یکی ازاین شرحها که به‌فارسی ترجمه شده، به‌نظرم رسید که کاش مترجم فقط به‌نقل برگزیده‌ای شامل نکته‌های مهم اکتفا می‌کرد.

## ترجمه‌های شاهکارهای ادب فارسی

زبان وادبیات ترکی، مثل هرزبانی درمسیرتکامل خود پیش می‌رفت وآهسته آهسته جا می‌افتاد و به‌صورت زبان رسمی امپراطوری عثمانی درمی‌آمد، و نیز آمادگی آن را می‌یافت که آثاری از زبانهای دیگربدان ترجمه شود. پیش از این دیدیم که دردورهٔ سلجوقیان وتا اوایل عثمانیها ترجمه‌ها ازتازی به‌پارسی بود.حتی دیدیم که مجالس‌النفائس در استانبول به‌دستور سلیم از ترکی به‌فارسی ترجمه شد. اما اینک جامعه احساس می‌کرد که باید کتابهایی به‌زبانی که بدان گفتگو می‌شود در دسترس داشته باشد.

این نیاز طبیعی زبان بود. به‌همان سان که زبان عربی‌هم با ترجمهٔ آثاری از پهلوی، و یونانی وسریانی در سده‌های دوم وسوم جان تازه‌ای یافت. یا در زبان فارسی ترجمهٔ کتابهایی از زبانهای اروپایی به‌تشویق عباس‌میرزا آغازشد و با تأسیس دارالترجمهٔ همایونی دردورهٔ ناصرالدین شاه نهضت ترجمه قوت گرفت وموجبات تحول فکری وادبی فراهم آمد. و اثراین ترجمه‌ها چنان بود که حتی بعضی انواع ادبی چون رمان‌نویسی ونمایشنامه‌نویسی که درایران سابقه نداشت با رواج ترجمه-های آثار اروپایی درادبیات ایران به‌وجود آمد.

دورهٔ شرح متون فارسی درقلمروعثمانی، دوره‌ای بود که درآن طبقهٔ ممتاز و اهل کتاب کم‌وبیش فارسی می‌دانستند وتنها نیازمند این بودند که به‌کمك شرحها ظرایف ودقایق متون را بهتربفهمند. اما رفته رفته که آشنایی با زبان فارسی کاستی می گرفت، فهم متون باکمك شرحها هم میسرنبود. این بود که نیاز به‌ترجمهٔ متون بیشترشد. ترجمهٔ متون فارسی از قرن دهم، پس‌از جنگ چالدران رواج یافت و به تدریج بیشترشاهکارهای زبان فارسی به‌ترکی درآمد.

معروف‌ترین مترجم این آثار، شاعرونویسندهٔ معروف لامعی بروسوی[متولد ۸۷۷- متوفی ۹۳۹] است که بسیاری از کتابهای فارسی‌ازجمله اکثر آثارجامی را به‌ترکی‌ترجمه کرده لقب «جامی‌روم» یافته است. لامعی درزبان فارسی تسلط کافی داشت وپروردهٔ پدری بود که سالهایی‌ازعمررا درسرزمینهای فارسی‌زبان گذرانیده بود. ازطرف دیگر شاعرتوانایی بود. اشعارفارسی فراوانی‌هم در دیوان او هست. به‌این‌سبب ترجمه‌های او ارزش‌بسیاری دارد ودرعصراو وبعدها همیشه مورد رغبت وتوجه بوده است. ازاو که بگذریم بسیاری ازشاعران ودانشمندان ترك آثاری از زبان فارسی ترجمه‌کرده‌اند.

تنظیم‌فهرست کاملی ازمتنهای ترجمه شده ازفارسی به‌ترکی‌ونامهای مترجمان کوشش وفرصت بیشتری می‌خواهد و خارج ازتوانایی من‌است، برای خوانندهٔ ایرانی‌هم مفید نیست. این‌قدرهست که کمترمتن فارسی ترجمه ناشده مانده است و شاهکارهای مهمی چون دیوان حافظ و گلستان سعدی ومثنوی مولوی ورباعیهای خیام نه یك‌بارکه بارها ترجمه شده است. نام ومشخصات برخی‌ازترجمه‌های چاپ

شده را در«کتابشناسی ترکیه دربارهٔ ایران[۱]» می‌توان دید[۲].

درترکیهٔ جدید، بعداز رسمیت یافتن خط لاتینی ونوسازی زبان ترکی، کار ترجمه دربرنامه‌ریزی دولتی جای گرفت ودرمجموعهٔ «ترجمه‌هایی از ادبیات‌جهان، سلسلهٔ آثارکهن اسلامی شرق» از انتشارات وزارت فرهنگ ترکیه بسیاری از شاهکارهای ادبیات ایران ترجمه وچاپ شدکه-از آن جمله است ترجمهٔ شاهنامه از پروفسورنجاتی‌لوغال.

آنچه درطی پانصدسال گذشته از فارسی به‌ترکی ترجمه شده است، تأثیر عظیمی درشناساندن فرهنگ ایرانی داشته، وایرانیان هیچگاه نباید خدمت ارزندهٔ مترجمان این آثاررا فراموش کنند. مخصوصاً ترجمه‌های کهن این فائده راهم برای ما دارد که گاهی می‌بینیم متن اصلی کتابی ازمیان رفته وتنها ترجمهٔ ترکی آن موجود است یا نسخهٔ مغلوط منحصر به‌فردی از کتابی را داریم که ترجمهٔ کهن ترکی آن می‌تواند ابزار کارمحققان درتصحیح متن باشد.

مثلاً ازداستان معروف سمک‌عیار، متن فارسی جلد سوم آن ازمیان رفته‌است وفقط ترجمهٔ آن جلد، وترجمهٔ جلد چهارم در دست است که در دورهٔ مراد سوم [۹۸۲-۱۰۰۳] ترجمه شده و دستنویس آن درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا به‌نام «داستان فرخ‌روز» موجود است[۳] قسمت اول دستنویس ترکی مجدداً به‌فارسی ترجمه شده

1— Türkiye'de basılmış Farsca eserler ve... Bilbiyografyası' Milli Kutuphane‹ Ankara 1971.

۲– به‌عنوان نمونه نامهای مترجمان رباعیهای خیام (به‌خط لاتین) و سال چاپ آنها راکه ازهمان‌کتاب استخراج شده ذکرمی‌کنم:

عبدالله جودت ۱۹۱۴، (چاپ دوم) ۱۹۲۶؛ حسین دانش ورضا توفیق، ۱۹۲۲ چاپ دوم ۱۹۲۷؛ حسین رفعت ۱۹۲۶، چاپ دوم ۱۹۴۳؛ فیض‌الله ساجد ۱۹۲۹، احمد خیاط ۱۹۳۱، عبدالباقی گلپنارلی ۱۹۵۳ واصف‌ماهرقوجاترك ۱۹۵۴، چاپ‌دوم، ۱۹۵۵، چاپ چهارم ۱۹۶۹؛ رشدی شارداغ چاپ دوم ۱۹۶۰، استانبول ۱۹۶۶؛ صباح‌الدین ایوب‌اوغلو ۱۹۶۱، ۱۹۶۹؛ محمد نوری گنج عثمان ۱۹۶۳؛ عبدالقادر ۱۹۶۴، چاپ دوم ۱۹۶۹؛ احسان حمامی‌زاده ۱۹۶۶

۳– این ترجمه را استاد دکترعباس زریاب کشف کردند وعکس آن به‌ایران آورده شده.

وبه‌نام جلد سوم سمك‌عیار به‌چاپ رسیده است[۱] قسمت‌دوم‌آن‌هم برای تصحیح‌مجدد جلد چهارم سمك‌عیارحتماً باید مورد استفاده قرارگیرد.

همچنین است داراب‌نامهٔ بیغمی[۲] (داستان فیروزشاه پسر داراب) که نسخهٔ منحصربه‌فردآن ناقص است، وبه‌نوشتهٔ حاجی خلیفه در کشف‌الظنون این کتاب به دست صالح‌بن‌جلال برای سلطان سلیم به‌نام «قصهٔ فیروزشاه» ترجمه شده است. جستجووکشف نسخه‌ای ازآن ترجمه برای تکمیل‌متن فارسی سودمند خواهد بود.

چنانکه می‌دانیم درزبان فارسی داستانهای معروف ومطلوبی مثل خسرو و شیرین، لیلی ومجنون، یوسف وزلیخا، وامق وعذرا وجزاینها بارها به‌نظم‌درآمده، اما حوادث داستان درهرمنظومه‌ای به گونه‌ای دیگراست.بنابراین درمورد داستانهای منظوم ایرانی‌در ادبیات ترك قبل‌ازتطبیق وبررسی دقیق‌نمی‌توان به‌سادگی‌اظهارنظر کردکه این منظومهٔ ترکی ترجمهٔ فلان منظومهٔ فارسی است. مرحوم نفیسی در ذکرآثار لامعی گفته است[۳] که «ترجمهٔ وامق وعذرای عنصری که اصل آن ازمیان رفته است اهمیت بسیاردارد». من وامق و عذرای لامعی را با ابیات بازمانده از منظومهٔ عنصری که مجموعاً ۵۱۵ بیت است[۴] به‌دقت سنجیدم وبه‌این نتیجه رسیدم‌که شاعرترك مثنوی عنصری را دردست نداشته، همانطورکه سایرمثنویهای فارسی در این موضوع‌هم شباهتی به‌داستان عنصری ندارند.

## دستنویسهای فارسی در دیار روم

گویاترین نشانه‌های گسترش و رواج زبان و فرهنگ ایرانی در دیار روم، کثرت دستنویسهای فارسی است‌که درگوشه وکنار آن سرزمین در هرشهر و روستا درطی قرنهاکتابت شده، و مخصوصاً آنچه ازآثارفارسی پیش از مغول، در قرنهای

---

۱ــ سمك‌عیار، جلد سوم، ترجمه ازترکی، ۱۳۴۸، بنیاد فرهنگ ایران.

۲ــ داراب‌نامه، چاپ دکترذبیح‌الله صفا، ۲ جلد، ۱۳۴۱، ذکرترجمهٔ ترکی‌منقول ازکشف‌الظنون دریادداشتهای مصحح برجلد دوم ص۷۶۸آمده است.

۳ــ سعید نفیسی، تاریخ نظم‌ونثردرایران: ص ۳۹۰.

۴ــ وامق وعذرا، گردآوردهٔ محمد شفیع، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۶۶.

ششم تا دهم در آن دیار بازنویسی شده اهمیت خاصی دارد.

اگر آثار پنج قرن اخیر ما در خارج از کشور در کتابخانه‌های هند و پاکستان به‌فراوانی به‌دست می آید، متون کهن‌تر بیش از آن را در کتابخانه‌های قلمرو عثمانی، و آنچه از آن میان به‌کتابخانه‌های اروپا و امریکا راه یافته، باید جست. نه تنها کهن‌ترین نسخ نوشته‌ها و سروده‌های آن دیار، مثل آثار مولوی، فقط در آنجا باقی مانده، از آنچه هم که درسرزمین خودمان تألیف و تصنیف شده قدیم‌ترین نسخ موجود آنها، و گاهی نسخهٔ منحصربه‌فرد موجود، در آنجا بازنویسی شده است. و اگر همت آن کاتبان نبود، ما امروز ازبسیاری ازمواریث فرهنگی خود محروم بودیم. خوانندهٔ گرامی، با نگاهی به‌مشخصات دستنویسهای اساس چاپهای انتقادی متون کهن فارسی، این معنی را روشن‌تر خواهد دید.

اگر روزی فهرست جامعی از دستنویسهای فارسی موجود در کتابخانه‌های جهان (در تکمیل کاری که استوری و بر گل انجام داده‌اند) با ذکر نام کاتب و محل استنساخ هر کتاب تهیه و تنظیم شود[1]، معلوم خواهد شد که ساکنان آن دیار با رونویسی و حفظ آثار مکتوب زبان فارسی، چه حق عظیمی بر گردن ایرانیان و فرهنگ ایرانی دارند.

یك لحظه درعالم خیال، آن عاشقان فرهنگ ایرانی را مجسم کنید که درطی هشت قرن در درون قلمرو عثمانی از کرانه‌های دریای سیاه تا سواحل مدیترانه، و از اخلاط و بدلیس تا شهرهای بالکان در کناردانوب، شبهای سرد دراز زمستان رابیدار می‌ماندند و در نورلرزان شمع چشم به‌کتاب و کاغذ می‌دوختند و زادگان طبع و اندیشهٔ فرزندان این مرزوبوم را بازنویسی می کردند ودست به‌دست می گرداندند،

۱ــ اجرای چنین برنامه‌ای لازم‌ترین وواجب‌ترین کار برای فرهنگ ایرانی، و مقدمهٔ هر کاراساسی درزمینهٔ زبان و ادب فارسی و زیربنای تحقیقات ایرانی است. سالها پیش طرحی برای این‌منظورتهیه کردم، ومؤسسه‌ای به‌نام «مرکز پژوهش آثارفارسی وکتابشناسی ایران» ازاسفند۱۳۵۴ درفرهنگستان‌ادب و هنر آغاز به‌کارکرد (رك: کارنامهٔ تحقیقات ایرانی درسال ۲۵۳۴، ص ۲۷). با تغییر محل خدمت من و حوادث دیگر این آرزو نقش‌برآب شد. چه‌خوب گفته است بهار:

اگریکی ز ره راست رفت، از پی او کسی نیاید کان شغل را دوام دهد.

که امروزتعدادی از آنها از گزند حوادث و فتن باز رسته وتا روزگارما باقی‌مانده و هریك شاهدی بررواج فارسی درزمانی خاص ومکانی خاص است.

درخود ایران، توجه به‌برخی‌از کتابها با تحولات مذهبی وتبدّل حکام درهر قرن کاستی گرفته، وبسیاری از کتابها و کتابخانه‌ها درحوادث وانقلابات ازمیان رفته است. دراینجا یك‌روز محمود غزنوی خروارها کتب شیعه و اسماعیلیه وفلاسفه را آتش می‌زد وروزی دیگر شاه‌اسماعیل آثار اهل سنت را به‌کام شعله‌های آتش می - سپرد، یا مردم بی‌پناه از بیم آنکه با پیدا شدن کتابهایی که به‌مذاق حاکمان متعصب وقت خوش نمی‌آمد درخانهٔ آنها، دچارزجروشکنجه شوند، آنهمه را دوراز‌چشمان نامحرم می‌شستند ومی‌سوزانیدند، یك روزهم محمود افغان کتابهای نفیس کتابخانه-های اصفهان را به‌باد غارت می‌داد. تا بوده چنین بوده است.

درمقابل درآنجا، رونویسی کتابهایی که ایرانیان باخود برده بودند، چه به وسیلهٔ کاتبان ایرانی وچه به‌دست فارسی‌دانان محل ادامه می‌یافت. بعدها کتابهای دیگری به‌وسیلهٔ بازرگانان برای فروش به‌آنجا برده شد، ومجموعه‌هایی از کتابخانه-های ایران درلشکرکشیهای عثمانیها به‌عنوان غنایم جنگی به‌روم منتقل گردید.

حاصل کار اینکه امروزگنجینه‌های گرانقدری از نسخ خطی درکتابخانه‌های ترکیه دراستانبول، آنکارا، قونیه، بورسا، قسطمونی، ازمیر، ادرنه، قیصریه، دیاربکر، مغنسیا، بوردور وشهرهای دیگروجود دارد. تعداد این کتابها به‌اضافهٔ آنچه در نزد اشخاص ومجموعه‌های خصوصی هست به‌سیصدهزار می‌رسد. ربع تا ثلثی‌ازآنها فارسی وشمار قابل ملاحظه‌ای از آنها ازیادگارهای پیش‌از بلای خانمانسوز مغول است وآنهمه همواره مورد توجه وعنایت محققان وعاشقان زبان و ادب وفرهنگ ایرانی خواهد بود.

# ۱۷

## عمق تأثیر ادب فارسی

## در

## زبان وادب ترکی

با نیرو گرفتن ورسمیت یافتن زبان ترکی، زبان فارسی اندك اندك ازصورت زبان رسمی به‌صورت زبان دوم، خاص طبقهٔ اشراف ومتعینان در آمد.

چنین می‌نماید که یك‌نوع عناد با زبان فارسی‌ومقاومت دربرابر آن، مخصوصاً ازطرف فقها دامن‌زده می‌شد. ویك مثل‌عامیانه که هنوز گاهی به‌شوخی‌شنیده‌می‌شود یادگارچنین مقاومتی می‌تواند به‌حساب آید: «هرکسی فارسی بخواند نصف دینش ازدست می‌رود!»*. با اینهمه ازآنجا که زبان وادب فارسی طی چندین‌صدسال در سرزمین روم رواج داشت تأثیر عمیق خود را درزبان وادبیات ترکی بخشیده بود.

محققان ترك ادبیات گذشته دورهٔ عثمانی‌را که « ادبیات دیوانی » می‌نامند، ازهمه حیث تقلیدی ازادب ایران می‌دانند:

«وجود شاعران ونثرنویسان ایرانی دردورهٔ محمد فاتح‌سبب شد که زبان فارسی درترقی زبان‌ترکی‌تأثیربسیاری کرد. تا جایی که گفته‌اند: احمد پاشا بزرگترین شاعر قرن نهم ترکیه (درگذشتهٔ ۹۰۳/۱۴۹۷) که از

---

* «کیم اوقورسه فارسی،گیدردینك یاریسی».

سخن، دوشهبال ازپارسی وتازی می‌خواهد تا بتواند بلندپروازی کند»[۱].

بسیاری ازمتنهای منثور ترکی به تك بیتهایی ازشعرای ایران آراسته است. برای نمونه از تبریزیهٔ تعلیقی‌زاده و سفارتنامهٔ رحمی کریمه‌ای نام می‌برم که ترجمهٔ دومی به‌فارسی منتشرشده است[۲]. دربسیاری از کتابها عنوان هرفصل‌وباب به‌فارسی آمده است. در سفارتنامهٔ رحمی کریمه‌ای می‌بینید که عنوان هر مطلبی یك مصراع فارسی است که خود نویسنده سروده است.

دراشعار ترکی‌هم گاهی یك مصراع یا یك چند بیت عیناً فارسی بوده و شعر به‌صورت ملمع درآمده است. درآرامگاه مولوی درقونیه، بر سردر حرم‌آن، یك قطعهٔ ۳۲ بیتی از شاعری به‌نام مانی، در مدح محمد پاشا ازامرای عثمانی ( در سال ۱۰۰۶ ) برصفحه‌ای نقره‌ای کنده شده که بیشتر مصرعهای آن فارسی است. برای نمونه چهاربیت آغازین آنرا می‌آوریم:

شاه جمشیدحشم‌خسروجمشیدعلم | داور تخت اقالیم جهان‌آرایی
تاج‌بخشندهٔ هر شاه دیار اسلام | تاج‌خواهندهٔ هر مملکت ترسایی
رایت‌افراز میادین ممالك گیری | مشعل‌افروز سراپردهٔ ملك‌آرایی
آسمان‌مرتبه سلطان محمدخان کیم | بنده ایتدی نیجه اسکندرایله دارایی

آنچه‌هم که به‌زبان ادبی آن روز نوشته یا سروده می‌شد، عباراتی سرشار از لغات‌وترکیبات‌فارسی‌بود که افعال‌وحروف رابطهٔ ترکی‌درکنار آنها جای‌می‌گرفت.

دربیتهای ترکی زیر، کلمات ترکی را ( در متن ) میان علامت « » و برابر فارسی‌آنها را (درترجمه) میان علامت [ ] نشان می‌دهیم.

چوب‌زرین« ایله»ایلر» هرسحراظهارشوق
«اولمنه» دربان درگاه«ی »شه خاورستان
نفعی[۳]

ترجمه: [ با ]چوب زرین[می کند]هرسحراظهارشوق

۱ــ فارسی دن عربی دن ایکی‌شهبال ایستر | تا که پرواز بلند ایلیه عنقای سخن
از «نورك تجدد ادبیاتی» ص ۶۸.

۲ــ سفارتنامه‌های ایران ص ۱۹۵ــ۲۴۲.

۳ــ از بویوك تورك لغتی، مادهٔخاورستان.

[ برای‌شدن ] دربان درگاه [ اش ] شه خاورستان

تاریخ تماشا گه ارباب نظر «دد»

مهر زرین افسر خاورستان معدلت شاه قدسی‌پیکر تخت کرم‌بهمن کلاه

حقی اسکداری[1] ....

طبیعی است که خوانندگان چنین اشعاری بتدریج از این راه رفته رفته با تعبیرات فارسی آشنا می‌شدند و واژه‌های فارسی جای الفاظ ترکی را می گرفت و زبان و فرهنگ ایرانی درعمق وجود ساکنان ممالك قلمروعثمانی نفوذ می کرد. به‌همان‌صورتی که درسده‌های آغازین اسلام کلمات تازی وارد زبان فارسی شده بود، البته به‌مقیاسی بسیاروسیع‌تر الفاظ فارسی وارد زبان ترکی شد.

فراموش نکنیم که درقرون گذشته با مهاجرتهای وسیع ایرانیان به آسیای صغیر و رسمیت داشتن زبان فارسی درقرون متمادی درآن دیار، فارسی جای خود را باز کرده بود وخودگویندگان چنین اشعاری تحت تأثیر گذشته‌ها بودند. شعر آنها هم باعث ریشه‌دارتر شدن کلمات فارسی می‌شد.

اولیا چلبی درسفرنامهٔ خود که آن‌را درنیمهٔ سدهٔ یازدهم به ترکی نوشته است، وقتی طبقات و اصناف مردم استانبول را می‌شمارد، می‌بینیم که همهٔ الفاظ فارسی است: خوانندگان وسازندگان، نی‌زنان، قدوم زنان(= طبالان)، شش‌تاریان، نکته‌شناسان، شعبده‌بازان، تیراندازان، جانبازان، پهلوانان، صنعتکاران، مهتران، قلمکاران، سرمه- کشان، آهن کشان، زردوزان، سکه زنان، مهرکنان، کشتی‌بانان، خواجگان، مرده- شوران، بیلداران، تبرداران[2] ....

اگرنامه نویسی به‌فارسی در دربارعثمانی کاهش یافته بود، اما از طرف دیگر می‌بینیم که الفاظ وترکیبات فارسی چه درزبان کتابت، وچه درزبان محاورات عامه به‌کثرت وارد شده بود. درست نظیراینکه در زندگی امروز ما وسائل و مصنوعات جدید از اتومبیل و رادیو و تلویزیون وغیره نام خارجی دارند، درآنجاهم وسائل

---

۱ــ همانجا.

۲ــ رك: سیاحت نامهٔ اولیا چلبی، چاپ استانبول۱۳۱۴قمری، فهرست جلد اول(۶صفحهٔ آخر کتاب).

روزانهٔ زندگی مردم نامهای فارسی داشت.

## میراث یك ترك ازقرن دهم

درست درهمان سالها که جنگ وخونریزی درمرزهای دو کشورجریان داشت، فرهنگ ایرانی درژرفای جامعهٔ عثمانی به نفوذ وریشه افکنی ادامه می داد. واین نفوذ منحصربه داخلهٔ قلمروعثمانی نبود، بلکه نیروهای امپراطوری زبان وفرهنگ ایرانی را دردورترین مرزهای پهنهٔ متصرفات خود گسترش می دادند.

یك دفترپانزده برگی به نام «دفترمخلفات مرحوم علی چلبی عن زعماء المتوفی دربودین، الواقع فی ۱۵ صفرسنه ۹۹۶» در کتابخانهٔ ملی وین موجود است[۱] که مؤید این معنی است. یکی ازمحققان مجار به نام فکت[۲] تحقیق خواندنی پرنکته ای درتجزیه وتحلیل محتویات این دفتردارد که اشیاء موجود درخانهٔ یك مأمورترك دراواخرسدهٔ دهم را پیش چشم می گذارد.

درامپراطوری عثمانی رسم چنان بود که هنگام وفات اتباع آن، به ملاحظهٔ منافع دولت ووراث دورافتاده «دفترماترك» تنظیم می شد. علی چلبی ازمردم استانبول از مأموران نظامی ومالیاتی دولت دربودین (قسمت شرقی بوداپست) درمجارستان بود وآن شهراز ۶۰ سال پیش از مرگ او به تصرف نیروهای عثمانی درآمده بود وتا صدسال بعدازآنهم جزوقلمروامپراطوری قرارداشت.

دربررسی «دفترمخلفات» اوازه۵۸۴ قلم اشیاء ثبت شده، بیشترآنها نام فارسی دارند. از ۱۱۹ جلد کتاب خطی تعداد قابل ملاحظه ای کتابهای فارسی است: شاهنامه، دیوان حافظ (۲ نسخه)، خلاصهٔ خمسهٔ نظامی (۲ نسخه)، یوسف وزلیخا (۲ نسخه)، دیوان سودایی، تیمورنامه، حسن ودل، نصایح الملوك (ظ: نصیحة الملوك غزالی)، غزلیات سلاطین ماضیه، ۸ جلد مجموعهٔ غزل، ۱۲ جلد غزلهای دیگر....

---

1. G. Flugel No. 1401

۲- Fekete تحقیق خود را در ۱۸ مه ۱۹۵۹ دربخش علوم ادبی وزبان در فرهنگستان مجارستان ایرادکرده وترجمهٔ ۲۴ صفحه ای آن درنشریهٔ بنیاد تاریخ منتشر شده است:

Belleten XXIX. No: 116. s. 615-638. Ankara, 1965.

مهم اینکه تعدادی از دیوانهای شاعران همان‌سالها به‌مجارستان رسیده، ودر کتابخانهٔ علی‌چلبی جای گرفته بوده است: دیوان‌جامی (متوفی۸۹۸)، سلسلة‌الذهب جامی (۳ نسخه)، شاه ودرویش هلالی، مجموعهٔ دیوانهای امیرشاهی وآصفی‌وشاه ودرویش هلالی، دیوان فضولی.

ده جلد ازاین کتابها با قید «جلد عجم» آمده است. هنرجلدسازی صحافان ایران درعثمانی جلوه ودرخشش خاصی‌داشت. پیش‌ازاین به‌نقل ازمنشآت فریدون‌بیگ گفتیم که سلیم در ۹۲۰ عده‌ای ازهنرمندان جلدسازرا از تبریز به‌استانبول برد. امروزهم درفهرستهای‌دستنویسهای کتابخانه‌های‌ترکیه که به‌وسیلهٔ محققان آن کشور به‌چاپ‌رسیده، جای‌جای‌به‌اینکه کدام کتابها جلد ایرانی‌دارند به‌دقت اشاره‌شده‌است.

درآنجا بیشتروسائل مورد نیازروزانه، نام فارسی دارند که فقط نمونه‌هایی‌را ازگفتارمحقق مجار نقل‌می‌کنم:

ازلباسها: بارانی، پیراهن زره سرخ، نیمتنه، میان‌بند، کمر، سرپوش (= کلاه، دستار)، کفش، پاپوش...

ازمنسوجات: آسترتافتهٔ سرخ، کرباس، اطلس، بافته...

ازوسائل‌حمام: دستمال، پشتمال ( = حولهٔ حمام)، کیسهٔ حمام، «آیینهٔ بلور سرخ»، شانه، «شانهٔ آبنوس‌سیاه»، «استرهٔ عجم» (= تیغ سلمانی) آب بخور، آب گل، آب نیسان...

ازنوشت‌افزار: قلمتراش، قلم جدول، پرگارعن‌آهن، کاغذ افشانی...

ازوسائل‌خانه: قالیچه، بالین( = متکا)، دولاب کوچك، سبد، جاروب، شمعدان، سفره، کاسهٔ طبق بزرگ، کاسهٔ طبق بزرگ فغفوری، فنجان فغفوری...

از وسائل سواری: اسب، بارگیر، زین، پالان، لگام، رکاب، حمایل اسب، سینه‌بند (برای اسب)، بازوبند.

ازسلاحها: کباده، کمان با زهگیر، تیرکش‌مصر، تیرهای‌سیمین، خنجر، گرز، جواهرات دستهٔ سلاحها... وسکه‌های جلال‌الدین خوارزمشاه، وسکه‌های «شاهی» ایران، وانواع شربتها ومرباها وعطرها.

ازکاربرد مفردات واژه‌های فارسی مهم‌تر، نفوذ قواعد دستور زبان فارسی

است. به‌این‌معنی که بیشتر اشیاء را با ترکیب اضافی‌فارسی‌ذکر کرده‌اند، و‌این‌نفوذ در قرون بعدهم در زبان نوشتاری ادامه یافته و اینک هم در محاورات مردم به گوش می‌رسد.

## فارسی درمتصرفات عثمانی

امپراطوری عثمانی‌دردورهٔ اوج گسترش‌خود درسده‌های‌دهم ویازدهم‌سالیان درازی‌بخشهایی ازشبه جزیرهٔ بالکان‌ونواحی‌جنوب شرقی اروپا (کشورهای آلبانی، یوگوسلاوی، یونان، بلغارستان،رومانی، مجارستان)را تا دروازه‌های‌وین‌درتصرف داشت. دراین‌سرزمینها زبان‌فارسی‌میان ترکانی که به‌آن نواحی‌مهاجرت کرده‌بودند یا بومیانی که اسلام را پذیرفته ودرسازمانهای دولتی‌قبول خدمت کرده بودند رواج داشت.

عثمانیها به‌محض تسخیرهرناحیهٔ مسیحی‌نشین کودکانی‌را از آنجا به‌استانبول می‌بردند وموجبات تعلیم وتربیت آنها و آشنا کردن‌شان را با زبان ترکی و زبانهای فارسی وعربی که اساس زبان ترکی بود فراهم می‌ساختند. به‌نحوی که‌کار گزاران شایسته ووفاداربه‌سلطان بار آیند. بیشتر وزرا وسرداران بزرگ‌عثمانی پروردهٔ‌همین رسم‌بودند که «دِوشیرمه» (یعنی گردآوری) نامیده می‌شد.

وجود همین رجال نومسلمان ازسرزمینها وملیتهای مختلف سبب شده بود که اولا هموطنان‌شان با ملاحظهٔ ترقیات آنان به‌تمدن‌عثمانی علاقه‌مند شوند،وخانواده‌ها فرزندان خودرا برای اخذ این تمدن به‌استانبول بفرستند. ازطرف دیگراین‌وزیران ووالیان وسرداران بـرای پیشرفت فرهنگی زادگاه خود اقدام به‌تأسیس مدارس و کتابخانه‌ها و خانقاهها درآن نواحی می کردنـد. از این راه بود که زبان فارسی در سرزمینهای بالکان نفوذ یافت و آثار این نفوذ را درلغات فارسی که در زبانهای آنها هست ووجود دستنویسهای فارسی در کتابخانه‌های آن‌کشورها می‌توان دید.

درسطورقبلی‌نمونهٔ نفوذ فرهنگ ایرانی‌را درمیراث یك‌ترك‌ساکن‌مجارستان درقرن‌دهم دیدیم. ونیزدر ذکرمؤلفان عثمانی ازکسانی نام بردیم کـه تبار بالکانی و

اروپایی داشتند. از آن جمله بود سودی مؤلف شرح معروف دیوان حافظ از مردم آلبانی و شاهدی صاحب تحفهٔ شاهدی از مردم موستار در بوسنهٔ یوگوسلاوی. اما بزرگترین ونامدارترین دانشمندعثمانی که ازمردم‌سرزمینهای اروپایی بودشمس‌الدین سامی است که درده‌کدهٔ فراشر یا فراشار واقع در شهرستان یانیهٔ آلبانی به‌دنیا آمده است[۱].

آلبانی کوچکترین‌وعقب مانده‌ترین کشور اروپایی است که کمتر ازدومیلیون نفرجمعیت دارد وسه‌چهارم آنها مسلمان، واکثرمسلمانان‌شیعهٔ بکتاشی‌هستند، حتی‌در ۱۹۶۵ پیر ورئیس‌روحانی بکتاشیها رئیس پارلمان کمونیستها بود. اگرچه‌بخشهایی از آلبانی ازهمان آغازپیشروی‌عثمانیها دربالکان به‌دست آنها افتاده بود، اما فقط پس ازمرگ اسکندربیگ قهرمان ملی‌آلبانی در ۸۷۱ و پایان پایداری او این‌منطقه زیر تسلط کامل دولت عثمانی قرار گرفت.

شمس‌الدین‌سامی[۱۲۶۶-۱۳۲۲ ه. ق.] متولدآلبانی‌بود. اومؤلف قاموس‌الاعلام دائرةالمعارف اعلام تاریخی‌وجغرافیایی، وچندین‌فرهنگ مهم‌وآثارمختلف دیگراست. سامی بی‌تردید از نوابغ عصرخویش بود و علاوه برزبانهای ترکی و فارسی‌وعربی، به‌زبانهای یونانی‌وفرانسه‌هم تسلط داشت‌وآثار اونشان‌دهندهٔ وسعت دانش ودقت علمی اوست.

سامی،کارنویسندگی را باروزنامه نگاری‌آغاز کرد. آنگاه به‌نوشتن نمایشنامه ورمان پرداخت وتراژدی«سهراب یا فرزندکش»را نوشت که‌گویا چاپ‌نشده است. نمایشنامهٔ «کاوه» او درداستان قیام ایرانیان برضد ضحاک تازی (چاپ۱۲۹۳قمری) با اقبال عمومی روبروشد وبه‌این‌گناه اورا به‌طرابلس غرب تبعید کردند.

سالهای روزنامه نویسی‌سامی‌همزمان با جوش‌وخروش ملیت گرایی دربالکان وازآن‌جمله درآلبانی گردید. سامی وبرادران بزرگترش عبدالله حسنو(عبدل‌بیگ) ونعیم ازرهبران میهن‌پرستان آلبانی‌بودند ودر۱۲۹۵ قمری/۱۸۷۸م. اتحادیه‌ای‌برای تأمین استقلال‌آلبانی تشکیل دادند. ازآن به‌بعد سامی ازنظرعلمی‌وفرهنگی درپایه‌ریزی استقلال‌آلبانی می‌کوشید. الفبایی برای زبان‌آلبانی ترتیب داد ودستورآن

---

۱ـ قاموس‌الاعلام ج۵ ص۳۳۵۲: فراشر.

زبانرا تحقیق وتألیف کرد.

## محمد نعیم فراشری

محمد نعیم [متولد ۱۲۶۲– در گذشته ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ قمری] نخستین شاعر بزرگ آلبانی، برادرشمس‌الدین سامی است اومقیم استانبول بود وظاهراً به‌تدریس زبان فارسی درمدارس اشتغال‌داشت. یك جلدکتاب دستورزبان فارسی به‌نام «قواعد فارسیه به‌طرز نوین» نوشته که درسالهای ۱۲۸۸ و ۱۳۰۳ چاپ‌شده است[1]. مجموعه‌های اشعار اوبه‌زبان آلبانی دررومانی چاپ می‌شد زیرا دراستانبول اجازهٔ انتشار به‌آنها نمی‌دادند.

نعیم به‌زبان فارسی‌هم شعرمی گفت. آقای دکتر عبدالکریم گلشنی ۲۶ قطعه مثنوی (مجموعاً ۴۵۶ بیت) ازاشعارفارسی نعیم چاپ کرده است. این اشعارهمه در وزن مثنوی‌مولوی‌است ودرفاصلهٔ سالهای ۱۲۸۹ تا ۱۲۹۹ قمری‌سروده شده است[2].

دراینجا چند بیت ازیك قطعه نعیم راکه عنوان «وطن» دارد می‌آوریم:

ای وطن همواره ما را دلبری — مادری و خواهری و دادری
برترینی از همه سوی زمین — بهترینی از همه روی زمین
مادرم همواره رویت دیده است — عاقبت‌خاکت تنش‌پوشیده‌است
هرشکوفه‌ت‌چشم‌او بشمرده‌است — در بر توزاده است ومرده است
مادرم مرده‌ست و تویی مادرم — مادر بی مرگ نیکو پیکرم
این وطن را ایزدا آباد کن — جمله خلقش برمراد و شادکن
دشمنش بادا همیشه خاکسار — صاحبش همواره بادا کامکار
خرم و آبـاد بادا حال او — پـر سعادت باد استقبال او

آگاهی ازاینکه شاعری ازمردم آلبانی دریکصدسال‌پیش دراستانبول اشعاری به‌این روانی به‌فارسی سروده، برای هرایرانی مایهٔ لذت وهیجان است.

---

۱– کتابشناسی ترکیه دربارهٔ ایران، ص۳۹.
۲– دکترعبدالکریم گلشنی، فرهنگ ایران درقلمروترکان، اشعارفارسی‌نعیم فراشری،شیراز ۱۳۵۴.

دربررسی اشعارنعیم دونکته گفتنی است: نخست اینکه اوازبکتاشیهای آلبانی بوده، و در اواخر قرن نوزدهم که اندیشهٔ ناسیونالیسم در اروپا اوج گرفته بوده، و اقوام ساکن متصرفات عثمانی در بالکان درجوش وخروش کسب استقلال ملی خود بودند، جوانان وروشنفکران بکتاشی درآلبانی واقعهٔ کربلا را الهام‌بخش مبارزات ملی‌خود می‌دانستند، وبا بیان ستمگریهای بنی‌امیه، به‌بیدادگریهای بیگانگان ترک عثمانی نظرداشتند. چنین‌تشبیه ومقایسه‌ای ریشه‌های کهن دراحساسات‌علویهای آسیای صغیردارد[1].

دوم اینکه شعرنعیم در عین حال که تحت تأثیر شعر عرفانی فارسی مخصوصاً مثنوی مولوی است، تخیلات شاعرانهٔ او از یک طرف از فرهنگ بومی آلبانی نشانه‌هایی دارد، وازطرف دیگر از ادبیات زبانهای اروپایی تأثیر پذیرفته است. در سخن اواگرزبان ناهمواریهایی‌دارد اما معانی لطیف ونوآیین است وتکرارمضامین سنتی شعرفارسی نیست.

سادگی وروانی زبان او، اشعار ایرج میرزا وغنی‌زاده ونخستین شعرهای دهخدا را در سخن شعرای ایران به‌یاد می‌آورد. وباید تحقیق کرد ودید او که مقیم استانبول بوده، با ایرانیان مقیم استانبول درآن سالها چون میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حبیب اصفهانی وروحی کرمانی ودیگران ونویسندگان روزنامهٔ فارسی اختر تا چه اندازه روابطی داشته وازآنها تأثیرپذیرفته است.

***

بوگدانوویچ ازایرانشناسان‌معاصریوگوسلاوی، که چندسالی‌هم‌دردانشگاه تهران به‌تحصیل زبان وادب فارسی اشتغال داشت، ضمن مقاله‌ای در مجلهٔ راهنمای کتاب[2] مطالب محققانه‌ای دربارهٔ نفوذپانصد سالهٔ زبان‌وفرهنگ ایرانی‌دراستانهای یوگوسلاوی: «بوسنی وهرزه‌گوین»، «مقدونیه»، «قره‌داغ» و «صربستان» که اکثر مردم‌آنها مسلمان‌اند منتشر کرده و۱۶ شاعرونویسنده از مردم‌آن نواحی‌راکه‌آثاری به‌فارسی دارند شناسانیده است.

۱ــ سفارنامه‌های ایران، ص۳۲-۳۴

۲ــ راهنمای کتاب، سال پنجم ص۹۸۳-۹۹۰.

به‌نوشتهٔ او، در لهجه‌های محلی این نواحی ۳/۰۰۰ کلمهٔ شرقی هست که یك چهارم آنها فارسی است که از طریق ترکی عثمانی به‌آنجا رفته است. البته این لغات دخیل غیر از واژه‌های کهن مشترك هند و اروپایی همچون: obrva = ابرو، usi = گوش، mozga = مغز است که به‌طور موازی با زبانهای ایرانی از تطور زبان هند و اروپایی به‌وجود آمده‌اند.

بو گدانوویچ می‌نویسد: فتوحات عثمانی در شبه جزیرهٔ بالکان واروپا، زبان وفرهنگ ایرانی‌را در آن سرزمینها منتشر کرد. او انتشار اسلام دریو گوسلاوی‌را هم نتیجهٔ این می‌داند که «میان قرنهای ۱۱ ـ ۱۵ میلادی تحت تأثیر غیرمستقیم مانویت ایرانی، فرقهٔ مسیحی بو گومیل‌ها در بوسنی وهرزه‌گووین نفوذ کرد وسپس رواج بسیار یافت تا آنجا که دراواخر قرن ۱۴ به‌نام مذهب رسمی حکومت بوسنی شناخته شد. وچون کلیساهای ارتودوکس وکاتولیك باستیز مداوم با بو گومیل‌ها سرانجام درنیمهٔ اول قرن ۱۵ بکلی آنهارا برانداختند، بو گومیل‌های ساکن بوسنی وهرزه گووین دراولین اشغال ترکان عثمانی درنیمهٔ دوم قرن ۱۵ به‌دین اسلام گرویدند وپیرو آداب ورسوم وتمدن عثمانیان شدند».

فرهنگ ایرانی‌هم مثل آیین اسلام به‌همراه سپاهیان عثمانی وارد یو گوسلاوی شد، وطی پنج قرن تسلط عثمانیها بر آن کشور به‌عنوان زبان ادبی وعرفانی درمدرسه‌ها خوانده می‌شد، همچنانکه عربی به‌عنوان زبان دینی، و ترکی به‌عنوان زبان اداری تدریس می‌شد. واین بیشتر دراستانهای مسلمان‌نشین بوسنی وهرزه گووین ومقدونیه وقره‌داغ وصربستان کنونی بود.

خانقاهها ومدرسه‌های بسیاری دریو گوسلاوی تأسیس شد که معروف‌ترین آنها مدرسهٔ غازی‌خسرو بیگ درشهر سرایوو است که درسال ۹۳۷ه‍. گشوده شد و کتابخانهٔ معروف آن هنوز برجای است که ۴۵۰۰ نسخهٔ خطی کهن دارد. حتی بعد از آنکه در ۱۹۲۵ میلادی به‌فرمان آتاترك درهای خانقاهها درترکیه بسته شد، دریو گوسلاوی تا بعدازجنگ دوم جهانی واستیلای کمونیستها هنوز خانقاهها دایر بود. از آن جمله ۸۷ خانقاه درمقدونیه وقسمتی ازصربستان و ۱۱ خانقاه دربوسنی وجود داشت.

بو گدانوویچ شرحی خواندنی دارد که نمونه‌ای از رواج زبان فارسی است:

درقرن گذشته مردی به‌نام عارف صدقی ارزرومی در سرایوو دریک مدرسهٔ نظامی تدریس می کرد. یک «انجمن ایرانی» در آنجا تشکیل داد که در آن نه‌فقط فارسی تدریس می‌شد بلکه تمام حضارموظف بودند بین‌خود به‌زبان فارسی‌حرف بزنند. و اگر کسی خلاف این دستور رفتار می کرد، جریمه‌اش می کردند و بعداً با این پول اعضای انجمن را به‌گردش در نقاط سرسبز وخرم اطراف شهر می‌بردند. گاهی عدهٔ اعضای انجمن به‌پنجاه تن می‌رسید.

بوگدانوویچ درمقالهٔ دیگری درمجلهٔ وحید[1] شرح‌حال ۱۶ تن از شاعران و نویسندگان از مردم یوگوسلاوی را می آورد که به‌فارسی کتاب نوشته‌اند یا شعر سروده‌اند. از آن جمله‌اند:

محمود پاشا (در گذشتهٔ ۸۷۹) صدراعظم‌عثمانی (یکی‌از۲۱صدراعظم‌عثمانی که ازمردم یوگوسلاوی بوده‌اند)، درصربستان یا کرواسی به‌دنیاآمده، وقتی کودک بوده ترکها دریکی ازحمله‌های خود اورا ربوده به‌ادرنه (پایتخت آن روزی خود) برده‌اند ودرآنجا تربیت عثمانی یافته است.

اوحامی اهل شعروادب وممدوح حامدی اصفهانی بوده وخود به‌فارسی‌شعر می‌گفته واین بیت ازاوست:

رخت ز آه دلم گر نهان کنی چه عجب
کسی چگونه نهد شمع در دریچهٔ باد[2]

درویش پاشا، ازصدراعظمهای عثمانی درشهرموستار درهرزه‌گووین به‌دنیا آمده ودر۱۰۱۲درجنگی‌درنزدیکی‌بوداپست کشته شده است. اودیوان‌فارسی‌داشته است. دورمهراواین بیت فارسی حک شده بود:

یارب کرم تو بحر مواج          درویش‌وغنی‌به‌توست‌محتاج

در آخرین لحظات زندگی که در محاصرهٔ دشمن بوده، این بیت سعدی را خوانده‌است:

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه          ز روی شکر و شکایت برآید از دهنی

---

۱ــ مجلهٔ وحید ج۱ ش۸ ص۶۰ــ۶۷، ش۹: ص۲۶ــ۳۴.

۲ــ مقالهٔ بوگدانوویچ، وحید ج۱ ص۶۲ــ۶۴.

از شاعری به‌نام نرگسی[1] (درگذشتهٔ ۱۰۴۲) ابیات لطیف زیر را نقل کرده است:

مکتوب جانفزای تو آمد به‌سوی‌من — چون‌خوانده گشت بردل‌سوزان نهادمش
ازترس آنکه [سوز] دل‌من بسوزدش — فی‌الحال بر دو دیدهٔ گریان نهادمش
ازخوف آنکه آب‌دوچشمم بشویدش — از دیده برگرفتم و برجان نهادمش[2]

فوزی‌موستاری (در گذشتهٔ ۱۱۶۰) ازمردم هرزه‌گووین یوگوسلاوی بلبلستان را به‌تقلید گلستان نوشته است.

---

۱ــ درقاموس‌الاعلام ج۶ ص ۴۵۷۳، ذکر محمد نرگسی افندی ازمنشیان عثمانی هست که خمسه‌ای داشته ودر۱۰۴۴ دراستانبول در گذشته است.
۲ــ راهنمای کتاب، سال۵ ص۹۹۰.

# ۱۸

## زبان فارسی و تجدد ادبی درعثمانی

کشور عثمانی وارث دولت بیزانس بود. در استانبول هنوز گروه کثیری از رومیان می‌زیستند. بودن پایتخت در کنار تنگهٔ بسفرپررفت و آمدترین راههای دریایی آن روز، رفت و آمد هیئتهای سیاسی و بازرگانان و جهانگردان، موجب آشنایی عثمانیها با تمدن جدید اروپا شده بود. علوم وصنایع و افکار جدید اندك‌اندك در آن کشور راه می‌یافت. ازجمله نخستین چاپخانه در ۱۱۴۱ قمری در استانبول تأسیس شد و برای رفع مخالفت فقیهان با این مصنوع فکر ودست فرنگان قرار شد کتابهای دینی در آن چاپ نشود. تأسیس چاپخانه دراستانبول‌تقریباً صدسال پیش از تأسیس نخستین چاپخانه در ایران بود.

ازطرف دیگر، شکستهای پی‌درپی ارتش عثمانی، و از دست رفتن بسیاری ازمتصرفات اروپایی آن، این فکررا پیش آورد وقوت بخشید که باید تمدن وصنعت وعلوم فرنگیهارا به‌صورت جدی‌تر وسریع‌تر گرفت وتحولی‌درسازمان امپراطوری به‌وجود آورد. درست، به‌همان‌سان که در ایران هم بعد ازشکست درجنگهای ایران وروس، عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و اطرافیانش به‌فکراخذتمدن جدیدافتادند ونخستین گامها را در این راه برداشتند.

سلیم سوم، پادشاه با اراده و روشن‌بین، اصلاحات را از ارتش آغاز کرد، و با صدور فرمانهایی در ۱۲۰۸ قمری پایهٔ «نظام جدید» را نهاد. اما کهنه‌پرستان با او

درافتادند ودر ۱۲۲۲ اورا خلع کردند ومصطفی‌چهارم پادشاه سست رای کهنه‌پرست را برجای او نشاندند. چهارده ماه ونیم بعد سپاهیان به‌هواداری از سلیم مبتکرنظام جدید برخاستند. برای اینکه امیدشورشیان بکلی قطع گردد، به‌دستورمصطفی سلیم کشته شد. بااینهمه کهنه‌پرستان تاب مقاومت نیاوردند، مصطفی خلع گردید ومحمود دوم به‌سلطنت رسید. در دورهٔ او بهسازی سازمانهای دولتی و اصلاحات فرهنگی آغاز گردید. از آن جمله نخستین روزنامهٔ رسمی در ۱۲۴۷ و نخستین روزنامهٔ غیر رسمی در ۱۲۵۶ قمری انتشار یافت.

آغاز اصلاحات اساسی در عثمانی و سرفصل مهم تاریخ آن کشور سال ۱۲۵۵ه‍/۱۸۳۹م. است که سلطان عبدالمجید به‌محض جلوس به‌تشویق صدراعظم هوشمند بیباك اصلاح طلب خود، رشید پاشا فرمانی به‌نام « تنظیمات خیریه » صادر کرد. این‌فرمان چون درکاخ گلخانه به‌وسیلهٔ رشیدپاشا درحضورعموم قرائت گردید، به «خط شریف گلخانه» معروف است.

فرمان تنظیمات که باکسب الهام ازشعارها وهدفهای انقلاب کبیرفرانسه تنظیم شده بود، در واقع نخستین منشورحقوق عثمانی است که منشأ تحولات مهمی‌درآن کشور شد.

دردورهٔ تنظیمات با استفاده ازآزادی نسبی بتدریج روزنامه‌هایی پای دردایرهٔ انتشارنهادند. رواج روزنامه‌نویسی ایجاب می کرد که زبان ساده‌تر وهمه فهم‌تر گردد وبرای بیان مفهومهای جدید که ارمغان تمدن جدید بود تعبیرات تازه‌ای یافته شود. دراینجا بود که گنجینهٔ عظیم لغات فارسی به‌کمك زبان عثمانی طلبیده شد.

انس والفت ذوق عامه با ترکیبات فارسی درطی‌قرون، این نتیجه را بخشیده بود که زبان عثمانی با این‌نوع ترکیبات درآمیخته، وقواعد ترکیب فارسی وارد‌آن شده بود . وقتی با آشنایی به‌تمدن جدید ، احساس نیاز به‌الفاظ جدید پیش آمد ، ترکیبات فارسی‌جدیدی ساختند وبه‌کاربردند که درزبان وادب فارسی‌سابقه نداشت. مثلاً ازواژهٔ «خانه» ترکیبات زیررا ساختند ومعمول کردند: خسته‌خانه (بیمارستان)، اجزاخانه (داروخانه)، ساحلخانه (ویلای ساحلی)، دفترخانه، توپخانه، باروتخانه، درسخانه (کلاس درس)، دولتخانه ( دولتمنزل)، بنده‌خانه، فقیرخانه ( بنده منزل )،

قرائتخانه (قمارخانه)، کارخانه (روسپی‌خانه)، باسمه‌خانه (چاپخانه).

ترکیبات نوساختهٔ فارسی در زبان عثمانی محدود به‌حد معینی نیست. به‌این چند نمونه هم توجه فرمایید: کارآشنا (کارشناس)، لسان‌آشنا (زباندان و مطلع به زبانهای خارجی)، کارآزما (کارآزموده)، آرزوکش (مشتاق)، جهان‌آشوب (برهم زن جهان)، آشوبگاه (محل بروز اغتشاش).

درمیان این‌ترکیبات که درزبان فارسی‌سابقه‌نداشته به‌نمونه‌های نغزودلاویزی هم برمی‌خوریم که جای آنها در زبان فارسی خالی است. بررسی در این زمینه از نظر زبان‌شناسی و جمع‌آوری شواهد جدیدی برای اثبات قدرت و ترکیب‌پذیری زبان فارسی ضرورت بسیار دارد.

دراین‌تصرفات مالکانه بسیاری از تعبیرات‌راهم درمعنایی‌غیرازآنچه درفارسی معمول است به‌کاربرده‌اند. مثلاً:

آفتاب را، به‌مجاز به‌معنی زیباروی و ماهروی
آسایش را، به‌معنی امنیت عمومی وصلح و رفاه عمومی
آبدان را، به‌معنی آبپاش باغبانی
گشادکردن را، به‌معنی محاصره‌کردن
مکافات را، به‌معنی جایزه وپاداش
یا ازکلمهٔ تراش و تراشیدن، به‌قیاس اسم مفعول عربی، کلمهٔ «مطروش» را ساخته‌اند.

تنظیمات پیش می‌رفت و سازمانها و نهادهای نوین برپا می‌شد. در برخورد با مفاهیم جدید اداری و سیاسی و قضایی بازهم لغاتی از فارسی برمی‌گزیدند یا می‌ساختند و این اصطلاحات در روزنامه‌ها وکتابها جای می‌گرفت. بعدها، چون پیشروان تجدد درایران مثل میرزا تقی‌خان امیرکبیر و میرزا حسین‌خان مشیرالدوله (سپهسالار) در ایجاد تجدد چشم به‌عثمانی داشتند، همان اصطلاحات دوباره به‌زبان فارسی‌بازگشت. نظیر: دارالفنون، مشروطه، جمهوری، قانون اساسی، مجلس‌ملی، مجلس مبعوثان، مجلس مؤسسان، صدراعظم، عدلیه، نظمیه، دیوان تمیز، دیوان محاسبات، محاکم جنحه وجزا وتمیز، علم حقوق، انتخابات، اصلاحات، ادبیات،

مطبوعات، هیئت‌رئیسه، انجمن‌نظارت، سفیر کبیر، مستشار، اکثریت، اقلیت، نزاکت سیاسی و صدها کلمهٔ دیگر.

درایران، با سیر پیشرفت طبیعی زبان فارسی، برخی واژه‌های نغزتر وفصیح‌تر جانشین پاره‌ای از این اصطلاحات گردیده، و برخی از آنها نیز جزو زبان فارسی امروز درآمده و برسرزبانها و قلمهاست.

## تدریس فارسی درمدارس

تدریس فارسی، درمدرسه‌ها ومکتبخانه‌های عثمانی همیشه معمول بوده است. از نیمه‌های قرن سیزدهم هجری که مدارس به‌طرز جدید دایر شد، تدریس فارسی هم در آنها ادامه یافت. با صدور فرمان تنظیمات، مدارس جدید به‌طرز مدارس اروپایی تأسیس شد ودرس فارسی جزو برنامه‌های رسمی قرار گرفت وتا سال ۱۳۰۷ شمسی که الفبای لاتین معمول شد ادامه یافت. برای این مدارس علاوه برتدریس پاره‌ای از متون، کتابهای درسی خاصی هم تألیف و چاپ شده است.

یك جلد کتابشناسی ترکیه در بارهٔ ایران[1] به‌سال ۱۳۵۰ ازطرف کتابخانهٔ ملی آنکارا به‌همت بانوی دانشمند مژگان جمهور رئیس آن روزی کتابخانه منتشرشده است که حاوی مشخصات ۱۳۲۲ کتاب و مقاله است که به‌زبان فارسی یا ترجمه از متون فارسی یا در موضوعات مربوط به‌ایران درترکیه چاپ شده است و نسخهٔ آن درکتابخانهٔ ملی موجود است[2].

با اینکه کتابخانهٔ ملی آنکارا هم مثل کتابخانهٔ ملی خودمان ناقص است و همهٔ کتابهای منتشرشده مخصوصاً کتابهای سالهای قدیم‌تر را دراختیار ندارد، با این‌همه

---

۱ـ کتابشناسی ترکیه دربارهٔ ایران
Milli KütüphaneYayinları: Türkiye›de basılmış Farsça eserler çeviriler ve Iran' la ilgili yayınlar Bibliyografyası, Ankara, 1971.

۲ـ مقاله‌ای تحت عنوان «کتابهای آموزش فارسی درعثمانی» به‌قلم علی گنجه‌لی از فضلای ترك در ناموارهٔ دکترمحمود افشار (جلد اول ص ۵۸۹ ـ۶۰۴) چاپ شده است که با اینکه نویسنده ادعا می کندکه خود تك‌تك کتابها را دیده است ولی‌مسلم است که بیشتر آنها برگرفته از همان نشریهٔ کتابخانهٔ ملی است بدون ذکرنام آن.

آن کتاب منبعی سودمند و حاوی اطلاعات جالبی است. من این کتاب را به‌منظور کسب اطلاع از کتابهای درسی فارسی درصد و پنجاه سال گذشته بررسی کردم و نتایج زیر به‌دست آمد.

ازچاپهای مکررومتعدد چنین برمی‌آید که پیش از آنکه تألیف کتابهای‌خاص درسی آغاز شود این متنها تدریس می‌شده است:

پندنامهٔ [منسوب به]عطار دست‌کم۲۳ بارچاپ شده که نخستین آن در ۱۲۵۱ وآخرین آن در۱۳۱۸ قمری بوده است. این رقم مربوط به‌چاپهایی است که‌نسخی از آنها در کتابخانهٔ ملی موجود است وقطعاً چاپهای متعدد دیگری هم بوده که نسخی از آنها دراین مجموعه نیست. بعضی ازاین چاپها ترجمه یا شرحی نیز همراه دارد.

ازگلستان سعدی۱۵ چاپ در کتابخانهٔ ملی در آنکارا موجود است که‌نخستین آنها تاریخ ۱۲۵۵ و آخرین آنها تاریخ ۱۳۰۳ قمری را دارد.

ازبوستان سعدی ۵ چاپ موجود است، نخستین ازسال ۱۲۸۸ و آخرین آنها از ۱۳۰۸.

از بهارستان جامی ۵ چاپ، نخستین آنها از ۱۲۷۵ و پنجمین آنها از ۱۳۱۱ در دست است.

برای آموختن دستور زبان فارسی، کتابی به‌نام قواعد فارسیه از سید محمد مرادبن خلیل متداول بوده که ۱۸ چاپ آن موجود است، نخستین از سال ۱۲۴۹ و آخرین از۱۳۱۴ قمری واین ظاهراً ترجمه از کتابی به‌نام مفاتیح الدریه بوده است. شرحی برقواعد فارسیه از محمد توفیق [همدانی] چندبار چاپ شده است.

* * *

بعد از صدور فرمان تنظیمات، آموزشگاههای جدید به‌طرز اروپایی و با دوره‌های معین‌ابتدایی (دبستان)، رشدیه(راهنمایی)، اعدادیه (دبیرستان)، دارالشفقه (پرورشگاه)، دارالفنون (دانشگاه) تأسیس یافته؛ و زبان فارسی در برنامه همهٔ این مدارس‌جای داشته است. این‌بار کتابهای فراوانی‌را به‌طرزنوین مرکب ازمنتخبات با تمرینات و سؤال وجوابها ونیزقواعد زبان تألیف وچاپ کرده‌اند. و درهر کتابی

قید شده که با تأیید وزارت معارف برای تدریس در سال معینی از یك دورهٔ معین تحصیلی اختصاص دارد.

ذکر نامهای همهٔ مؤلفان کتابهای درسی، برای خوانندگان ایرانی جالب نخواهدبود. علاقه‌مندان به‌منبع ذکرشده (صفحات ۳۳-۴۲) مراجعه خواهندنمود. در اینجا فقط اسامی کتابها را به‌ترتیب نخستین چاپ آنها می آوریم. سالها هجری قمری است، محل چاپ تنها درصورتی که خارج از استانبول باشد ذکر می‌شود.

فریدة‌الدریه فی‌قواعدالفارسیه (۱۲۵۷)، تکلم فارسی (۱۲۶۲)، نتیجة‌القواعد، قواعد فارسیه (۱۲۶۹)، قواعد فرسیه و نظام الکلام (۱۲۶۹)، تعلیم فارسی (۱۲۶۵) تعلیم‌الفارسی، تحفة‌السعداء الوبسی (۱۲۷۱)، نصایح‌الفارسیه (اخلاق) چاپ پنجم (۱۲۷۳)، تفشرهٔ[1] فارسی (۱۲۸۱)، منتخبات شاهنامه (۱۲۸۱)، تعلیم فارسی (۱۲۸۳)، درة القواعدالفارسی، تعلیم‌الفارسی (۱۲۸۶)، گوهر فارسی (چاپ قونیه، ۱۲۸۸)، گزیدهٔ قواعدفارسی (۱۲۸۹) نصایح حکما برای مکاتب رشدیه (چاپ نهم ۱۲۹۰)، قواعد لسان فارسی (۱۲۹۱)، گوهر سنجیده (۱۲۹۵)، تعلیم فارسی برای مدارس رشدیه (۱۲۹۷)، گنجینهٔ قواعدفارسیه (برای‌مکاتب ابتدائیه وسلطانیه ۱۲۹۹) نصایح حکما (ازلقمان و عطار و دیگران ۱۳۰۰)، صرف فارسی (۱۳۰۵)، مشرق قواعد فارسی (۱۳۰۶)، رهبرقواعد فارسی (۱۳۱۰)، منتخبات شاهنامهٔ فردوسی (۱۳۰۶)، زبدهٔ فارسی (۱۳۰۷)، قواعد مفید فارسی (۱۳۰۷)، مدار مکالمهٔ عربی و فارسی و ترکی (۱۳۰۶)، منتخبات فارسیه (۱۳۱۳)، انتخاب گلستان (۱۳۰۴)، نوباوهٔ قواعد فارسی (۱۳۰۷)، قواعد فارسی (چاپ شام ۱۳۰۹)، غررالقواعدالفارسیه (۱۳۱۰)، تدریسات فارسیه (۱۳۱۰)، رسالهٔ مفردات عربی‌وفارسی برای املا (۱۳۱۰)، ترتیب جدید تعلیم فارسی (۱۳۱۰)، قواعد فارسیه با سؤال وجواب (۱۳۱۱)، غنچهٔ قواعد فارسی (۱۳۱۲)، معیارقواعد فارسی (۱۳۱۸)، اصول‌ومنتخبات زبان فارسی (۱۳۱۳)، نصیحت‌الحکما، منتخبات حکمیه (چاپ‌نهم ۱۳۱۴)، رهبرقواعد فارسی (۱۳۱۴)، گلشن‌ادب (۱۳۱۷)، گلشن فارسی، نصایح‌حکما (۱۳۱۸) زبدة‌القواعد (چاپ سوم ۱۳۱۲)، قواعد مفصل فارسی (چاپ قسطمونی ۱۳۲۰) طرز نوین تعلیم فارسی (۱۳۲۲)،

---

۱ــ تفشره، ظاهراً از برساخته‌های عثمانی است به‌جای افشره.

آموزگارپارسی(۱۳۲۴)، دستاویزفارسی‌خوانان(۱۳۲۵)، سنبلستان یا قرائت‌فارسی (۱۳۲۵)، آغاز فارسی(۱۳۲۶)، لسان‌فارسی (۱۳۲۷، از ولدچلبی ایزبوداق آخرین پیرطریقت مولویه)، سؤال و جواب فذلکهٔ قواعد فارسی (۱۳۲۴)، محیط اصول فارسی (۱۳۲۷)، لسان فارسی (۱۳۲۷)، مبدأ تحصیل فارسی (۱۳۲۸) دستور زبان فارسی (۱۳۲۸)، قواعد فرسیه ونظام‌الکلام (۱۳۲۸)، صرف و نحوفارسی (۱۳۲۹) نتیجهٔ قواعدفارسیه (۱۳۲۹)، مرآت‌لسان فارسی یا برهان ترقی‌فارسی، معلم قواعد فارسی (سال ؟) زبان‌آموزبرلیچ تعلیم فارسی با اصول برلیچ (۱۳۳۲) قرائت‌برای صنف دوم و سوم ابتدائی (۱۳۳۵)، قرائت برای صنف چهارم (چاپ چهاردهم ۱۹۲۳م.) تحفهٔ‌رمزی (۱۹۲۶)، ناصف المألوف، فوائدالشرقیه، قواعدفارسی وعربی و ترکی (چاپ ازمیر ۱۸۵۴م.)

* * *

ذکرچهارتن‌ازمیان‌مؤلفان‌کتابهای‌درسی‌فارسی‌را جداگانه،هریك به‌مناسبتی، لازم می‌شماریم:

نخست میرزاحبیب اصفهانی نویسنده و مترجم چیره‌دست و شاعرطنزپرداز بزرگ ایرانی‌است. او که از بدحادثه به‌استانبول‌پناه برده‌بود، سی‌سال آخرزندگانی خود را درآن شهربه‌تألیف و نشرکتابهای مفید گذرانید و ضمناً معلم فارسی‌مدارس و مدتی‌هم عضو انجمن معارف عثمانی بود. کتابهای درسی زیر ازتألیفات اومنتشر شده است:

برگ سبز۱۳۰۴، چاپ دوم برگ سبز مخصوص نوآموزان فارسی۱۳۱۲، دبستان فارسی۱۳۰۸، منتخبات گلستان۱۳۰۹، رهنمای‌فارسی۱۳۱۲، خلاصهٔ رهنمای فارسی ۱۳۰۹، چاپ دوم ۱۳۱۶، رهبرفارسی ۱۳۱۰، ۱۳۱۴.

مهم‌ترین‌ومعروف‌ترین کتاب او که آن‌رابه‌تشویق امیرنظام گروسی(سفیر آن روزی ایران درعثمانی) تألیف کرده، دستور سخن است که چاپ اول‌آن در۱۲۸۹ (در ۱۸۶ صفحه) منتشرشده، و خلاصهٔ‌آن به‌نام دستورچه در ۱۲۹۳ وچاپ سوم‌آن در ۱۳۰۳ به‌چاپ رسیده است.

حبیب را باید پیشرو دستورنویسی در زبان فارسی شناخت. استاد عزیز ما زنده یاد میرزاعبدالعظیم‌خان قریب آغازگر این فن در کشورما درکار خود از کتاب میرزا حبیب بهره‌برده، حتی تصور می‌کنم نخستین‌بار میرزا حبیب کلمهٔ دستور را (که قبلاً معنی مطلق قاعده و قانون را داشته) در مورد صرف ونحو زبان به‌کاربرده و قریب از اوگرفته است.

مؤلف بزرگ دیگرکه معاصر حبیب اصفهانی بوده و در سالهای شکفتگی فرهنگ عثمانی تألیفات او از مطلوب‌ترین کتابهای درسی فارسی به‌شمار می‌رفته معلم احمد فیضی [ تبریزی ] است. معلم فیضی بعد از تأسیس مدرسهٔ ایرانیان در استانبول درسال ۱۳۰۱ ازمعلمان آن مدرسه بوده، وازاین کتابهای او اطلاع داریم:

تعلیم سخن ۱۲۹۲، اصول فارسی (چاپ پنجم) ۱۳۰۷، (چاپ چهاردهم) ۱۹۲۳، قند پارسی ۱۳۱۰، مختصر اصول فارسی چاپ چهارم ۱۳۰۸، چاپ پنجم ۱۳۱۴، زبان فارسی ۱۳۲۵، چاپ دوم با اضافات ۱۳۲۶، چاپ سوم ۱۳۲۷، چاپ چهارم ۱۳۲۷، چاپ دوازدهم ۱۳۲۹.

میرزا حسین‌خان دانش [ اصفهانی ] که گویا بعدها نام خانوادگی یا مستعار پدرام اختیارکرده بود، ازآخرین نویسندگان و شاعران ایرانی مقیم استانبول بود. ازآثار او که جزو کتابهای درسی بوده سرآمدان‌سخن است که برای شعبهٔ ادبیات و الهیات دارالفنون (= دانشگاه) عثمانی در۱۳۲۷ به‌چاپ رسیده، تعلیم لسان‌فارسی در۴ بخش چاپ ۱۳۳۱-۱۳۳۴، جنگلستان (حکایات منظوم فارسی برای تدریس) ۱۳۳۱، منتخبات دانش ۱۳۰۹.

حسین دانش یکی از معروف‌ترین و نفیس‌ترین چاپهای رباعیات خیام را (همراه ترجمهٔ رضا توفیق فیلسوف ترك) در ۱۳۴۰ ه./۱۹۲۲م. و چاپ دوم آن را در ۱۹۲۷ در استانبول منتشرکرده و نیزکتابهای زیر از او در استانبول چاپ شده است: نوای صریر ۱۳۱۵، خرابه‌های مداین ۱۹۱۲، کنجکاوی در زرتشت ۱۹۱۸، کاروان عمر ۱۹۲۵.

آقا محمدطاهر تبریزی مدیرروزنامهٔ اخترکتابهای درسی زیررا نوشته است:

آموزگار پارسی دوجلد ۱۳۲۴، دستاویز فارسی‌خوانان ۱۳۲۵.

ازمحمد نعیم فراشری شاعر آلبانیایی‌تبار که پیش ازاین دربارهٔ اوسخن گفتیم کتاب «قواعد فارسیه برطرز نوین» در سالهای ۱۲۸۸ و ۱۳۰۳ چاپ شده است.

دربارهٔ نود سالی که زبان فارسی جزو برنامهٔ رسمی مدارس عثمانی بوده و کتابهای درسی آن در دست است و فهرست نامهای آنها را آوردیم دونکته گفتنی است. یکی اینکه درپنجاه سال نخستین، مؤلفان از اتباع عثمانی بوده‌اند و درچهل سال آخری ایرانیانی نظیر حبیب اصفهانی و فیضی‌تبریزی نیز به‌تدریس فارسی در مدارس و تألیف کتابهای درسی آغاز کرده‌اند. دیگر اینکه نخستین تألیفات نامهایی از ترکیبات عربی دارند درحالی که درسالهای بعدنامهای سادهٔ فصیح فارسی معمول شده است و این بیش ازآنکه حاصل ذوق مؤلفان ایرانی باشد، اثر تجدد ادبی در عثمانی است که در شعرشاعران آن دوره و در نامهای آثار آنها دیده می‌شود و در سطور بعدی بدان اشاره خواهیم کرد.

## تأثیرفارسی درشعر دورهٔ تنظیمات

در تجددی که به‌دنبال صدور فرمان تنظیمات در زمینه‌های مختلف زندگی و فرهنگ عثمانی پدیدار شد، شعر ترکی هم تحول یافت، نظیر همان تجددی که بعد از انقلاب مشروطیت در ادبیات فارسی به‌وجودآمد. این تحول و تجدد تحت‌تأثیر ادبیات فرانسه آغاز شد و شاعران و نویسندگان در ابتدا به‌ادبیات کلاسیك فرانسه توجه داشتند و سپس‌تر شیوه‌های تازه‌تر ادبی فرانسه هم مورد تقلید قرار گرفت.

پیش از آن، شعرترکی که شعر دیوانی نامیده می‌شد، موضوعش نظر به‌دین ودربار داشت و بیانش مغلق ومصنوع بود. ادبیات‌جدید به‌سوی مردم گرایش یافت. حالادیگر شاعریا نویسنده می‌خواست ومی کوشید که به‌زبان مردم بسراید و بنویسد. درابتدای تجدد هدف این‌بود که فکر وموضوع جدیدباشد وبیان برپایهٔ ادب گذشته اما ساده‌تر و بی‌پیرایه‌تر و همه فهم‌تر باشد.

درچنین فضایی، شاعران ترك سادگی شعرخود را در روی‌آوردن به‌تعبیرات زبان فارسی‌یافتند. دراینجا نمونه‌هایی ازاشعارمعروف‌ترین گویندگان دورهٔتنظیمات

را می‌آوریم. (کلمات فارسی وترکی با حروف متمایز چاپ می‌شود).

غالب لسقوفچه‌لی (در گذشتهٔ ۱۲۸۴).

باغ عشرت طورسینا در شب مهتاب ده
جام می برق تجلا در شب مهتاب ده

جلوه‌گاه ایدر لب دریا یی هرحوری‌جمال
سرو سیمین نخل طوبا در شب مهتاب ده

ضیاء پاشا (در گذشتهٔ ۱۲۹۵) از دولتمردان وادیبان بزرگ عثمانی ومؤلف جنگ معروف «خرابات» دریك مثنوی مدحیه بیشتر کلمات‌را فارسی آورده است:

شاه دوران حضرت عبدالعزیز — ماه رخشان حضرت عبدالعزیز
شهریار شهریاران جهان — تاجدار تاجداران زمان
عاقل و دانا خداوند زمین — کامل یکتا خداوند فطین[1]
مبتدای خطبهٔ فضل و رشاد — منتهای رتبهٔ عقل و سداد[2]...

درادبیات تنظیمات سه‌تن درخشان‌ترین چهره‌های تجدد ادبی‌شناخته شده‌اند نامق‌کمال، اکرم رجایی‌زاده، عبدالحق حامد. اینك نمونه‌هایی از تأثیر فارسی را در سخن آنان می‌بینیم:

نامق‌کمال (در گذشتهٔ ۱۳۰۶ قمری):

عروس‌ملك ، ترتیبات‌حشمت‌جوهرجان در
اولور خوناب مردان وطن پیرایهٔ دولت

اکرم رجایی‌زاده (درگذشتهٔ ۱۳۲۹)

سر درخت ، مشت زن — حیاض باغ ، برگ‌ریز
غصون ایچنده پر غریو — شکوفه لرله پـر ستیز
نهال‌گل ده تب نما ، — یم چمن ده موج خیـز
چمن چمن زمین گذر — زمان زمان سما گریـز
هدا پرست و پر هوس — نسیـم بـیقـرار ی گور

۱ـ فطین: به‌معنی زیرك. درفارسی فقط به‌صورت فطن به‌کار می‌رود.
۲ـ اسماعیل حبیب: تورك تجدد ادبیاتی تاریخی، چاپ استانبول ۱۳۴۰: ص۱۳۲. شواهد دیگر نیز ازهمان کتاب نقل شده است.

ای گفت و شنید هوس، ای الفت شائق

ای برف وتگرگ و مطر، ای برق صواعق

نامهای تعدادی از کتابهای اکرم رجایی‌زاده فارسی است. از آن جمله: نغمهٔ سحر، یادگار شباب، ناچیز، پژمرده، زمزمه، نفرین.

وقتی ارزش این نوگرایی وفارسی گزینی در نام کتابها روشن‌تر می‌شود که سنت نامگذاری کتابها را در زبان فارسی و در آثار ترکی به‌یاد آوریم که نام کتاب همیشه ترکیبات عربی بود: الاوامرالعلائیه فی الامورالعلائیه (ابن بی‌بی)، راحة الصدور و آیة السرور (راوندی)، جوامع الحکایات و لوامع الروایات (عوفی) کشف‌الاسرار و عدةالابرار (میبدی)، فردوس المرشدیه فی‌اسرار الصمدیه (محمود بن عثمان) مصباح الهدایه و مفتاح‌الکفایه (کاشانی).

**عبدالحق حامد** (در گذشتهٔ ۱۹۳۷) آخرین شاعر بزرگ ادبیات تنظیمات و از دوستداران ایران بود. پدرش خیرالله افندی از ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۴ سفیر عثمانی در ایران بود. او در تهران به‌دنیا آمد و بعدها تحصیلات خود را در فرانسه تکمیل کرد. عبدالحق حامد هم برای نوآوری در شعرخود از زبان فارسی کمك گرفته و نامهای فارسی برای تعدادی از کتابهای خود برگزیده است: ماجرای عشق، دختر هندو، جنون عشق، نسترن، الهام وطن، یادگار حریت.

درلابلای‌اشعار ترکی هم گاهی ناخودآگاه مصرعها و بیتهای فارسی سروده است، چون این بیت:

حزن و شادی برادر توأم　　　یأس و امید نامزد درهم

کاروان تجدد پیش می‌رفت، اشعارنو به‌بازار می‌آمد، ادبیات تنظیمات هم دیگرکهنه و دل‌آزار می‌نمود. عده‌ای از شاعران و نویسندگان جوان مجله‌ای به‌نام «ثروت فنون» تأسیس کردند و در شعر و رمان و نمایشنامه از سبك رئالیسم فرانسه پیروی کردند. سبك ادبای «ثروت فنون» مثل‌بازپسین نویسندگان وشاعران‌تنظیمات در ادبیات جدید ایران بی‌تأثیر نبود. دراین باره در گفتار بعد سخن خواهیم گفت.

آخرین نمونه را ازشعرهای توفیق فکرت یکی از نامداران گروه ثروت‌فنون می‌آوریم که مجموعهٔ اشعارش «رباب شکسته» نام دارد.

نموده هرگوشه سندن عکوس گوناگون ظلال رنگارنگ
هوای رایحه‌دار نده لرزه بخش درون رمیده بر آهنگ
بو جامه خواب ربیعی ده، بر تن شیرین تـن حیات آرا
برهنه سینه و ساعد، برهنه ساق و سرین برهنه سر تـا پا

تأثیرپذیری ادبیات جدید ترك از ادب فارسی، منحصر به‌استفادهٔ شاعران از الفاظ نغزوشاعرانهٔ فارسی نبود. نویسندگان رمان ونمایشنامه هم داستانها وحوادث تاریخی‌ایران باستان را زمینهٔ مناسبی برای کارخود می‌یافتند. پیش ازاین به‌نمایشنامهٔ «کاوه» داستان‌قیام ایرانیان برضدضحاك مار دوش تازی اثرشمس‌الدین سامی‌معروف و «سهراب یا فرزند کش» او اشاره کردم. در اینجا از چند نمونهٔ معروف دیگر که چاپ شده است نام می‌برم:

تراژدی‌سیاوش،نمایشنامهٔچهارپرده‌ای ازاحمدمدحت، چاپ۱۳۰۱استانبول
تراژدی سرگذشت اشك دوم، از علی‌حیدر، چاپ ۱۲۸۲ استانبول
سرگذشت پرویز، از علی‌حیدر، چاپ ۱۲۸۲ استانبول
رستم زال، رمان بزرگ تاریخی، از راسم اوزگن ۱۹۶۲
شاه اسماعیل از فریدون فاضل تولبندچی چاپهای ۱۹۵۲، ۱۹۵۶

پاره‌ای ازآثارخارجی‌هم (بیشتراززبان‌فرانسه) به‌وسیلهٔ ادیبان ترك یاایرانیان مقیم استانبول به‌فارسی ترجمه و چاپ شده است. از آن جمله است:

پاك‌نهاد وپاکدامن، اقتباس ازفرانسه، احمدفیضی [تبریزی] ۱۳۰۱ استانبول
گزارش مردم‌گریز، ترجمهٔ فارسی Misanthrope مولیر، ۱۲۸۲ استانبول (ظاهراً از حبیب اصفهانی).

تعدادی داستانهای موردتوجه عامه هم هست که بعضی‌ازآنها بارها و به‌وسیلهٔ چند مترجم به‌ترکی ترجمه و چاپ شده است: رستم زال، فرهاد و شیرین، شاه اسماعیل، خورشید و ماه‌مهر(؟)، حکایت شاه ماران، بهرام گور، بهمن‌شاه، دریکتا، رازنهان وماه فیروز، طوطی‌نامه، چهار درویش، رستم وسیاوش[1].

---

۱ــ رك: کتابشناسی ترکیه دربارهٔ ایران.

# ۱۹

## تأثیر ادب عثمانی در ادبیات جدید فارسی

تا اینجا نفوذ وتأثیرزبان وادب فارسی را درزبان وادبیات سرزمین همسایه، قدم‌به‌قدم درطی شش‌قرن بیان کردیم. جای آن است که تأثیرمتقابل آفریدگان ذهنی وذوقی همسایه را درادب خود ناگفته نگذاریم.

پیش‌ازاین گفتیم که لغات واصطلاحات مربوط به‌تمدن جدید، ازعصر ناصر-الدین شاه تا بعدازمشروطیت ازراه زبان عثمانی وارد زبان فارسی شد. اینك‌به‌تأثیر ادبیات عثمانی درادبیات فارسی اشاره‌ای می کنیم.

نخست باید توجه کرد ازدورهٔ نادرشاه که راه بازرگانی ایران واروپا از راه عثمانی بعد از دوقرن ونیم بسته بودن گشوده شد[۱]، عده‌ای از بازرگانان ایرانی در استانبول اقامت گزیدند و رفته‌رفته با افزایش تعداد آنها نهادهای جدید ایرانی در آن دیاربه‌وجودآمد. در۱۳۰۱ قمری دبستان ایرانیان ودر۱۳۰۴ بیمارستان ایرانیان تأسیس گردید.

دردورهٔ ناصرالدین شاه، کسانی‌ازاهل اندیشه وقلم‌هم ازفشار ظلم واستبداد ترك وطن کرده خودرا به‌استانبول رسانیدند. ازآن جمله میرزا حبیب اصفهانی‌شاعر بزرگ طنزپردازومترجم شیرین‌قلم حاجی‌بابای اصفهانی در۱۲۸۳ به‌استانبول‌رفت

---

۱ــ سفارتنامه‌های ایران، ص ۵۰ــ۵۱.

وتا پایان عمرخود (۱۳۱۱) درآن شهربه‌تألیف وچاپ کتاب اشتغال داشت وخانهٔ اومرکزاجتماع اهل ادب ازایرانیان ودوستداران ایران بود. حبیب محققی‌هوشمند وشاعری توانا ونویسنده‌ای چیره‌دست ولطیف طبع بود وبه‌علت دورافتادگی از ایران وبی‌پروایی درهزلیات شهرتی راکه درخورمقام اوست نیافته است[۱].

میرزا آقاخان کرمانی متفکروشاعرونویسندهٔ شهید در اواخر سال ۱۳۰۳ به‌استانبول رسید وبه‌میرزاحبیب پیوست وتا وقتی که گرفتارشد وجان برسراندیشه‌های خود نهاد درآن شهربه‌تألیف وترجمه گذرانید[۲].

ازعده‌ای دیگر: ازسیدمحمدتوفیق‌همدانی، احمدفیضی‌تبریزی وحسین‌دانش اصفهانی‌هم پیش‌ازاین‌نام‌بردیم که درمدارس‌عثمانی‌درس می‌دادند وکتابهای‌درسی برای مدارس عثمانی نوشته‌اند وازقرائنی برمی‌آید که شاید برخی‌ازآنان تابعیت عثمانی را پذیرفته بوده‌اند.

درآن سالها، سلطان عبدالحمید که هوای خلافت اسلامی برسرش زده‌بود، انجمنی‌به‌نام اتحاد اسلام تشکیل‌داده بود وعده‌ای ازایرانیان‌هم درآن‌شرکت‌داشتند. عبدالحمید ناصرالدین شاه را تنها مانع رسیدن به‌آرزوی خود می‌دانست‌وموجبات نابودی اورا فراهم کرد.

مقارن با انقلاب مشروطیت، انجمنی به‌نام انجمن سعادت ایرانیان‌دراستانبول تشکیل یافت که واسطهٔ رساندن خبرهای ایران و فجایع محمدعلی میرزا به‌گوش جهانیان بود. عده‌ای ازآزادیخواهان ازجمله حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و ابوالحسن‌خان معاضدالسلطنه (پیرنیا) ومحمد علی تربیت درآنجا مشغول فعالیت بودند. سیدحسن تقی‌زاده هم بعدازترك مجلس دوم سالهای ۱۳۲۸-۱۳۲۹ را در استانبول گذرانید.

در ۱۳۳۰ بعدازکشتارروسها درتبریزعده‌ای ازوطن‌پرستان ازجمله محمدعلی

---

۱ــ دربارهٔ میرزا حبیب اصفهانی رجوع شود به: خان‌ملك ساسانی مجلهٔ ارمغان سال ۱۰ اردی‌بهشت وخرداد ۱۳۰۸ ص ۱۱۰ــ۱۲۰ و ۲۶۸ــ۲۷۲؛ سفرنامهٔ حاجی پیرزاده، چاپ حافظ فرمانفرمائیان ج ۲ ص ۹۴ــ۹۶، ایرج افشارمجلهٔ یغما سال ۱۳ ص ۴۹۱ــ۴۹۷.

۲ــ رجوع شود به: اندیشه‌های‌میرزاآقاخان کرمانی، چاپ دوم تهران ص ۱۵۷.

تربیت، رضازاده شفق، محمود غنی‌زاده، اسماعیل امیرخیزی خود را به‌استانبول رسانیدند.

درجنگ جهانی اول وقتی که دولتهای روس وانگلیس باوجوداعلام‌بیطرفی ایران ازدوسوی وطن مارا اشغال کردند، عده‌ای‌ازملیون دولتی به‌ریاست‌نظام‌السلطنهٔ مافی در کرمانشاه تشکیل دادند. اما سرانجام دراواخرجنگ بعداز اشغال‌کرمانشاه به‌دست روسها وتصرف بغداد به‌دست انگلیسها سران ملیون به‌استانبول مهاجرت کردند.

درمیان مهاجران، شاعران جوانی چون عارف قزوینی، لاهوتی کرمانشاهی، عشقی همدانی بودند که به‌سایرآزادیخواهان و متفکران ایرانی مقیم استانبول پیوستند. این گروه در محیط سراپا جنب‌وجوش فکری استانبول، با اندیشه‌ها و سبکهای جدید درآثارمتفکران وشاعران ونویسندگان عثمانی آشنا شدند وازآنها تأثیرپذیرفتند که درسطورزیربه‌این تأثیرپذیریها اشاره خواهیم کرد.

وجودآن عده ازاهل‌اندیشه وقلم که پیش‌ازآن درحوادث مختلف‌به‌استانبول رفته ودرآنجا مقیم شده بودند، یک‌محیط مناسب برای بحثهای ذوقی وعلمی‌وادبی درمجامع ایرانیان‌آنجا فراهم‌کرده بود. این‌را می‌دانیم که نخستین روزنامهٔ فارسی چاپ خارج به‌نام اختردر۱۲۹۲ قمری به‌مدیریت آقامحمدطاهرتبریزی وسردبیری نجفعلی‌خان خویی دراستانبول تأسیس شد وتا ۱۳۰۸ انتشارمی‌یافت. از۱۳۲۶ هم روزنامهٔ شمس به‌مدیریت سیدحسن شمس قزوینی به‌مدت ۱۴ سال تا پایان جنگ جهانی اول وانقراض امپراطوری عثمانی‌منتشرمی‌شد. علی‌اکبردهخدا بعداز تعطیل صوراسرافیل در ایران، چند شماره روزنامهٔ سروش را به‌کمک انجمن سعادت در استانبول‌منتشر کرد. ابوالقاسم لاهوتی وحسن‌مقدم (علی‌نوروز) نویسندهٔ نمایشنامهٔ «جعفرخان از فرنگ‌آمده»، ۶ شمارهٔ مجلهٔ پارس را به‌فارسی وفرانسه در ۱۳۰۰ شمسی درآنجا منتشرکردند.

سنت حمایت اززبان فارسی‌هم تا دورهٔ‌آخرین پادشاهان عثمانی ادامه داشت. مثلاً وقتی روزنامهٔ فارسی اختردر۱۲۹۳ قمری تعطیل شده بود، سلطان عبدالحمید دوم سفیرایران را به‌تجدید انتشارآن تشویق می کرد. محسن‌خان معین -

الملك (مشیرالدولهٔ بعدی) سفیرایران درطی دو گزارش به‌وزارت امورخارجه‌چنین نوشته است:

«عید قربان به‌ملاقات سلطان رفتم، و ازبسته شدن روزنامهٔ اختر اظهارتکدرفرموده، گفتند: حیف‌است دراسلامبول به‌زبان فارسی که اساس زبان ترکی است واعذب‌السنه است روزنامه‌ای نباشد. وخیلی اظهار تمایل به‌انتشارروزنامهٔ فارسی نمودند».

«۲۸ محرم ۱۲۹۴ نظربه‌تشویق سلطان روزنامهٔ اختردوباره دایر شد. نسخهٔ اولش‌را به‌حضور فرستادم، ۵۵ نسخه‌آبونه شدند وپولش را فرستادند. بیست‌نسخه به‌وزارت خارجه وبیست نسخه به‌معارف وده‌نسخه به‌دربار وپنج نسخه به‌شاهزادگان قسمت فرمودند. یك نسخه‌هم علیحده برای خودشان خواستند. گویا خیال دارند یك عطیه مستمراً برای‌آقا محمد طاهر[مدیرروزنامه] بفرستند»[1].

تردیدی نیست که هدف اصلی‌پادشاه بلندپروازتوطئه گری مثل عبدالحمید، درکمك به‌انتشار روزنامهٔ فارسی دراستانبول این‌بود که درفرصتهای مناسب برای پیشبرد سیاست خود ازوجودآن استفاده‌کند. اما این‌راهم نباید فراموش کرد که‌این پادشاهان درجوانی فارسی خوانده بودند و به‌زبان وادب فارسی علاقه داشتند و مشوق تألیف وترجمه به‌این زبان‌بودند. شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزاقاجارمتخلص به‌حیرت (درگذشتهٔ ۱۳۳۶ قمری) که در۱۳۲۷ هنگام جلوس سلطان محمدپنجم در استانبول بوده قصیده‌ای درتبریك جلوس اوساخته است[2].

عبدالمجیدشیروانی ازایرانیان‌آن‌سوی ارس‌هم که مقیم استانبول بوده،رسالهٔ «محاسن‌اخلاق محمدیه» را به‌نام مادر همان پادشاه نوشته است[3]. ازهمین‌نویسنده، کتابهای«گنجینهٔ قواعد فارسیه»،چاپ ۱۲۹۹ استانبول» و«نتیجهٔ قواعد فارسیه»برای

۱ــ خان‌ملك ساسانی، یادبودهای سفارت استانبول، ۱۳۴۵، تهران، ص ۲۰۵ــ۲۰۶.
۲ــ فهرست توپقاپوسرای، ص ۲۹۸.
۳ــ همانجا: ص۸۵.

مکاتب ابتدایی وسلطانی چاپ ۱۳۲۹ دردست است.

* * *

تجدد فکری وادبی درایران، البته تحت‌تأثیر آثارمتفکران اروپایی‌مخصوصاً فرانسویان به‌وجود آمده است. اما آشنایی با تجربهٔ ادیبان ترک که پیش‌ازما این راه را رفته بودند بی‌اثر نبود.

اصول تجددخواهی مطلوب درهردو کشوردراین زمینه‌ها بود: ازنظرفکری توجه به‌ملیت‌خواهی وخرد گرایی، درزمینهٔ زبان ساده‌تر کردن آن و کاربرد تعبیرات نغزساده به‌جای لغات مغلق خارجی، درشعررو گردانی ازتقلید گذشتگان و ایجاد سبکهای جدید درخوربیان مفاهیم زندگی جدید، ونیزایجاد انواع جدید ادبی‌از رمان ونمایشنامه واپرا.

ترکها پیش‌ازما دراین راه قدم برداشته بودند وتجاربی اندوخته بودند. اما تجربه‌آموختن‌ازآنان برای ایجاد تجدد مطلوب، به‌نحوی که با سرشت زبان و فرهنگ ملی ساز گارباشد وبیگانه ننماید، آسان نبود. ذوق وسواد واستعدادوابتکار می‌خواست وتأمل وتفکر کافی.

درآن روزها عده‌ای بیسواد بیذوق آسانگیربه‌تفنن سطحی، تعبیرات عثمانی را می‌گرفتند ودرنظم ونثرخود به‌کار می‌بردند که چیزمضحک و بیمزه‌ای از آب درمی‌آمد. مجلهٔ کاوه که به‌مدیریت سیدحسن تقی‌زاده دربرلن چاپ می‌شد، دردورهٔ دوم انتشارخود که سیاست راکنارنهاده وبه‌بحثهای ادبی واجتماعی می‌پرداخت، ستونی به‌نام «فارسی خان‌والده[1]» بازکرد ودرآن این نوع نوشته‌ها را مورد نقد و استهزا قرارداد. واین کاری ثمربخش بود.

ازآن تقلیدهای سطحی لفظی که بگذریم، می‌رسیم به‌آثارجوانان با ذوق مستعدی که درآن سالها ایامی‌را دراستانبول گذرانیده وبا شیوه‌های جدید ادبیات عثمانی آشنایی یافته، وبه‌فکرایجاد تجدد ادبی درایران افتاده‌اند، ودرآنجا یا بعداز

۱ــ خان به‌معنی کاروانسرا، «خان‌والده» یعنی کاروانسرای مادرسلطان، محل کاربازرگانان وپیشه‌وران ایرانی دراستانبول بود ومسافران ایرانی درحجره‌های آن منزل‌می‌کردند و محوطه‌اش محل اجتماع ایرانیان بود.

بازگشت به‌ایران آثاری پدید آورده‌اند، که اگرچه هیچ یك آثار اصیل ماندگار نبوده، اما به‌هرصورت در آن سالها نخستین نمونه‌های ادبیات جدید ایران شناخته شده و مورد توجه ورغبت خوانندگان قرار گرفته ومقدمات تجدد ادبی درایران را فراهم آورده است.

پیش‌از ذکرنمونه‌ها، این نکتهٔ بدیهی‌را هم نباید از نظردور بداریم که میزان تأثیرپذیری اهل‌قلم با مدت اقامت‌هریك درمحیط عثمانی،وسن‌وسال‌شاعرونویسنده در آن سالها ارتباط داشته است. مثلاً شیخ‌الرئیس با اینکه چندین سفربه‌استانبول رفته، اما چون مدت اقامتش کوتاه بوده، ودرسن کمال مسافرت کرده بوده، درشعر او تأثیرمحسوسی دیده نمی‌شود. برعکس، عشقی که درجوانی چندسال دراستانبول گذرانیده بیش‌ازهرشاعرونویسندهٔ ایرانی تحت‌تأثیرقرارگرفته است ودربارهٔ او به‌موقع سخن خواهیم گفت.

اینك ازنخستین وبزرگترین مسافرمان شروع می کنیم، ازحبیب اصفهانی. تحول در آثاراین مرد بزرگ به‌دوسبب چشمگیرنیست. نخست اینکه اوهم درسن کمال به‌استانبول رسیده بوده، دوم اینکه درآن سالها ادب عثمانی هنوزدرآغازراه تجدد بود. با اینهمه آزاداندیشیهای او، وروانی وسادگی وشیرینی زبان اودرترجمهٔ حاجی‌بابای اصفهانی دور ازکهنگی معمول در نوشته‌های آن‌روز ایران است. در ترجمهٔ منظوم اوازنمایشنامهٔ مولیربه‌نام «گزارش‌مردم گریز»هم تعبیرات عثمانی‌وارد شده است[۱]. کارهای تحقیقی او «دستورسخن» در دستورزبان فارسی ونیزمتنهای بالنسبه ارزندهٔ دیوان‌اطعمهٔ بسحق و دیوان البسهٔ نظام قاری که تصحیح و چاپ کرده وفهرست لغات که برآنها افزوده، حاصل ارتباط او وبا اروپاییانی که نزد او فارسی‌می‌خواندند، ونیزنشانهٔ تجددی است که درمحیط آن‌روزعثمانی وجود داشته است.

می‌رسیم به‌شاعرونویسنده ومتفکربزرگ سیاسی واجتماعی‌مان،میرزاآقاخان کرمانی که درمدت ده سال اقامت دراستانبول ضمن آشنایی با تجدد طلبی عثمانیها

۱ــ یحیی آرین‌پور، ازصبا تا نیما، ج۱ ص۳۳۷ــ۳۳۸.

وتحقیق در آثار متفکران غربی، پیشرو آزاداندیشی وخردورزی وملیت‌گرایی[1] و بیگانه‌ستیزی در تاریخ تحولات فکری ملت ما گردید. سادگی وروانی نوشته‌های اوهم تازگی دارد.

اگرمیرزا آقاخان درایران مانده بود، ادیب صوفی فاضلی می‌شد یا دیوانی آزاده‌ای، و به‌مقامی که رسید نمی‌رسید. درست نظیر آنچه از مولوی نقل کردیم که در فیه مافیه گفته است: «ما اگر در آن ولایت می‌ماندیم، موافق طبع ایشان می‌زیستیم... مثل درس گفتن وتصنیف کتب کردن وتذکیر و وعظ گفتن وزهد وعمل ظاهرورزیدن».

* * *

تأثیرپذیری اصلی‌را در کار گویندگان ونویسندگان‌جوانی می‌بینیم که مقارن با پایان جنگ اول جهانی در استانبول بوده‌اند. درآن سالها جریانات تجددطلبی درادب عثمانی به‌اوج خود رسیده بود. بحثهای داغی درمطبوعات درجریان بود و جوانان پرشورایرانی که به‌آن محیط افتاده بودند ازتأثیر آن بحثها برکنارنماندند.

محمود غنی‌زاده (درگذشتهٔ ۱۳۱۳ شمسی) که پس‌ازاشغال تبریز به‌وسیلهٔ سپاهیان روس به‌استانبول‌رفته بود، درمثنوی معروف «هذیان» خود ازسبکهای‌جدید شعرعثمانی الهام گرفته، و شعربسیار لطیفی ساخته[2]، اما چند بیتش به‌علت کاربرد تعبیرات عثمانی‌ازلطف وتأثیرافتاده است.

ابوالقاسم لاهوتی، درمسمط نوروزنامهٔ خود تجددی دارد واندیشه‌های‌ایرانی را با مضامین تازه‌ای بیان‌کرده است[3] این مسمط در دیوان چاپ شدهٔ او در روسیه

---

۱ــ درسالهای اخیر در این مورد «ملی گرایی» به‌معنی ناسیونالیسم معمول شده وآن غلط است. همانطورکه به‌جای حقیقت‌جویی و حقیقت‌پرستی نمی‌توان گفت حقیقی‌جویی و حقیقی‌پرستی. باترکیب اسم واسم فاعل‌مرخم، صفت فاعلی ساخته می‌شود. وباافزودن «ی» بدان اسم مصدریا حاصل مصدر به‌وجود می‌آید. نظیر: داد، دادگستر، دادگستری. حق، حق‌پرست، حق‌پرستی.

۲ــ بهار گفته است: «درعمرم شعری به‌این شیوایی و گیرایی نشنیده بودم وهیچ شعری‌در من چنین اثرنکرده بود». ازصبا تا نیما ج ۲ ص ۳۲۹.

۳ــ یادبودهای سفارت استانبول ص ۱۴۴ــ۱۵۵.

نیست.

لاهوتی ابتدا درژاندارمری که زیرنظرافسران سوئدی تشکیل‌شده بودخدمت می کرد. ژاندارمری یك نیروی ملی مورد علاقهٔ مردم بود، همانطورکه نیروی‌قزاق تحت‌نظرافسران روسی مورد بغض ونفرت عمومی بود. لاهوتی محکوم به‌اعدام شده به‌استانبول گریخته بود و گفتیم که درآنجا چند شماره مجلهٔ ادبی پارس‌را منتشر کرد.

بعدازپایان جنگ وهنگام بازگشت مهاجران ایرانی اوهم به‌تبریزآمد و به‌مخبرالسلطنهٔ هدایت والی آذربایجان متوسل شد. نامه‌ای نوشت وضمن آن‌شعری فرستاد که چون دردیوانش چاپ نشده آن را دراینجا می‌آوریم:

«۱۰ صفر ۱۳۴۰

به‌نام مقدس بندگان حضرت اشرف حقیقت وطن‌پرستی‌آقای حاج‌مخبرالسلطنه دامت شوکته، درنتیجهٔ مسافرت ازاسلامبول‌عرض‌شد:

سراندر کف برای خدمت یار آمدم اینجا
کنم تا شکوه از بیداد اغیار آمدم اینجا

گسستم از جهان دل را و با مهر تو پیوستم
نوازش کن مرا چون من به‌زنهار آمدم اینجا

ستم کرده‌ست بامن چرخ دون ای دادگر داور
دهی تا کیفر چرخ ستمکار آمدم اینجا

فلك بشکسته پا و کنده بال و بسته منقارم
کنی تا چارهٔ این درد بسیار آمدم اینجا

شنیدم عزم خونخواهی ز بدخواه وطن داری
کنم تا خون خود در راهت ایثارآمدم اینجا

زکید دشمنان دربارهٔ ایران خبرگشتم
کنم تا بندگانت را خبردار آمدم اینجا

در این خدمت خطرها بود در راهم ولیکن من
نترسیدم ز بند و محبس و دار آمدم اینجا

مرا در سینه گوهرهاست از گنجینهٔ دانش
تورا دیدم به‌گنج خود خریدار، آمدم اینجا
برای خدمتت پیمان محکم با خدا بستم
بگیر ای نامور دستم که پا دار آمدم اینجا
مرا از ذات تو جز ذات تو نبود تمنایی
نه از بهر جلال و منصب و کار آمدم اینجا
به‌لاهوتی محقق شد که اول مرد ایرانی
نه از روی هوی، باهوش و بیدار آمدم اینجا[1]

لاهوتی با این شعر، به‌دستور والی مجدداً وارد ژاندارمری شد. چهارماه بعد کودتاکرد و والی راکه «دادگر داور... اول مرد ایران»ش نامیده و گفته بودکه «برای خدمتت پیمان محکم باخدا بستم» بازداشت‌کرد. اما چهارروز بعد، ازنیرو - های وفادار به‌دولت شکست خورد و به‌روسیه‌گریخت وبعدها درهمانجا درگذشت.

عارف قزوینی، اگرچه خود مدعی تجددی نیست وشیوهٔ سنتی غزلسرایی را ادامه داده است، اما توجه به‌مضامین وطنی و جوابهایی که به‌روزنامه‌نویسان متعصب عثمانی داده، وتصنیفهایی که درکنسرتهای خود خوانده، نشان از تأثیرات مهاجرت در او دارد.

تأثیرتجدد ادبی عثمانی‌را بیش‌ازهمه درآثار عشقی می‌توان دید. اوجوانی ۲۳ ساله بودکه به‌استانبول رسید. ترکی عثمانی راآموخت وتحت تأثیرشعرجدید عثمانی واپراهای عثمانی قرارگرفت. نام «میرزاده» راهم به‌تقلید عرف معمول در آن محیط برخود نهاد. حتی تقدم «میرزاده» بر«عشقی» درنام او، مغایربا روح زبان فارسی وتحت‌تأثیردستورزبان عثمانی است که مثلاً می‌گفتند: کوپریلی‌زاده محمد فؤاد.

عشقی، اگرچه تحصیلات عمیق درزبان وادب فارسی وانس لازم را با شعر کهن نداشت اما ازذوق وقریحه وابتکار وپشنکاربی‌بهره نبود. نوروزی‌نامه و«اپرای رستاخیز شهریاران ایران» را درهمانجا نوشت وکفن سیاه و«ایدآل، یا سه تابلوی

۱ـ خاطرات وخطرات، ص ۳۲۵.

مریم» را بعد از بازگشت به‌ایران سرود.

از جوانانی که از ادبیات عثمانی تأثیر پذیرفته بودند، یکی هم تقی رفعت بود. او در مدارس طرابوزان درس خوانده بود و به‌تدریس در مدرسهٔ ایرانیان در آن شهر اشتغال داشت. در ۱۲۹۵ شمسی به‌ایران بازگشت و به تدریس در مدرسه متوسطهٔ تبریز پرداخت. وقتی هم که عثمانیها تبریز را اشغال کردند، یك روزنامهٔ ترکی به‌نام آذربایجان دایر کرد: بعد از رفتن عثمانیها مجدداً به خیابانی پیوست و بعداز مرگ خیابانی او هم در ۳۳ سالگی خودکشی کرد.

جعفر خامنه‌ای هم در ترکیب بندهای دوبیتی خود از نظر صورت ومعنی و لفظ شدیداً تحت تأثیر تجددگرایان آن دیـار است حتی از آوردن تعبیرات خان والده‌ای «آبده» به‌معنی بنای یادگاری و «انقاض» به‌جای آوار ابا ندارد.

عشقی در نوشته‌های خود، وپیش‌ازاو تقی رفعت درروزنامهٔ تجدد تعبیردهن‌پرکن «انقلاب ادبی» را برای نوآوریهای خود به‌کار برده‌اند. این‌تعبیرهم برگرفته اززبان عثمانی است. در آن زبان انقلاب به‌معنی «تحول» است. آنچه در فارسی انقلاب به‌معنی«شورش عمومی توأم با خونریزی بـرای واژگون کردن حکومت موجود و ایجاد حکومتی‌نو» به‌کار می‌رود درترکی «اختلال» نامیده می‌شود. مثلاً می‌گویند: «اختلال‌کبیر فرانسه».

درایران ادیبانی که خود را حافظ ادبیات سنتی می‌دانستند وبا تجدد مخالف بودند، همین تعبیر نامناسب را مقدمهٔ حمله به‌تجدد ادبی قرارمی‌دادند. مثلاً وحید دستگردی درمجلهٔ ارمغان خود ضمن مقالـهٔ «انقلاب ادبی، ادیب انقلابی» (اردی - بهشت ۱۲۹۹ [1] ) با بحث در معنی لغـوی انقلاب آن را در مورد ادبیات بی‌معنی دانست. و مجدداً در مقالات دیگری در زمستان ۱۳۰۳ [2] به انقلاب ادبی تاخت.

---

۱ــ مجلهٔ ارمغان، سال دوم، شمارهٔ ۴.

۲ــ همانجا، سال‌پنجم شماره‌های ۹ــ۱۲.

این ابیات هم در این باره از ایرج میرزاست :

انقلاب ادبی محکم شد — فارسی با عربی توأم شد
در تجدید و تجدد واشد — ادبیات شلم شوربا شد
تا شد ازشعر برون وزن وروی — یافت کاخ ادبیات نوی
این جوانان که تجدد طلبند — راستی دشمن علم و ادبند

این تأثیرات سطحی وزودگذر بود، اثرعمیقی برجای‌نگذاشت. نمونه‌هایی پدیدآمد که ده پانزده سالی مورد علاقه جوانان بود. اینقدر هست که تجربه‌ای بود که نشان‌داد می‌توان جز تقلید گذشتگان‌کارهای تازه‌ای‌هم انجام داد. آفرینش آثار اصیل تازه زمان می‌خواست ومقدماتی می‌خواست. با گذشت زمان مقدماتی فراهم شد. با پیشرفتهای فرهنگی‌ازیك‌سو آشنایی بازبانهای خارجی‌بیشترشدوترجمه‌های آثار خارجی رواج گرفت ، وجوانان تازه جوی ازیك سو با شیوه‌های ادبی جهان آشنا شدند و از دگرسو با شاهکارهای ادب‌کهن فارسی انس یافتند. چنین بود که زبان و ادب فارسی راه صحیح خود را یافت.

اما آیندگان نباید فراموش کنندکه پدران‌شان از این دریچه با ادب جهانی آشنا شدند و از این راه به سرچشمه‌های اصلی رسیدند و بـا این مقدمات بودکه پایه‌های تجدد ادبی در ایران ریخته شد.

# ۲۰

## فارسی و زبان ترکی امروز ترکیه

بااعلام انقراض امپراطوری عثمانی وتشکیل جمهوریت ترکیه درسال ۱۳۰۲ شمسی، تحول اساسی درفرهنگ آن کشور آغاز گردید. هدف دولت جدید این شد که ترکیه را مادأ ومعناً به‌صورت یك کشور نوآیین اروپایی درآورد. این بود که رشته‌های پیوند با فرهنگ شرقی، اندك اندك گسسته شد یاسستی گرفت. برنامه‌های فرهنگی براساس ناسیونالیسم پیشنهادی ضیا گو کالپ[1] تحول یافت.

درسال ۱۳۰۷ شمسی، الفبای لاتینی جای الفبای فارسی را گرفت وچاپ و خرید وفروش کتاب به‌خط قبلی ممنوع یا محدود گردید. تدریس زبان فارسی از برنامه‌های دبستانها ودبیرستانها حذف شد.

در ۱۳۱۱ مؤسسه‌ای به‌نام «انجمن زبان» تشکیل شد وبعداً «بنیاد زبان»[2] نامیده شد که به‌تعبیرما فرهنگستان زبان ترکی است. این بنیاد زدودن واژه‌های فارسی و عربی را از زبان ترکی هدف و برنامهٔ خود قرارداد. دراین کار واژه‌های نویافته یا نوساخته‌ای ازریشهٔ ترکی یا اروپایی به‌جای واژه‌های موجود گذاشته می‌شود. تغییر الفباهم راه را برای آرایش وپیرایش زبان ترکی گشوده است.

زبان عثمانی درقرون گذشته، واقعاً زبان دشوار و ناهنجاری بود. علاوه

---

۱ – Ziya Gökalp [۱۸۷۶–۱۹۲۴] مرد سیاست و اندیشهٔ ترك.

2 – Dil Kurumu.

برلغات وترکیبات کثیرعربی وفارسی قواعد دستوری آن دوزبان هم درزبان عثمانی ریشه دوانیده بود. امروز فهم متون کهن عثمانی حتی برای بسیاری از محققان ترك هم دشوار است. البته آثار متأخر ساده‌تر بود، و نمونه‌ای از آنها قاموس‌الاعلام شمس‌الدین‌سامی‌است که وجوه اشتراك آن بازبان فارسی به‌درجه‌ایست که هرفارسی‌زبانی کم وبیش آن را می‌فهمد یا تصور می کند که می‌فهمد[1]، درحالی که علاوه‌بر اینکه مفهوم کلمات درفارسی وترکی باهم‌فرق دارد، تلفظ حروف هم‌متفاوت است. مثلاً درترکی «خ» می‌نوشتند و «ه» یا «ک» تلفظ می کردند: خلق (حالك)، خلیفه (کالفا). «ق» تلفظ «ک» داشت: انقره (آنکارا)، قاضی (کادی). «غ» «گ» تلفظ می‌شد: غازی (گازی).

لزوم نوسازی زبان عثمانی حقیقتی بود که همه ترکها بدان اعتقاد داشتند. اما هرکسی وصول به‌این هدف را از راهی دیگر می‌خواست. اینك بعضیها معتقدند که دراجرای این برنامه تندرویها وشتابکاریها موجب لغزشهایی شده است.

به‌هرحال باکوششهای مستمر بنیادزبان،زبان ترکی به‌سرعت تحول یافت و به‌صورت زبان جدیدی درآمد که منحصراً آن را «زبان‌ترکی» می‌نامند وزبان پیش ازتحول «زبان عثمانی» نامیده می‌شود. حساب این دوبکلی ازهم جداست وبرای هریك لغت‌نامه‌های جداگانه‌ای تنظیم وچاپ کرده‌اند.

به‌موجب قانون‌نانوشته‌ای،کاربرد واژه‌های مصوب جدید دررسانه‌های‌جمعی وکتابهای درسی الزامی است و این، سیرد گرگشت زبان را سرعت می بخشد. در نیم قرن اخیر علاوه براینکه با این کوششها زبان ترکی ساده‌تر و خالص‌ترشده،

---

۱ ــ علامه دهخدا به‌آن‌کتاب علاقه واعتقاد داشت وآن را جزومنابع لغت‌نامه برای‌اعلام و اماکن عثمانی قرارداده بود. بعداز وفات‌آن زنده‌یاد، تنظیم‌کنندگان لغت‌نامه در مراجعه بدان راه افراط پیموده‌اند. برخیها بدون اندك‌آشنایی بازبان‌آن مطالبی ازآن نقل کرده‌اند. ازآن جمله است مادهٔ «بصره‌کورفزی» درجلد «ب». عثمانیها خلیج‌فارس راکه نام‌آن درهمه زبانها ترجمه‌ای ازخلیج‌فارس یادریای‌پارس است «بصره‌کورفزی» یعنی‌خلیج‌بصره می‌نامیدند نظیر اینکه بحرخزردر برخی کتب مسالك‌وممالك وجغرافیاهای قدیم، درنسبت به‌شهرهای نزدیك‌بدان «بحرقزوین»، «بحرجرجان»، «بحرآبسکون» هم نامیده شده است.

اصطلاحات لازم درعلوم وفنون گونه گون فراهم گردیده است. بیشتر این اصطلاحات هم از زبانهای اروپایی گرفته شده است.

زبان ترکی جدید، اینك به‌صورت یك زبان کارآ وغنی درآمده، رمان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی درآن پیشرفت مطلوبی یافته و آثارعلمی و تحقیقی در رشته‌های مختلف ودائرة‌المعارفهای گونه گون تألیف وچاپ شده است. باتغییرالفبا هم ازیك سوآموزش همگانی گسترش یافته وازتعداد بیسوادان کاسته شده و کتابها وروزنامه‌ها به‌تیراژ زیادی منتشر می‌شود، از دگرسو رغبت خارجیها به‌فراگرفتن زبان ترکی بیشترشده است.

این نکته هم گفتنی است که دراجرای برنامهٔ پاکسازی زبان، واژه‌های تازی زودتر ازواژه‌های فارسی رانده شدند. زیرا صورت وساختمان الفاظ عربی مخصوصاً مشتقات افعال‌مزیدفیه وترکیباتی ازآن زبان که به‌کثرت درزبان عثمانی معمول‌بود، باروح وسرشت زبان ترکی به‌هیچ گونه سازگارنبود. درصورتی که واژه‌های ساده وزیبای فارسی از نظرساخت و موسیقی در زبان ترکی بیگانه‌نمایی نداشت. نتیجه این شدکه بسیاری ازکلمات فارسی اگرهم از زبان نوشتاری واداری رانده شدند، درزبان گفتاری برجای ماندند.

در اینجا به‌عنوان نمونه بخشی از واژه‌های مستعمل در ترکی محاوره‌ای امروزرا ازیکی ازآخرین فرهنگهای ترکی‌می آوریم[1]. اینها واژه‌هایی است که با حرف «پ» شروع می‌شود و از فرهنگ ترکی به‌پارسی الغون ــ درخشان نقل می‌شود. دراین نمونه‌برداری فقط واژه‌های سادهٔ اصلی را می آوریم و از ترکیبات و مشتقات صرف‌نظرمی کنیم. از هریك ازاین واژه‌ها مشتقاتی به‌کار می‌رود ونیز با هریك از اینها با افزودن پسوند و پیشوند و فعل و اسم (ترکی) ترکیبات بسیاری ساخته‌اند که نقل آنها صفحات بسیاری را می گرفت وفایده‌ای هم نداشت.

واژه‌های فارسی، گاهی عیناً به‌همان معنی که در فارسی دارد به‌کارمی‌رود، گاهی با تغییر در حروف و حرکات باپس و پیش شدن حرفها. گاهی هم درمعنی و مفهوم خاصی جدا ازآنچه درفارسی هست.

۱ ــ فرهنگ ترکی به‌پارسی، ابراهیم‌اولغون ــ جمشیددرخشان ۱۳۵۰ بنیاد فرهنگ‌ایران.

نمونهٔ واژه‌هایی که در ترکی هم عین همان معنی فارسی خود را دارد اینهاست.
پاپوش (کفش)، پاچه، پادشاه، پارچه (تکه)، پاك، پالان، پایتخت، پایدار، پایه، پدر، پدرشاهی، پراکنده، پرچین، پرده، پروا، پروانه، پری (فرشته)، پریشان، پژمرده، پشیمان، پلاس، پناه، پنجره، پنجگاه (مقامی درموسیقی)، پنجه، پهلوان، پیاده، پیر، پیغمبر...

کلمات زیر با تغییر حروف و حرکات در محاورات ترکی وارد شده است:
پاتلیجان (بادنجان)، پارام پارچا (پاره و پارچه، ریز ریز)، پازار (بازار)، پازی بنت (بازوبند)، پالوذه (پالوده)، پاموك (پنبه)، پانزهیر (پادزهر)، پرشنبه (پنجشنبه) پردخ (پرداخت)، پرگل (پرگار)، پرواز (پروز، حاشیهٔ جامه) پش‌تاختا (پیش‌تخته)، پش‌پشه (پشت سرهم)، پشه‌کار (پیشه‌کار)، پشکش (پیشکش)، پلاسپار (پلاس پاره)، پنجی دو (پنج و دو در بازی نرد)، پنجی‌یك (پنج و یك)، پوت (بت)، پوتا (بوتهٔ ذوب فلز)، پولات (پولاد)، پاها (بها، ارزش)، پهریز (پرهیز)، پیرینج (برنج)، پیلاو (پلو) پستانه (بستخانه، ظاهراً این اصطلاح دوباره اززبان عثمانی به‌فارسی برگشته است).

کلمات زیرنمونه‌هایی ازآنهاست که باتغییر معنی ومفهوم در ترکی متداول است: پارا (پاره، پول)، پرنده (معلق)، پس‌پایه (مأمورپست‌پایه)، پشت‌مال (به کسر اول، لنگ حمام، مقایسه شود بادستمال)، پشین (پیشین)، پشین‌پا را (بیعانه، پرداخت پیشکی)، پوست (مسند ارشاد)، پوست نشین (شیخ خانقاه)، پول (تمبرپست)، پیاز (نوعی غذا ازلوبیا و پیاز)، پیشمانیه (پشمك)، پیشدار (رهبر، پیشوا).

اینها نمونه‌هایی است که ازحرف «پ» یك‌فرهنگ نقل‌گردید. در گفتگوهای روزانه لحظه به‌لحظه کلمات زیربه گوش می‌رسد: برادر، چابك، چالاك، چاره، زیرا شاید، مگر، گویا، گرچه...

برای بسیاری از مفاهیم که اینك ما در زبان فارسی کلمات زمخت عربی یا اصطلاحات بیگانه‌روی اروپایی به‌کار می‌بریم، در آنجا واژه‌های نغزونژادهٔ فارسی ازیادگارهای پیش‌از مغول برسرزبانهاست. چون: استره (تیغ‌سلمانی، تیغ‌ژیلت)، آویز (لوستر)، بند (سدآب)، یگانه (منحصربه‌فرد)، شاهانه (عالی)، نادیده (عدیم-

النظیر)، درحال (فوراً، الان)، چشمه (سقاخانه)، گل (گل‌سرخ).

اصطلاح «شکرآویز» دربیتی ازقصاید حافظ جزو مشکلاتی بودکه مرحوم علامه قزوینی هم درتحقیق معنی آن تردید کرده است، دراین بیت:

تورا رسد شکرآویزخواجگی گه جود — که آستین به کریمان عالم افشانی

اما این کلمه در زبان عامهٔ مردم آن دیار هنوز زنده است و به‌معنی دنبالهٔ آویزان عمامه است که طول آن نشانهٔ تشخص صاحبش بوده است.

اصطلاحات موسیقی از سازها و مقامها هم فارسی است: سه گاه، چهار گاه، پنجگاه، نوروز، اصفهان، بیات اصفهان، خسروانی، نهاوند، ساقی‌نامه، پرده، مقام... همچنین: ساز، چنگ، نی، نای، نی داوود، نای منصوری، شاه‌نای، بربط، عود، دف، سرنا. ونیز: گفته (تصنیف)، گفته‌کار (تصنیف ساز)، بسته (آهنگ)، بسته‌کار (آهنگ‌ساز).

وجود صدها کلمهٔ فارسی مربوط به‌ساز و آواز می‌رساند که اولاً موسیقی ایرانی نیز ریشه‌های اصیلی در متصرفات عثمانی دارد. ثانیاً معلوم می‌شود که در سیصدسال اخیر به‌علت فترتی که درموسیقی ایران حاصل‌شده بسیاری از اصطلاحات در ایران فراموش شده است. اما چون درآنجا ظاهراً به‌دنبالهٔ سنتی که از دورهٔ بیزانس مانده، موسیقی کمتر درتحت فشار و تضییق متعصبان بوده، اصطلاحات اصیل و کهن موسیقی ره‌آورد هنرمندان ایرانی برجای مانده است و در تدوین فرهنگ موسیقی ایرانی ازاین منبع غنی غافل نباید بود.

***

آنچه از حرف «پ» فرهنگ کوچك اولغون نقل کردیم، حداقل واژه‌های فارسی است که در ترکی امروز معادلی ندارد. بد نیست کلماتی را هم که درآن فرهنگ نیست از قاموس ترکی[1] نقل کنیم (به‌جای این واژه‌ها بنیاد زبان معادلهایی برگزیده است):

پابند، پای‌بند (ترکیبات: پابرجای، پا برهنه، پا بسته، برپا، پانهاده)، پاداش،

۱ ــ قاموس ترکی تألیف شمس‌الدین سامی، ۱۳۱۷ قمری ــ استانبول.

پادشاهانه، پادشاهی، پارسا، پارسال، پاره (نوعی پول عثمانی از اجزاء غروش)، پازوند(پاسبان)، پاسبان، پالاندوز، پالهنگ، پایان، پای‌انداز، پای‌زن (مجرم‌بندبه‌پای)، پامال، پایمال، پاینده، پخته، پختی (مایع غلیظ)، پدرانه، پدرود، پذیر (ختام پذیر، اصلاح‌پذیر، تربیه‌پذیر)، پذیرا، پر، پران، پرتاب، پرتاو، پرتو، پرتوافشان، پرتو - انداز، پرتوسوز، پرخاش، پرخاشجو، پرداخته، پرداز (مصلحت پرداز، اصطلاح - پرداز، کارپرداز)، پرست (خداپرست، آتش‌پرست، بت‌پرست، می‌پرست، اقبال - پرست)، پرستار، پرستش، پرستشکار، پرستشکارانه، پرستشکاری، پرسش، پرسنگ (= پارسنگ)، پرکار (= پرگار)، پرگاله (پاره پاره)، پرنده، پرنده‌باز، پرنیان، پرور (بنده‌پرور، معارف‌پرور، مراحم‌پرور)، پروردگار، پرورده، پرورش، پرورش - یاب، پروین، پرهیز، پرهیزکار، پریشان‌حال، پس (= حالا)، پس (= عقب)، پست، پستان، پسر، پسمانده، پسند (خودپسند، مشکل پسند، عوام پسند)، پسندانه (عوام - پسندانه)، پسندیده، پشت، پشرو (= پیشرو)، پشگیر (= پیشگیر)، پشم، پشمینه، پشنگ (پیشاهنگ)، پشه، پشیز، پلاس، پلته (پالوده)، پلنگ، پلید، پناهگاه، پناهی، پنبه، پنبه‌زار، پنجه، پند، پندار، پندنامه، پنگان، پنهان، پنیر، پود، پورتقالی، پوزش، پوزینه، (= بوزینه) پوش، پوسه (بوس، بوسه) پوش (خرقه‌پوش، سیه‌پوش، سر - پوش، پاپوش، عیب پوش)، پوشش، پوشیده، پویان، په‌په (= به‌به) پهن، پهنا، پهنگیر، پی (= پای) پیاپی، پیاله، پیام، پیچ، پیچاپیچ، پیچش، پیچیده، پیدا، پی - درپی، پیرا (بلاغت پیرا)، پیراسته، پیرامن، پیرانه، پیراهن، پیرایش، پیره‌زن، پیش، پیشانی، پیش تخته، پیشدار، پیشرو، پیشقدم، پیشکار، پیشگاه، پیشکش، پیشگیر، پیشوا، پیشه (شقاوت پیشه، پیشه کار)، پیشین، پیغام، پیغوله، پیك، پیکار، پیگیر، پیل، پیلتن، پیما (بادپیما) پیمان، پیمانه، پیوست (دست کرم پیوست) پیوسته، پیوند.

### نامهای خاص امروزی

بەموجب قانونی نام خانوادگی هریك از اتباع ترکیه منحصراً باید ازریشهٔ زبان ترکی باشد. دراجرای این‌قانون خانواده‌های کهنی که به‌نام یکی ازپدران خود باپسوند «زاده» شهرت داشتند مجبور شدندآن پسوند را به «اوغلو» برگردانند.

نسبت «زاده» ازهمان آغاز دورهٔ عثمانی به‌جای «ابن» عربی معمول شده بود وعده‌ای از رجال و دانشمندان را بدان عنوان می‌شناسیم و دراین کتاب از عده‌ای چون قاضی‌زادهٔ رومی و کمال‌پاشازاده نام برده‌ایم. انتخاب این‌عنوان ابتدا ازطرف خود خانواده‌ها واشخاص نبود، بلکه مردم فرزندان دانشمندان و شخصیتهای بزرگ یك شهریا کشور را به‌نام آنها می‌خواندند. بعدها دراواخر دورهٔ عثمانی کاربرد این نسبت رواج بیشتری یافت و نویسندگان در روزنامه‌ها نام و شهرت خود را بدان صورت آوردند.

مقارن با جنگ اول جهانی که عده‌ای از ایرانیان به‌استانبول مهاجرت کرده بودند آنها هم خود را بدان صورت معرفی کردند. چون: صادق رضازاده شفق، محمود غنی‌زادهٔ سلماسی، میرزادهٔ عشقی. هنگامی هم که با تصویب قانون سجل احوال درایران هم هرکسی یك‌نام‌خانوادگی برای‌خود برمی گزید، کسانی نام پدر یا یکی از نیاکان خود را با افزودن «پور» به‌اول یا «زاده» به‌آخر آن نام خانوادگی خود قرار دادند.

گفتیم درترکیه نام خانوادگی هرکسی باید ریشهٔ ترکی داشته باشد، اما در مورد اسم کوچك چنین قیدوبندی نیست. خانواده‌ها نامهایی راکه در گذشته معمول بوده برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند. بیشتراین‌نامها هم فارسی است. دراینجا نمونه‌هایی ازنامهای معمول برای زنان ودختران را می‌آوریم:

آزاده، آرزو، آفتاب، ارجمند، امید، بنفشه (منکشه)، بهار، نوبهار، جانان، خندان، دریا، زرین، ژاله، شادمان، شایسته، شیرین، غنچه، فروزان، کامران، گل، گلی، گلبن، گلبهار، گلرخ، گلرو، گلشن، گلگون، لاله، مژده، مژگان، مهتاب، نازان، ناهید، نرگس، نسرین، نهال، نیلگون، نیلوفر.

* * *

خوانندگان عزیزتااینجا باپیشینهٔ نهصدسالهٔ زبان وادب فارسی‌درسرزمینهایی که یك روز دیار روم وبعداً امپراطوری عثمانی نامیده می‌شد و امروزترکیه نام دارد آشناتر شدند. دیدیم که زبان فارسی قرنها زبان رسمی وسپس‌تر زبان دوم آن دیار

بود واینك هم آثار آن درزبان وفرهنگ عامهٔ مردم باقی‌مانده، است، اماتقویت زبان ملی موجب محدودترشدن دامنهٔ آن شده ومی‌شود.

طبیعی است که محدودترشدن زبان فارسی به‌هیچ وجه نباید حمل بر بیمهری به‌ایران و ایرانیان شود. تقویت زبان ملی وظیفهٔ هرحکومت در هر کشوری است. همچنانکه درهر کشور اروپایی برای تقویت زبان ملی آن کشور، زبان لاتین پس‌زده شد . در ایران پیشرفت زبان فارسی زبان عربی را عقب راند در هند و پاکستان که در گذشتهٔ نزدیك زبان انگلیسی به‌صورت زبان رسمی درآمده بود امروز با تقویت زبانهای محلی‌وملی دامنهٔ آن برچیده می‌شود. اما همان‌طور که در کشورهای اروپایی زبان لاتین درشعبی ازمدارس تدریس می‌شود، وما دردانشکده‌های ادبیات خود به‌تدریس و تحقیق زبان عربی نیازمندیم، محققان ترك هم از آشنایی با زبان فارسی گزیری ندارند.

گذشتهٔ ترکها بازبان فارسی درآمیخته است، وبدون‌آشنایی بازبان فارسی و منابعی که به‌این زبان موجود است تحقیق در زبان وتاریخ و فرهنگ‌آن ملت میسر نیست. ازاینجاست که بعداز حذف فارسی ازبرنامهٔ دبستانها ودبیرستانها، کرسیها و بخشهای تدریس زبان فارسی در دانشکده‌های ادبیات تأسیس گردید. و استادان دانشمندی به‌تحقیق درزبان وادب فارسی وتدریس آن پرداختند.

به‌همت این استادان، درهفتادسال اخیر کتابها ومقاله‌های ارزنده‌ای درزمینه‌های مرتبط باایران تألیف ومنتشر گردید ونیزتعداد قابل ملاحظه‌ای ازمتون تاریخی وادبی‌فارسی به‌چاپ رسید که جای‌جای درمتن بدانها اشاره شده ودرفهرست منابع در پایان‌کتاب مشخصات آنها را می‌آوریم. دراینجا از یك کار عظیم و ارزنده باید نام ببرم و آن دائرةالمعارف اسلام[1] (ترجمه وتألیف وتکمیل‌وتعدیل) متن چاپ‌لیدن است که به‌سرپرستی دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول از ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۶ در ۱۳ جلد وبیش‌از ۱۱/۵۰۰ صفحه چاپ شده است. درمقالات مربوط به‌ایران دراین اثر عظیم، از برخی خطاهای عمدی ناشی از تعصب در زمینهٔ جغرافیا وتاریخ ایران که بگذریم، تحقیقات ارزنده‌ای موجود است.

1 — Islam Ansiklopedisi.

نخستین نسل استادان بزرگ دردانشگاههای استانبول و آنکارا، محمد فؤاد کوپرولو، اسماعیل حقی اوزون چارشیلی، و نجاتی لوغال بودند. از دومین نسل این دانشمندان که تدریس و تحقیق‌شان بازبان فارسی ومسائل‌تاریخی مربوط به‌ایران ارتباط داشت، و من درطی پنج سال اقامت خود در ترکیه از فیض دیدارشان برخورداریها داشته‌ام دراینجا باذوق و لذت نام می‌برم و خاطرات خوش گذشته را تجدید می کنم: فریدون نافذاوزلوق، عثمان‌توران، احمد آتش، عبدالباقی گلپنارلی، عابدین‌اتیل، آیدین صابیلی، ملیحه انبارجی‌اوغلو، عدنان صادق ارزی، عبدالقادر قراخان، تحسین‌یازیجی، خلیل‌اینالجیق، مجمد آلتای کویمن، نشأت چغتای، فاروق سومر، شرف‌الدین توران، محمداوندر، ابراهیم‌اولگون، عصمت پارماق سزاوغلو، مژگان جمهور، رشدی شارداغ.

روز وصل دوستداران یادباد　　یاد باد آن روزگاران، یاد باد

شاگردان این بزرگان استادان امروز هستندکه برخی از آنان طبق برنامهٔ دعوت از دانشجویان خارجی در دانشگاه تهران نیزمشغول تحصیل بوده‌اند. از آن جمله‌اند: علی‌الپ اصلان، عبدالرحمن ناجی توقماق، سعدالدین قوجا ترك.

سخن‌را بانام ویادآن عزیزان به‌پایان می‌برم و آرامش‌وشادی برای روانهای پاك رفتگان وطول عمر توأم باسعادت وتوفیق برای استادان امروز آرزو می کنم.

# برگزیدهٔ منابع

**آقسرایی، محمودبن محمد:** مسامرةالاخبار، با تصحیح ومقدمهٔ عثمان توران، ۱۹۴۳، انقره.

**ابن بطوطه:** سفرنامه، ترجمهٔ دکترمحمد علی‌موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷ تهران.

**ابن بی‌بی، حسین‌بن محمدالجعفری الرغدی:** الاوامرالعلائیه‌فی‌الامورالعلائیه، چاپ عکسی از دستنویس مورخ ۶۷۹ کتابخانهٔ ایاصوفیه، ۱۹۵۶، آنکارا.

**ابن بی‌بی:** مختصر سلجوقنامه، چاپ هوتسما، ۱۹۰۲، لیدن. تجدید چاپ افست دکترمحمدجواد مشکور درمجموعهٔ اخبار سلاجقهٔ روم.

**ابوبکربن زکی قونیوی:** روضةالکتاب، با تصحیح و مقدمهٔ علی‌سویم، انجمن تاریخ ترك، آنکارا، ۱۹۷۲.

**ارموی، سراج‌الدین محمود:** لطائف‌الحکمه ، به تصحیح دکترغلامحسین یوسفی، ۱۳۵۱، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

**استرابادی، عزیز:** بزم ورزم، باتصحیح ومقدمهٔ فؤادکوپرولو، ۱۹۲۸، استانبول.

**اسکندربیگ منشی:** عالم‌آرای عباسی، چاپ امیرکبیر، ۲ جلد، با مقدمه و فهرستها از ایرج افشار، ۱۳۳۴ ــ ۱۳۳۵، تهران.

**افلاکی، شمس‌الدین احمد:** مناقب‌العارفین، به‌کوشش تحسین یازیجی ، انتشارات انجمن تاریخ ترك، ۲ جلد، ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱، آنکارا.

**اقبال آشتیانی، عباس:** تاریخ مغول، چاپ دوم، ۱۳۴۱.

**انصاری، خواجه عبدالله:** رسائل، به تصحیح سلطان حسین تابندهٔ گنابادی، ارمغان ۱۳۱۹.

**اولغون، ابراهیم و درخشان، جمشید:** فرهنگ ترکی به‌پارسی. بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰.

**برگل:** ادبیات فارسی برمبنای تألیف استوری، ترجمهٔ یحیی آرین‌پور و دیگران،

۲ جلد، مؤسسه مطالعات وتحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.
**بلعمی، ابوعلی محمد:** ترجمهٔ تاریخ طبری. چاپ عکسی از دستنویس مورخ ۶۸۵ آستان قدس، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
**بوگدانوویچ:** «ادبیات فارسی دریو گوسلاوی»، راهنمای کتاب، سال پنجم، بهمن واسفند ۱۳۴۱، ص ۹۸۲ — ۹۹۰.
**بوگدانوویچ، دکتردیان:** «نویسندگان و شعرای فارسی گوی یو گوسلاوی»، مجلهٔ وحید ج ۱، شمارهٔ۸، مرداد ۱۳۴۳ص ۶۰ — ۶۷. شمارهٔ۹، شهریور۱۳۴۳ ص ۲۶—۳۴.
**بهاء ولد:** معارف، بدیع‌الزمان فروزانفر. از انتشارات اداره‌کل انطباعات وزارت فرهنگ، ۲ جلد، ۱۳۳۳ و ۱۳۳۸.
**بیغمی، مولانامحمد:** داراب‌نامه، به‌تصحیح دکترذبیح‌الله صفا، ۲ جلد، بنگاه ترجمه ونشرکتاب، ۱۳۳۹ و ۱۳۴۱، تهران.
**تاجی‌زاده، سعدی چلبی:** منشآت. به اهتمام نجاتی‌لوغال وعدنان ارزی، استانبول، ۱۹۵۶.
**تاریخ آل سلجوق درآناطولی:** چاپ عکسی از نسخهٔ یگانهٔ‌کتابخانهٔ ملی پاریس. فریدون نافذ اوزلوق. ۱۹۵۲. آنکارا.
**تربیت، محمدعلی:** دانشمندان آذربایجان، ۱۳۱۴، تهران.
**تقاریرالمناصب:** با تصحیح و مقدمهٔ عثمان توران از نسخهٔ یگانه شماره ۳۱۷۳ ماربورگ، ۱۹۵۸، آنکارا.
**جلال‌الدین‌محمدبلخی، مولوی:** فیه‌مافیه، باتصحیح و مقدمهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۰.
**جم سلطان:** دیوان، نسخهٔ ماشین شدهٔ پایان‌نامهٔ دکتری عبدالرحمان ناجی طوقماق، خرداد ۱۳۵۵.
**حاجی خلیفه،کاتب چلبی:** کشف‌الظنون، چاپ فلوگل ۱۸۳۵ — ۱۸۵۸.
**حامدی اصفهانی:** دیوان: چاپ عکسی، ۱۹۴۹، استانبول.
**حکمت، علی‌اصغر:** جامی، ۱۳۲۰.
**حمدالله مستوفی:** تاریخ گزیده، چاپ دکترعبدالحسین نوایی، ۱۳۳۹، تهران.
**خان ملك ساسانی:** یادبودهای سفراستانبول، ۱۳۴۵، تهران.
**خطیب شیرازی:** مناقب جمال‌الدین‌ساوی، به‌تصحیح تحسین‌یازیجی. انقره، ۱۹۷۲.
: قلندرنامه به‌تصحیح حمید زرین‌کوب، ۱۹۶۲، انتشارات توس، تهران.
**خویی، حسن‌بن عبدالمؤمن:** رسوم‌الرسائل ونجوم‌الفضائل، (قسمتی ازکتاب است) چاپ عدنان ارزی، آنکارا.
**خویی، حسن‌بن عبدالمؤمن:** غنیة‌الکاتب ومنیة‌الطالب، چاپ عدنان ارزی، ۱۹۶۳،

آنکارا .

**دانش‌پژوه، محمدتقی:** فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، جلد اول ۱۳۴۸، جلد دوم ۱۳۵۳.

**دنیسری، شمس‌الدین محمد:** نوادرالتبادر لتحفةالبهادر، به‌کوشش دانش‌پژوه-افشار، ۱۳۵۰، بنیاد فرهنگ ایران.

**راوندی، نجم‌الدین ابوبکر محمدبن علی:** راحةالصدور، چاپ۱۳۳۳ تهران، (افست ازچاپ ۱۹۲۱ لیدن) به‌تصحیح محمد اقبال.

**ریاحی، محمد امین:** مقدمه‌بر مرصادالعباد نجم‌رازی، بنگاه‌ترجمه ونشرکتاب، ۱۳۵۲، تهران.

**ریاحی، محمد امین:** مقدمه بر برگزیدهٔ مرصاد، چاپ توس، ۱۳۶۱.

**ریاحی، محمد امین:** سفارتنامه‌های ایران، چاپ توس، ۱۳۶۸، تهران.

**ریاحی، محمد امین:** «تفلیسی، پیشاهنگ فارسی‌نویسان روم»، مجلهٔ آینده، سال‌هفتم، ۱۳۶۰.

**سام میرزا:** تحفهٔ سامی، چاپ ارمغان ۱۳۱۴، وچاپ همایون فرخ.

**سیف فرغانی:** دیوان، با تصحیح‌ومقدمهٔ دکترذبیح‌الله صفا، چاپ‌دوم، ۱۳۶۴، تهران.

**شاهنامه‌شناسی:** مجموعهٔ گفتارهای نخستین‌مجمع علمی‌بحث‌دربارهٔ شاهنامه، دراستان هرمزگان، آبان ۱۳۵۶، ازانتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، تهران، ۱۳۵۷.

**شروانی، جمال خلیل:** نزهةالمجالس، با تصحیح ومقدمه وحواشی وتحقیق زندگی گویندگان، ازدکترمحمد امین ریاحی، ۱۳۶۶، تهران.

**شمس تبریزی:** مقالات، چاپ احمد خوشنویس (عماد)، تهران ۱۳۴۹.

**صادقی‌کتابدار:** مجمع‌الخواص، ترجمهٔ عبدالرسول‌خیام‌پور، ۱۳۲۷، تبریز.

**صفا، دکترذبیح‌الله:** تاریخ ادبیات درایران، جلد ۳.

**صفا، دکترذبیح‌الله:** حماسه‌سرایی درایران، ۱۳۳۳، تهران.

**طرسوسی، ابوطاهر محمد:** داراب‌نامه، به‌کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه ونشرکتاب، ۲ جلد، ۱۳۳۹، ۱۳۴۶.

**عارف چلبی:** رباعیات، چاپ فریدون نافذ اوزلوق، ۱۹۴۹، استانبول.

**عبید زاکانی:** دیوان، به‌تصحیح عباس اقبال، چاپ ارمغان، ۱۳۲۱.

**عراقی، فخرالدین:** کلیات، به‌تصحیح سعید نفیسی، ۱۳۳۵.

**فخرالدین علی:** رشحات عین‌الحیات، تصحیح علی‌اصغرمعینیان، ۲۵۳۶، تهران.

**فروزانفر، بدیع‌الزمان:** شرح احوال ونقد وتحلیل آثار... عطار، انجمن آثار ملی، ۱۳۳۹-۱۳۴۰، تهران.

**فروزانفر، بدیع‌الزمان:** مناقب اوحدالدین‌کرمانی (تصحیح) ۱۳۴۷، بنگاه ترجمه ونشرکتاب.

فریدون بن احمد سپهسالار: رساله، تصحیح سعید نفیسی، ۱۳۲۵، تهران.
فریدون بیگ: منشآت السلاطین، ۲ جلد، چاپ ۱۲۷۴، استانبول.
فضولی بغدادی، محمدسلیمان: دیوان، به‌کوشش حسیبه مازی‌اوغلو، ۱۹۶۲، آنکارا.
فلسفی، نصرالله: «جنگ‌چالدران»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات [تهران]، سال‌اول ۱۳۳۲، شمارهٔ ۲.
قاضی احمدقمی: خلاصة التواریخ، به‌تصحیح‌دکتراحسان‌اشراقی، ازانتشارات‌دانشگاه تهران، ۲ جلد، ۱۳۵۹ و۱۳۶۳.
قانعی طوسی: کلیله و دمنهٔ منظوم، به‌تصحیح ماگالی‌تودوا ، ۱۳۵۸، بنیاد فرهنگ ایران.
قبولی: دیوان، چاپ عکسی، ۱۹۴۸، استانبول.
قزوینی، حکیم شاه محمد: ترجمهٔ مجالس‌النفائس، به‌اهتمام علی‌اصغرحکمت، چاپ دوم، ۱۳۶۳، تهران.
قزوینی، محمد: مقدمه برالتوسل الی‌الترسل، چاپ احمدبهمنیار، ۱۳۱۵، تهران.
گاچین معانی، احمد: توضیحات برفتوت‌نامه، فرهنگ ایران زمین، سال ۱۱.
گلشنی، دکترعبدالکریم: فرهنگ ایران درقلمروترکان، شیراز، ۱۳۵۴.
گلپنارلی، عبدالباقی: مولویه بعدازمولانا، ترجمهٔ دکتر توفیق سبحانی، ۱۳۶۶، از انتشارات کیهان.
لامعی جرجانی: دیوان، گردآوردهٔ سعید نفیسی، ۱۳۱۹.
مجموعه منشات: ازقرن‌هفتم، جزء مجموعهٔ‌کتابهای مرحوم حسین نخجوانی، (معرفی شده درفهرست کتابخانهٔ ملی تبریز ج ۱ ص ۱۲۱-۱۲۲).
منزوی، احمد: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، موسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای، ۶ جلد، جلد اول ۱۳۴۸.
ناصرخسرو: سفرنامه، به‌تصحیح دکترمحمد دبیرسیاقی، ۱۳۳۵، تهران.
نجم رازی: مرموزات اسدی، به‌تصحیح‌دکترمحمدرضا شفیعی‌کدکنی، تهران، ۱۳۵۲.
نصرآبادی، میرزا محمد طاهر: تذکرهٔ نصرآبادی، چاپ ارمغان، ۱۳۱۷.
نظامی‌گنجه‌ای: مخزن‌الاسرار، چاپ ارمغان، ۱۳۱۳.
نفیسی، سعید: تاریخ نظم ونثر در ایران ودرزبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، ۲ جلد، ۱۳۴۴، تهران.
نفیسی، سعید: فتوت‌نامه (تصحیح)، فرهنگ ایران زمین، سال ۱۰.

## اهم منابع ترکی

Ateş, Ahmed. Hicri VI-VIII (XII. -XIV.) asırlarda Anadolu'da farsça eserler, türkiyat mecmuasi, cilt VII - VIII, cüz 11, 1945,

Istanbul s.94 - 135.

Fuad Köprülü Armaani, Istanbul 1953.

Gölpınarli, Abdulbâki: Islam ve Türk illerinde Futuvvet Teşkilâti ve Kaynakları, İ. Ü. İktisat Fakültesi Mecmuasi, 11 ici cilt, Ekim 1949 - Temmuz 1950, No. 1-4 s. 1-354.

Gölpınarlı, Addulbâki: Mevlana Müzesi Yazmalar Kataloğu, Ankara, I. 1967, II. 1971, III. 1972.

İslâm Ansiklopedisi, Milli Eğitim Bakanliğinin Kraraı üzerine İstanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültesinde kurulan bir heyet tarafından Leyden tab'i esas tutularak telif, tâdil, İkmal ve terc-üme, sureti ile neşredilmiştir 1. cilt 1950, 13. cilt 1986, İstanbul.

Karatay, Fehmi Edhem: Topkapi sarayı Müzesi Kütüphanesi farsça yazmalar kataloğu, İstanbul, 1961.

Karatay, Fehmi Edhem; İstanuul Üniversitesi kütüphanesi farsça basmalar kataloğu. 1949 İstanbul.

Turan, Osman; Selçuklular tarihi ve Türk-Islam medeniyeti, Ankara 1965.

Turan, Osman: Selçuk Türkiyesinde din tarihine dair bir kaynak. Fuad köprülü Armağani, Istanbul 1953.

Turan, Şerafettin: Şehzade Bayezid Vak'asi, Ankara 1961.

Türk Arkeoloji Dergisi, No. XIV. 1-2 1965.

Türkiye'de basılmiş farsça eserler .... Bibliografyasi, Milli Kütüphane, Anakar, 1971.

اسماعیل حبیب: تورك تجدد ادبیاتی‌تاریخی، استانبول، ۱۳۴۰ قمری.

اولیا چلبی: سیاحت نامه، (۱۰ جلد) ۱۳۱۴ قمری، استانبول.

شمس‌الدین سامی: قاموس‌الاعلام (نامهای تاریخی و جغرافیایی) ۶ جلد، استانبول، جلد اول ۱۳۰۶، جلد ششم ۱۳۱۶ قمری.

شمس الدین سامی: قاموس ترکی، ۱۳۱۷ قمری، استانبول.

# فهرست
## نامهای کسان
## وخاندانها، تیره‌ها، اقوام

غ



ف

گ



ل



م

## ن

فهرست

## نامهای کتابها

ر

ز



س



ش

ص



ض



ط



ظ

ع



غ



ف



ق

ه



ی

## فهرست

# نامهای جایها